

# استالینسیم

دقتیر دوم

شادال نظر در بررسیه تجانس بین سازمان جریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کومنیستی

بهار ۱۳۵۶

# استالینسیم

دکتر دهم

شماره نظر در پرونده شماره ۱۳۵۶ سازمان پژوهش‌های فداقی خلق و گروه اتحاد کمونیستی

شماره ۱۳۵۶

مجموعه حاضر دفتر دوم تبادل نشر بین سازمان جنبشهای فدائیس خلق و گروه ماست . دفتر اول حاوی چهار رساله در مورد انقلاب قیلا منتشر شده است .

درباره حسابات جامعه شیرونی در زمان استالین ما در انتهای جزوه "درباره انقلاب" مختصراً اشاراتی کرده‌ایم و این جزوه در اختیار رفقا قرار گرفته بود . سپس در ملائیل ابراز رفقا در تیرد خلق شماره ۲ ( استالین آموزگار کبیر پرولتاریا ) نقطه نظرات و سئوالهای را تهیه کردیم ( رساله دوم مجموعه حاضر ) ، ولی قبل از ارسال آن نوشته رفقا " استالینیزم و مسئله پرولتاریس در جامعه شیرونی " ( رساله اول ) بدست ما رسید . سپس در چهار (۴) جواب رفقا به سئوالات ما ( رساله سوم ) در يك مجموعه ( به ترتیب شامل رساله استالینیزم و مسئله پرولتاریس در جامعه شیرونی ، با اضافه سئوالات ما و جواب رفقا بما ) در اختیار ما گذاشته شد . ما در زمستان (۴) رساله‌های حول نقطه نظرات رفقا و برخورد بتدوین لوزیک بآن نوشتیم ( رساله چهارم ) تا بتوانیم زمینه برای انجام سلسله بحثهای وسیع و همه جانبه در این مورد و نیز در مورد سایر موارد اختلاف نظری و امکانات عملی آن ، مورد مطالعه قرار گیرد . هنگام طرح سئوالات ما سعی کردیم سئال را بسیار محتاطانه مطرح کنیم تا موجب اتخاذ موضع عکس العملی از جانب رفقا و لیهذا اصرار بیشتر بر مواضع نادرست نشود . اگر ما با شناخت امروزه سئوالاستیم سئوالاتی مطرح کنیم تدوین برخورد ما متفاوت میبود . به همین جهت در موارد تفاوت بین این طرح و رساله چهارم ( گماندار و اخلل کرد ) ، حکمت با دوس است .

آنچه در این رسالات مورد توجه ما بوده است و آنچه که مهمترین عامل اختلال پروسه تجانس و ارقام بوده ، مسئله اختلاف بیفتی ها و رقبا است . و بدین جهت برای ما مبارزه با این مسائل بیفتی بسیار بیشتر اهمیت داشت تا ارزیابی تصنیفاتهای استالین و اعمال او . استالین نیز هدف خود و نه صرفاً استالین ، معیناً این ارزیابی مشکل نیز بسیار ضروری است . امیدواریم که در آینده تگاش را که حول انواع انحرافات جنسی های کارگری ، شخصیت های حده آن ( و جمله استالین ) در دست تهیه داریم آماده کرده و منتشر کنیم .

باشد که انتشار مجموعه جلدی به بحثهای مطروحه در جنبش انقلابی کله رسانه و تگات مختلف آن با برخورد های نقادانه عمده نیروهای ابروزعمور و بالاخص کمونیت ها تسلیح شود و مهمل باید .

در دفترهای آینده سایر مطالب و مسائل مطروحه را منتشر خواهیم کرد .

بهار ۱۳۵۶

گروه اتحاد کمونیستی

• هنگام چاپ مجدد رساله سوم بعلمت ناخوانا بودن متن گمائی چنان افتاده است ، با در تمام موارد بجای کلمات ناخوانا ( . . . ) گذاشته ایم

# استالینیسیم و مسئله بوروکراسی

در جامعه سوسیالیستی

سازمان‌های حرکتی فدایی خلق

استالینزومستله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی

استالین هدف درجه اولی حملات سوسیالیست های راست و میلمان بورژوازی علیه کمونیسم است. آنان از استالین شیخ هولفاکی ساخته اند و دربار به اصطلاح دیکتاتوری های او کتابها و مقاله های بسیار نوشته اند و حتی او را "خودکامه" سنگدل و دیوانه " لقب داده اند و با هیئتلر و دیکتاتورهای دیگر مقایسه کرده اند. آنها یا تاثیر و تاسف از زندانها وارد نگاه های کار اجباری، دادگاهها و اعدامهای زمان استالین یاد میکنند و میگویند این همه ناشی از شخصیت غورکامسه استالین است.

۱- اندیشه و هنر، سال ۵۱، شماره ۶، ص ۶.

استالین، برضی از اینها حتی شگجه گاه استالین هم اختراع کرده اند و دروغبرداری را به جای رسانده اند، که حتی مرگ سوزن لقا را هم به استالین نسبت می دهند<sup>۱</sup> و شبکاران تاتل ماکسیم گورکی را که ماهیت شان کاملا شناخته گردید، وابسته به او میدانند.<sup>۲</sup> پس از پیدا شدن ریزیزیتیز جدید ریزیزیتیز خوشچلی، نیز حزب کمونیست اتحاد شوروی و بسیاری از احزاب کمونیست ریزیزیتیک جهان، همزمان با سوسیالیستهای راست و میلمان بورژوازی به تکرار استالین پرداختند و او را مطلقا رد کردند. اگر چه در روشنازی سوسیالیست های راست و میلمان بورژوازی

۱- " لندن، ۱۹۶۰ (به نقل از اندیشه و هنر، همان ۰۹ - گفتنی است ریزیزیتیز بورژوازیست

به دیستان عشق دینی و سپس به دیستان علوم دینی فرستادند. اعتراض نسبت به مدرسه علوم دینی نخستین سنگ بنای شخصیت انقلابی استالین بود. او در پانزده سالگی به مارکسیزم گروید ( ۱۸۹۱ ) و چنانکه خود در این باره میگوید: " از سن پانزده سالگی، یعنی از همان هنگامیکه با گروههای چپ مارکسیستهای روس که در آن موقع در برابری قفقاز زندگی میکردند ارتباط پیدا کردم داخل جنبش انقلابی شدم. این گروهها در بین تاثیر عمیق داشتند و طمرا د بیات مخفیس مارکسیستی را به من جشانند."<sup>۱</sup>

۱- ای. و استالین، مصاحبه با امیل لودویگ ویلیامس، آلمانی، در سال ۱۹۲۸، صفحه ۱۶. این نقل از شرح حال - مختصر یوسف ویساریونیز استالین، ص ۱۰.

خود سبب میشود که ما حتی در امارت هوامنیسم بورژوازی آنان نیز شک کم و ماهیت ریزیزیتیز جدید نیز نشان میدهد که حمله ریزیزیتیزهای خوشچلی آغاز و نقطه شروع ارتداد آنان نسبت به مارکسیسم - لنینیسم است ولی باز این سؤال باقی میماند که استالین چیست و استالینیز چیست؟

استالین یکی از رهبران انقلاب اکبر و بسک مارکسیست - لنینیست بزرگ است. او نمونه بسک انقلابی صافی و یک مبارز بسک و سر سخت است که در میان مبارزان خود ها آید به شده است. او در یک خانواده کارگری - دهقانی بد دنیا آمد ( ۱۸۷۹ ) و پدرش ابتدا پلاگشدریزیشه برود سپس کارگر کارخانه کفاشی بود. استالین را از آغاز

استالین مالیه‌ها را در زمین‌ها و برافشان بختور شمال  
 در رهازارها توده‌ها را ترک داشت و چندین روزنامه‌ها  
 محلی را میگرداند، تا اینکه در سال ۱۹۱۲ تا به سه  
 پیشنهاد لنین به ریاست دفتر کمیته مرکزی روسیه  
 انتخاب شد و در عین روزنامه‌ها پیوسته از رهبران حزب و رآتش  
 عهد و گزیده و به صورت یکی از رهبران حزب و رآتش  
 استالین از سال ۱۹۰۱ تا انقلاب نوامبر ۱۹۱۷ به  
 صورت مخفی زندگی میکرد و حرفا به انقلابی حزبه  
 ای بود. در این مدت او ۷ بار بازداشت گردید و  
 ۶ بار او را به سبیری تبعید کردند که به بارش را از  
 تبعید کزیکت - شخسک واد شده انقلابی استالین  
 همواره مورد توجه لنین بود و بنا به پیشنهاد لنین  
 کفرانس حزب - در سال ۱۹۰۳ روسیه در پراگ او

در عهده سالش استالین در روسیه مخفی‌سازی  
 مارکسیستی در بیستان علوم دینی قرار گرفته بود و نوزده  
 سالگی به حزب سوسیال دموکرات روسیه در تبلیغی  
 پیوست ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۱ او بر خلاف بسیاری از رهبران  
 انقلاب اکثر همکاران را مهاجرت نشد و همواره در  
 داخل جامعه مبارزه کرد. خود او در این باره میگوید:  
 من سال ۱۸۹۸ را به خاطر می‌آورم، هنگامی  
 که برای اولین بار مخفی از کارگران تبعید  
 گاه‌های راه آهن را به من واگذار نمودند.  
 اینجا، در محیط این رفتار برای اولین بار  
 تمیذ جنگی انقلاب دیدم - کارگران تبلیغی  
 اولین حمله من بودند.<sup>۱۰</sup>

۱- روزنامه "پراگ" شماره ۱۶، ۱۳۶، ۱۷ ژان سال ۱۹۱۶  
 "به نقل از شرح حال نخستین" ۱۰۰، پخشین ۱.

از مرده لنین نیز بهترین ادامه دهند را می‌ورد  
 بهترین سازنده "سوسیالیسم در اتحاد شوروی" بود.  
 اریس از مرگ لنین ۲۶ سال زمام امور شوروی را در  
 دست داشت و در این مدت با نامی گردن کامل  
 تولید خصوصی اموزش و خود به پیروانی و دسته‌های  
 کردن ایجاد انجمن کشور شوروی، مرحله انقلاب سرد  
 سالیانه را به انجام رساند. در زمان استالین  
 اقتصاد شوروی دست و پا زدنی و امور مالی از  
 دست پیروان وی یکی خارج شد و کاملاً بیرون‌ساز  
 کردید، در اقتصاد روستایی گولاک ها عموداً تابش  
 شدت تولید مستقل به کلی از بین رفت و اقتصاد  
 اشتراکی (کالمنز) و مالکیت تمام خلق (سوشیزو  
 غیره) جای آن را گرفت و در زمینه سیاسی و

با غیای به عضویت کمیته مرکزی حزب ریاست دفتر  
 کمیته مرکزی روسیه انتخاب نمود. در این موقع  
 استالین در تبعید بود و لنین دستور داد که  
 و ملاش فرار او را فراهم کنند. استالین همواره به  
 خطمشی لنین در حزب سوسیال دموکرات روسیه  
 وفادار بود و همواره در راه آن سرسختانه مبارزه می  
 کرد. او همیشه به بلشویک مبارز بود و برخلاف  
 بسیاری از رهبران حزب مرکز به فرانسوی‌های دیگر  
 حزب سوسیال دموکرات کوچکترین گواهی نداشتن  
 نداد. استالین در زمان لنین به دو چهره گن جز  
 کمونیست اتحاد شوروی انتخاب شد و از سال ۱۹۱۷  
 تا هنگام مرگ لنین همواره بهترین وفادار حزب  
 و دولتی اتحاد شوروی را به عهده داشت. پس

ایدئولوژیک استالین به نبرد سختی با انحرافات پسا ی  
 چپ و راست بیروزی در ده پرداخت و در این نبرد  
 اگرچه حد اعلان خشونت را بکار برد و بیروزیهای  
 بزرگی به دست آورد ولی سرانجام سالها پس از  
 مرگش از دست آنان شکست خورد و انحرافات بیروزی  
 روزی بزیتر چه به (روز بزیتر خورشید) بر استالین  
 پیروز شد. علت اصلی شکست استالین اشتباه آوردن  
 شناخت ماهیت این انحرافات و نیز روشهای رست او  
 در مبارزه با منحرفین بود و این موضوع را ما چند  
 سطر پایین تر روشن خواهیم ساخت. از نظر  
 سیاست خارجی نیز استالین بزرگترین شکست د هند  
 فاشیست هیتلری بود. او سهم عظیم در قطع و قطع  
 آلمان هیتلری و رهایی طبقه کارگر کشورهای اروپای  
 سخنان سوسیالیستهای راست و سلفشان جروزا زورا  
 تقلید میکند. تصور اینان از درک ماتریالیستی-  
 دیالکتیکی تاریخ کادرا مخالف است. استالین بزرگ  
 یک جهان تاریخی-اجتماعی است. استالین  
 مجموعا در حدود ۵۰ سال فعالیت حزبی داشته  
 است. از این مدت بازده سال وهیرکا مبارزات -  
 انقلابی با کوه نظیم و غیره را به عهد داشته. از  
 شش سال قبل از انقلاب اکبر در نساور هیوان درجه  
 اول حزب و انقلاب شهری بوده و پس از انقلاب تا  
 زمان مرگ تین مهمترین مسئولیه های حزبی و  
 دولتی را به عهده داشته و پس از مرگ تین ۲۶-  
 سال وهیر حزب و دولت اتحاد شوروی بوده. اگر  
 بشویم که ویژگی های شخصیت استالین چیستند

شرقی دارد. واقع بی استالین در استفاده از  
 تئاد بین امپریالیستها و تشکیل جبهه متفقین با  
 آمریکا و انگلستان و در چین سال آگاهی بر ماهیت  
 سوادگرن آلمان و اشغال بموقع سوویت های اروپای  
 شرقی و سهم او را در پیروز طبقه کارگر شوروی  
 و اروپای شرقی و نیز پیروزی تمام خلقهای جهان بر  
 نازیسم بیشتر میکند. استالین تجسم اراده آهنین  
 پروتاریای زمین و اتحاد شوروی بود.  
 اما استالینیم چیست؟ سوسیالیستها راست  
 و سلفشان بیروزی استالینیم را ناشی از بیس  
 اصطلاح اشتداد و تقدیر آیین شخصی استالین می  
 دانند. بیروزیستهای چه به نیز خوله توجه  
 مشخص از استالینیم ندارند و در این مورد تقریبا  
 تا از چنین موقعیت های داشته باشد و صرف نظر  
 از علت وجود نه این ویژگی ها. این سؤال بالسی  
 میاند که چه چیز امکان بیروزی آمدن به چنین  
 شخصیتی داده؟ آیا در هر زمانی و در هر مکان  
 این تیب شخصیه میتواند چنین موقعیتها را  
 بدست آورد؟ مسلما تنها چیزی که امکان روآسده ن  
 و ابراز وجود به استالین داده ضرورت های مشخص  
 اجتماعی است. پس استالینیم یا جریان مشخص  
 تاریخی-اجتماعی است. در زمانی که شخصیت  
 سیاسی استالین نشو و نما یافت و به رهبری حزب  
 و دولت میرسد، عظم ترین نبرد ایدئیه های  
 تاریخ و عظم ترین مبارزات طبقاتی تاریخ در زمان  
 او در سول و سرش او جریان داشت. در سول



شوروی در دو جبهه مختلف می‌نگرید ، یکی در جبهه داخلی علیه کولاک ها و بقایای بیوزواری در جامعه شوروی و یکی دیگر در جبهه جهانی علیه دولتهای امپریالیستی . خشونت پرولتاریای شوروی در تنگنای این مبارزات سخت و بی امان است و اختیارات استالینین ، اختیارات تاریخی پرولتاریا است که بر اساس ترانین ماتریالیستی دیالکتیکی شناخته شد . هیچ گیزی هم از آن نتوانسته است باشد .

اما اختیارات استالینین چیست ؟ اختیارات استالینین اساسا در مورد برخورد با خردگمان داخل حزب بود . استالین در برخورد با آنان چهار دو اشتباه مهم کردید ، یکی اینکه او تصور میکرد پس از محرک کامل تولید بیوزواری (چه در صنعت و چه در

روسه و در جهان مبارزات انقلاب ، فریبهای چون پلخانف ، زاسولویچ ، مارشک ، برخارین ، غورسکس و غیره وجود داشتند . در این میان چه چیزی سبب شد که استالین به این برسد ؟ مسلما همان چیزی که تریان اتول شخصیت علمی چون پلخانف را مادر کرد ، پیش سرورثهای اجتمالی . اما باز به این سؤال پاسخ نداد . ام که استالینیزم چیست ؟ میتوان گفت اگر فنیتین ، مارگسینز - لنینین عصر دیکتاتور پرولتاریا و ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی است . ویژگی جریانات و مبارزات - اجتماعی این دوران دقیقاً در استالینین متعکس است . استالینین خط مشی و ایدئولوژی دوره ای از مبارزات تاریخی پرولتاریای شوروی است که خلسه

باشد و یا احیا شود ، یکی از طریق قشر ممتاز جامعه سوسیالیست . این قشر ممتاز تشکیل شده است از قشر بالای روشنگران و متخصصان عالی که کارهای بالای حزب ، اداری و مدیریت مراکز مختلف تولیدی و غیره را اشغال کرده اند . در جامعه سوسیالیستی اگر دیکتاتور پرولتاریا هشیار نباشد ، همیشه امکان دارد که این قشر ممتاز یا افزا پیشرفت بعضی امتیازات خودخواهانه حاکمتهای زیاد برای خود ، به نوع خاصی از بیوزواری تبدیل شود که به آن بیوزواری بوروکراتیک میتوان گفت . این قشر ممتاز در جهان رشد خود ، اگر با آن مبارزه نشود ، سرانجام سوسیالیسم را به کجالتیسم تبدیل خواهد کرد و طبقه در کنار آن سرمایه داکر

کشورزی ، و به موازات فعالیت های مستقل (غیر دولتی) مالی و بازرگانی در جامعه ، دیگر بیوزواری کاملاً سرنگون شده است و دیگر در جامعه طبقات متحد وجود ندارد و تنها خطری که می تواند جامعه شوروی را تهدید کند ، خطر همو سلیحانه امپریالیزم جهانی است . همین اشتباه سبب میشد که ما هیت طبقاتی منحرفان حزب روشن نگردد و استالینیس ها اغلب آنها را جاسوسیان خارجی رفیره مینداشتند . در حالی که جامعه سوسیالیستی پس از محرک کامل تولید بازرگانی و فعالیت مالی بیوزواری در شهر و روستا ، باز بقایای بیوزواری از چند طریق سیرتاد وجود داشته است . در باره کمونیسم کادب خوشبخت برآیندش ها و آن برای جهان ، انروزنامه های کین من تریاتو و خون چی و نسخه دسی ، صفحه ۱۶ .

سوسیالیستی، تولید و مبادلات ناچای است. در اتحاد تروتسک امروز و در بسیاری از کشورهای توسعه یافته اروپای شرقی، اکنون کارگاههای کوچک معضای وجود دارد که به تولید انبساطی، انبساطی لوکس و غیره میرد از آن و آن مغایه در بازار سیاه میروند. علاوه بر این، دزدی و بندوبست و استفاده های نامشروع از اموال دولتی نیز رایج است. این نیز شرح خاصی از بیرونی در جامعه سوسیالیستی است که اگر با آن مبارزه نموده میروند رشد میکند و توسعه می یابد و سبب احیای سرمایه داری در جامعه میگردد. ایندسته از بیرونها سبب افتراق قشر ممتاز یار شده رایج برقرار میگردد و به آنان رشوه میدهد، آنان را میخرند و در نتیجه سولیت سطح بیوکراسی در مقابل توده ها آشکاری زندگی خصوصی روشنفکران و کادرها و بولشکوری از حوزه ای شدن کامل کارهای سیاسی و هنری مشارکت وسیع و هزینه بیشتر توده ها در همه امور دولتی و حزبی، طرح وسیع اختلاط نظرهای حزبی در میان توده ها و ایجاد بحب محسوس در اطراف آن و سرانجام انقلابهای مکرر فرهنگی، لازم میسر یابد آوری است که پشتوانه دشمن در بخش تمام روشهای یاد شده، هیچ بی بیرونی توده ها است. باید در تمام امور، توده ها را همواره بسیج کرد و از این کار هیچگونه هماسی بدل راه نداد. یا چینه توده ها حق داشته باشند در امور نظارت کنند، تفاوت کنند و تصمیم بگیرند. البته ممکن است

از مؤمنیتشان استفاده می نمایند. یکی دیگر از یقین بنیادی بیرونی در جامعه سوسیالیستی، آید لوکس و نیروی عادت بیرونی و خرد و بیرونی است که به یقین لنین، از همه جوانب بیرونی را معامسه میکند و آن را به تحلیل میرسد. روشن است که حزب باید توده ها را در مبارزه با این سه دسته یقینهای بیرونی معامله و رسماً مجبور کند. طبعاً برای مبارزه با هر یک از این سه بدیده راهها و روشهایی وجود دارد که حزب باید با انکسار توده ها از این روشها استفاده کند. مثلاً مبارزه با امتیازات و حقوقهای بالا، تلقین کسب کارگری بودن، آید لوکس کامل کارگران، دشمن توده در جامعه سوسیالیستی ممکن است. توده ها اشتباه کنند، ولی در جریان عمل خواهند آموخت و اشتباهات خود را تصحیح خواهند کرد. یکی دیگر از اشتباهات امتالیستیم، در شیوه مبارزه او با منحرفان حزب بود. این اشتباه اساساً از اشتباه اول برمیخیزد. به عبارت دیگر، اشتغالین چون درست نمیدانست که مبارزه او با منحرفان مبارزه ای طبقاتی است و در نتیجه درست نمایی دانست که چه طبقه ای باید با چه طبقه ای جنگد بدینجهت در این مبارزه به انداز کافی به بسیج توده ها تمیز دادند. او در این مبارزه خود بیشتر به بیوکراسی متوسل میشد. مثلاً چند نفر از تحرفان حزب که در شمار رهبران درجه اول حزب بودند، پیش گرفته زینویف، برنارین و غیره

اگر از احزاب خارج شده بودند، بدانگاه سپرد و  
 ادغام آنان را به اتمام محکم ساخت. البته ایشان  
 رنگب چناب شده بودند و چنانکه خودشان بحراز  
 ثبات تشبیه به آن اعتراف کردند. در ماجرای قتل  
 بیرون کویسیسه بوجسته اتحاد شوروی و کارهای  
 شایه دیگر دست داشتند. با این حال تیاست  
 آئیند چنانکاران ساده با آنها رفتار میشد و مجازات  
 نان به دستگاه بورژوازی واگذار میکردند. انسان  
 بهیست از نظر سیاسی میزدند. مثلا زینویسند  
 سی بود که با فین کتاب مشترک نوشته بود و چنین  
 شخصی را فقط به ایداع ساده تمیزان گنجه  
 بیان میبایست همراهِ آیداع میشدند و برای مبارزه  
 آیداع توده ها وسیعاً بسج میگردیدند. این از  
 لبه تبلیغات زیاد هم عقبه آنان شده بود. ولی  
 ترنگ یک مبارزه وسیع توده ای بر علیه انکار آیداع  
 انجام نگرفته بود و مردم در مبارزه با انحرافات فکری  
 تان وسیعاً شرکت نداشتند و در نتیجه کارگر ساده  
 نیروی به خوبی نمیدانست که بر مغربین چه میکردند.  
 انحرافات ایدئولوژیکی او از کجا سرچشمه میکردند.  
 لبه گاهی بهت وسیع حزبی در سطح کارها در  
 روز این انحرافات در میگرفت و توده ها هم وسیعاً  
 ز احساس حمایت میکردند. مثلا در بحث که به  
 پشهادت زینویسند و ترنگی دو ماه قبل از تشکیل  
 نگریه یازدهم حزب (۱۹۲۲) در گرفت، ۷۲۹  
 نواز تن از افراد حزب زینویسند و ترنگی را محکوم  
 کردند و نقش هزار تن به آنان رای مثبت دادند.

نظر تاریخی اهمیت دارد. توده ها در ملیت  
 مبارزه وسیع ضد زینویسند در واقع یک مرحله تکامل  
 را میگذراندند. اگر هم فرض کنیم که قتل کیروف یک  
 عمل صرفاً جناحی است و کاربرد شده باشد، هیچ  
 توجیه سیاسی برای آن نداشته اند، باز این  
 مسئله مطرح است که ایشان قبل از قتل کیروف به  
 اندازه کافی انحرافشان آشکار گشته بود و به اندازه  
 کافی خیانت کرده بودند. آیا آنها حزب به آنها  
 اعتماد کرده بود و یا آنها تویه کرده بودند. حتی  
 آنان سالها قبل از کیروف از حزب اخراج گشته  
 اند. حشر در زبان حیات لنین در آستانه انقلاب آیداع  
 زینویسند و گامتها به جهانه مخالفت خود، نقشه تجمیع  
 سلاحها را از پرتی یک روزنامه منتشر کرد تا به آیداع  
 ولی این بخشها بهیچوجه کافی نبود. میلایست  
 اصلی در مبارزه با انحرافات شوروی همین بخشها  
 باشد، نه مجازاتهای حزبی و دولتی، مثلا در حزب  
 کمونیست چین، نظر لیوشائوچن در مورد مخالفت  
 یا اشتراکی کردن کتاویزی و دفاع از تولید کنندگان  
 مستقل و کولاکها شایسته به نظر یوچارین در این  
 مورد دارد. با این تفاوت که یوچارین در کمیته  
 مرکزی حزب کمونیست شوروی دارای اقلیت کویسیسی  
 بود، در حالی که لیوشائوچن در کمیته مرکزی  
 حزب کمونیست چین دارای اکثریت بود. اقلیت ماشی  
 به توده های حزبی روی آورد و با بسج وسیع  
 توده ها به مبارزه با نظریات لیوشائوچن پرداخت  
 لیوشائوچن در حالی که در ایداع دره بود، از نظر

سیاسی کاملاً مورد تا اینکه در کنگره بندی (کنگرس) تمام ( از نظر حزبی هم دچار شکست قاطع گردید. که قبل از کنگره سیزدهم در زبان بسیاری لتیسن یا مثلا در میون تروئسکی - او را که در کنگره بانزدهم از حزب اخراج کرده بودند ( ۱۹۲۷ ) ، در سال ۱۹۲۹ کنگره مرکزی حزب ، او را به جرم اینکه - فعالیت سیاسی غیر قانونی میکند ، از کشور شوروی اخراج کرد . این کار در واقع حل بیوفکرانیک مسئله بود . تروئسکی بیوانست در شوروی بماند و در همان جا بیوست . ارضی در زمانی که در حزب دارای قدرت بود در کنگره و کنگره مرکزی از یک اقلیت کوچک برخوردار بود ، از نظر خود ، او نیز ، او در تمام میخانات خود ای حزب شکست فاحش میخورد ، مثلا در میخانتی که قبل از کنگره در هم در زمان خود ، ای مبارزه میکند . خود شرم بیایستیمانت و حرف ها پیشرا میزد و حتی بیشتر از گذشته از خود ها تود حق میخورد . بهترین فایده ایسن کار این بود که توده ها تکامل سیاسی بیشتری می یافتند و در مبارزه با دشمنان خود کارگشای ترمی شدند . الحراج تروئسکی از شوروی هیچ سودی - نمیتوانست داشته باشد . باید به استقبال مبارزه شناختن به اینکه از آن گریخت . البته استالین کسی نبود که از مبارزه ای بگریزد و این تقاضای توده های او در درک ماهیت طبقاتی دشمن و انتخاب روش درست مبارزه بود . او به جای عدم گریختن از توده ها از بیوفکرانسی حزب و دولت مدد میگرفت که این کار اساساً نادرست بود . اگر چه بیوفکرانسی

حیات لتین در کنگرت ( ۱۹۲۱ ) ، با در میخانتی که قبل از کنگره سیزدهم در زبان بسیاری لتیسن ( ۱۹۲۴ ) در کنگرت دچار شکست و مشتاک شد . نقطه عدم کمی از یوشترگران حوزه های حزبی دانشگاه ر حوزه های کاربندی به نفع نظر او را دادند ، با در میخانتی که در ماه قبل از کنگره بانزدهم کنگرت ( ۱۹۲۷ ) در کنگرت ، چنانکه قبلاً هم گفتیم ، اکثر از یک درصد افراد حزب ( هزار نفر ) به نفع او را دادند و بیشتر از ۶۹ درصد افراد حزب ( ۷۹۴ هزار نفر ) ایوستخدا انشرا حکم کردند . تازه این همه قبل از مرگ سیاسی تروئسکی پسزده است . به هر حال او میاید هر چه بیشتر انشرا میشد و با نظریات سیاسی او میاید در سطح زبان استالین در بیسوع خدمت گزار توده ها بود و هنوز از آبان فاصله طبقاتی نگرفته بود ، ولی باید به یاد داشت که بیوفکرانسی حزب و دولت ، در حقیقتاً سوسیالیسم یکی از منشا های احیای بیولوازد و خود ، بیولوازد است . بیوفکرانسی در جامعه سوسیالیستی باید ملحق وصیت لتین تحت نظارت و نیز پاسخگوی مستقیم توده ها باشد و نمیتوان در یک مبارزه درین خلقی به آن اتکای اساسی داشت . کاری که دادگاههای استالین میکردند ، میبایست پیشنگ ها ، تشا حرات و چلما ت وسیع توده ها بکند . البته ممکن است مسئله ای را که احتیاج به سالها مبارزات توده ای و بحث صوری در سطح وسیع تمام کارهای حزبی دارد ، با ینکه دشور کمیته

مرکزی حل کرد ، ولی نتیجه کار چه بشود ؟ اولاً چه چیزی درستی این راه حل را تعیین میکند؟ وما مسئله نقش در مورد خاص حل میشود و درباره مسئله نکلی دیگر در زمانی دیگر قابل احیا است و سربا تود ما تربیت تعیین کند ، این اصل است ، مبارزه مال خود ما است ، همچنان فقط با نباید گس از جانب آنان و بدین شرکت خودشان مبارزه کرد .  
 خود ما باید همیشه حق داشته باشیم سازمان حزب و دولت را در هر سطحی با زسی کشف و تجدد سازمان دهند ، خود ما حق داریم حتی علیه کمیته مرکزی و نیز کنگره حزب مبارزه کنند . البته چنانکه باز هم گفتیم ، به این تکه نیز باید توجه داشته که بورژوازی زبان استالین هنوز از بدین استثناء انتخاب شدند و این شکست انگیزترین پیوندی است که بین حزب (دولت) و خلق میتواند وجود داشته باشد ، حمایتی بالاتر از این ممکن نبود تا خود ما از استالین بکنیم ، این کار یکسال پس از اتمام رهبران بزرگ تحریفان و ۸ سال پس از اخراج تروتسکی انجام گرفت - در واقع خود ما نیز احکام اتمام را مسممانه امضا کردیم . درست است چه است که اشتباهات استالین را باید اشتباهات درجه دوم نامید ، به هر حال ، کوتاه سخن اینکه استالین در مبارزات خود علیه تحریفان ، از دستگاه بورژوازی زیاد استفاده کرد ، البته دستگاه بورژوازی در زمان او مورد حمایت شدید خود ما بود ، ولی راه او اساساً اشتباه بود ، زیرا او توانست

تود ما جدا ننده بود و شدیداً مورد حمایت توده ها بود . مثلاً در سال ۱۹۳۲ یعنی یکسال پس از اتمام زینوف ، گامش و غیره که همه در گذشته از رهبران معروف حزب بودند و نیز سال ها پس از تبعید تروتسکی ، در انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی از ۱۱ میلیون نفر دوازده گان حق رأی در اتحاد شوروی ، ۶۱ میلیون نفر یعنی ۸۱٪ در حد آنان در انتخابات شرکت کردند و از این عدد ، ۸۱ میلیون و ۸۴۱ هزار نفر یعنی ۹۸٪ در حد آنان سه نامزد های جبهه انقلابی حزب کمونیست و غیره حزبی ها رأی دادند و تنها ۶۴۲ هزار نفر سه نامزد های دیگر رأی دادند ، بطوری که همه نامزد های جبهه استالینی کمونیست ها و غیر حزبها مبارزه اصولی درون خلق را ایجاد نماید و بدین جهت سالها پس از مرگ او بورژوازی حزب و دولت جامعه سوسیالیستی شوروی که از توده ها فاصله گرفته بود از درون خود روزی بزم جدید را زایش و خط بی پروا ریائی استالین به دلیل بی تجربگی و اشتباه تاریخی اعجاز آن شکست خورد .

\* سازمان چریکهای فدائی خلق \*

# خطوطی در طرح مسنله استالین

گروه اتحاد کمونیستی

(( توضیحات زیر از طرف آقایان است. بحث اصلی  
افزوده شده است ))

انتقاد رتقا به مقاله

\* استالینیزم مسئله پروکراسی در جامعه سوسیالیستی  
مقاله سازمان ما

و  
جوابها به آن

بیا دانش

گروهی از رتقا در افتاد به مقاله  
"استالینیزم مسئله پروکراسی در  
جامعه سوسیالیستی" که توسط سازمان  
ما نوشته شده است. مطلبی نوشته اند  
به نام "خطوط در طرح مسئله"  
استالین. در اینجا با نکت اصلی  
مطلبی نقلیاً آوریم و پس خود به آن  
جواب می‌گوییم.

"سازمان پروکراسی در افی خلق"

۱- اصل انتقال رتقا  
خطوط در طرح مسئله استالین

رویت‌های و غیرتکمیلتها در جمله به  
استالین و نهی کامل تمام اقدامات او همزمان  
امپریالیستها هتد. امپریالیستها ملحه ای  
باسم استالینیزم ساخته و هر نوع انحراف و کژی  
اندیشی را با هر نوع تفسیر بدیشی و سوسیالیسم  
آمیخته و در ظاهر باسم رد استالینیزم ولی در  
باطن بخاطر نفی کویسیم از جهات مختلف بآن  
حمله میکنند. امپریالیستها اول استالین را سبب  
کویسیم شعرد و سپس با جمله به او انگشت  
گذاردن بر شکایتی و بسبب ترک کردن آنها

کویسیم را بی اعتبار می‌سازند. و ملحه هر کویسیم  
صادق دفاع از استالین در مقابل این توطئه نگارانی  
است که از جهات مختلف وارد میشوند. کویسیمها  
در مقابل امپریالیستها می‌گویند که خود دشمنان تا مرلی  
دوین انقلابیون جهان قورفته است و با کارانه  
هنگام حمله با استالین پیرو بشره پستاشده بخشد  
میگردند. از استالین دفاع میکند. مواضع و با کاران و  
طلی و انگیزه های واقعی حملات آنان را با رتقا می‌کنند.  
کویسیمها با تروتسکیستها می‌گویند که از جهت اصلی کار که  
انشارگری امپریالیسم و ارتقا و مبارزه با آنان باشد  
متحرک شده و ملحه با استالین و استالینیزم را کلید  
حل مشکلاتی بنده دارند. مبارز می‌کند. کویسیمها در  
مقابل سوسیالیست و سوسیالیست راست و با کار پرویزوس

نیست های یزد ل و یکنار ما را ستالین د فاع میکند در یک کلام کمونیست در برابر منجر این اصولی نیز میجر میسین جهانی ، خود را در موضع دفاع از ستالین میبیند و به مبارزه اولیه این طبقه رنگارنگ مخالفین منحرفه یا ارتجاعی صحنه میکند .

ولی ، در حقیقه یلکمونیست صاف قد ر همین حد تحت بد نهاده . کمونیست صادق از این حد نترسید . از حد مابلهما مخالفین خارج شد ، و مسائل در روس خورد و مسائل در روس جنبش کمونیست جهان را میبندد ، یا آن برخورد میکند ، ریشه ها را می آلوده رسی باید ، راه مبارزه با آنها و حل آنها را باید میگرد . ما قسمت اول کار خود را که دفاع از ستالین در ژوبال مخالفین منحرفه یا ارتجاعیست است انجام

چگونه آتراهی صورتی که منایر نتائج مرحله ای جنبش نباشد در خارج طرح کنیم .

اگر تنها کمونیستهای ایران ما بودیم ، شاید ضرورت طرح توری این مسائل گشود . ولی خود میدانیم که تنها ما نیستیم که بعنوان کمونیست فعالیت میکنیم . دیگران هستند که تحت همین نام فعالیت دارند ، خطر طری را باید میکنند که صورت نظر از اینکه خود بر سر بیاد کردن این خطرات فکر کافی کرد ، یا نکرد میباشند ، بهر حال این خطرات را این شود ها بیاید ، میزند و اگر بیاید بیاید مبارزه عملی ، مبارزه تئوریک با آنها میشود . جنبش را به انحراف یا انحراف شیوه های تا دست خواهد داد گشاید . با این دلیل است که ما باید به پارامی از مسائل

داده و رجه هم . اکثرین خطر ریه که سطح جنبش ماهه آن حد رسیده است که بتوانیم قسمت در روشیه خود را از افول در مورد پروپلماتیک هاش که حد م حل آنها ، خود بتجر به بروز انحرافات جد بسد خواهد شد ، انجام دهیم . این امر با کمونیست در جهت طرح مسئله آغاز میشود و طی یک سری برخورد خلاق در داخل جنبش کمونیست شجر به حل تئوریک آن میشود فقط آنگاه است که بر تئوریک نقطه بسیار در دست داشتن حل تئوریک مسئله است که خواهیم توانست حل سیاسی ، یا مواضع سیاسی متناسب با مرحله خاص جنبش خلقها را بیان را پیدا کنیم . همبابت ساده تر اول باید خود ما مسئله را کاملاً در نظر بگیریم و آنگاه تصمیم بگیریم که از همان ابتدا برخورد کنیم و گوییم اگر خود تنها بودیم ، که هیچوقت سخن نیست ، حل آنها را بسپاریم به مرحله ای دیگر میگذاریم .

بهر حال در مورد کارهای مختلف استالین چند برخورد میتوان کرد ،

- ۱- تا به ، مطلق تمام کارها ر شیوه های او .
- ۲- در مطلق تمام کارها و شیوه های او .
- ۳- تحلیل نقد اماست او نشان دادن محاسن و معایب ، یا گرایش به توجیه تاریخی آنها .
- ۴- تحلیل اقدامات او نشان دادن محاسن و معایب ، یا گرایش به عدم توجه به شرایط تاریخی آنها .

در تحلیل اقدامات او نشان دادن محاسن و معایب



<p>سهم گرانمایان آورد مبارزه علیه تزاروسم        فاطمیت در مبارزه با دشمنان خارجی و داخلی        مبارزه حساسه آفرین در جنگ بین الملل در پی        ساختمان زیر بنای مستحکم حنسی (ولو آنکه به        صورت شورش نبود)        بالا بردن سطح زندگی کارگران و دهقانان        کمک به احزاب کمونیست جهان (ولو آنکه کمتر از        حد ضروری و نایبگیر بود)        مبارزه با امپریالیسم ژاپن و فاشیسم        کمک به انقلاب چین        کمک معنوی به مبارزین هندوچین        .....        اما غریب کار چه میزند ؟</p>	<p>یا در نظر گرفتن شرایط تاریخی و نیز شرایط خاص        یعنی نقش رهبری (عامل نهایی) -        بطوری که تنها این آخرین نوع برشوند یک برشوند        علمی است - توجه به شرایط تاریخی یعنی جدا        کردن اجتناب ناپذیر از اجتناب ناپذیر برای بسته        آوردن معیاری جهت کشیدن این خط تا بریندیگرنه        برشوند میگویم -        ایتالین حدود ۴۰ سال در راه امری صحتی        و حکومتی قرار داشت - ساختمان جامعه را بطور        حد و اطرأی کرد ، رهبری جنبش کمونیست جهان        را بدست داشت - این ساختمان را این رهبری        محسن و معین داشت - اینها چه بوده اند ؟        محاسن و دستاوردهای ایتالین چه بوده است -        جامعه شوروی چنان جامعه ای بود که کسی از        ۴۰ سال از دست گرفتن قدرت محوط جز کمونیست        و ساختمان سوسیالیسم ، حد ای خاستن و سرزند        ترانخند ، بدون هیچگونه واکنشیم ، بدون هیچ        را بازنوع کامل بر آن حاکم کند - حزب و طبقه        کارگر ، توده های خلق چنان پلرآند ، بدند ، چنان        عادت کرده بودند که در مقابل چنین نظاهر نهیاجم        ارتهیجی و کویگترین واکنشی از خود نشان ندادند -        چرا ؟ آیا در این جامعه سوسیالیستی میشود بدون        ایجاد واکنش کرد تاگز ؟ آری ، در جامعه ای که        حزب کمونیست ۲۵ سال در ره کامل را داشت -        باشد ، در پیکان رهبری و تاریا خاک پا شد ، که مردم        بر سرپوشتنان حکومت کفند ، فایلی قبول است که</p>
--	--

کردن تاش بشود و آنگاه در بیک از این نیروهای  
 حزب و طبقه ، مردم ، مبارزه آشکار بر زمین  
 زمین بزم با خیال راحت هر روز پیش از روز پیش  
 چهره ارتجاعی خود را بنمایاند ، نه ! همه باید  
 احترام کسی که حیات اساس ، عبوب همکاریم ،  
 حیات حیات در کار ساختمان این جامعه بود ،  
 است ، آیا وجود این عبوب ، باقی ماندن آنبسیا ،  
 اجتناب ناپذیر بود ، اند ؟ آیا شرایط اقتصادی و  
 اجتماعی جامعه حکم میکند ، است که در نقطه از  
 نشود ای که در رهبری جامعه اتخاذ میشود ، این  
 عبوب وجود داشته باشد ؟ اگر باین طریا جواب مثبت  
 دهم ، در حقیقت گفته ام ، که حد نه سوسیالیستی  
 انقلاب اکثر از ابتدا محکم به شکست بود - چرا

که جنبش کمونیستی بالغ نبود، چراکه شرایط جامعه آمان نبود، چراکه نواقص جامعه چنین میکلید، چراکه جامعه چنین رهبری را میپذیرفت و به آن مجال رشد میداد. در حقیقت اجتناب به تأیید تلقی کردن این هیوب یعنی حکم شکست اجتناب ناپذیر هدف سرسپاهش انقلاب آگهی برادران - و این بنظر ما درست نیست.

یک جامعه بر حسب شرایط خاص خود میتواند طبقه وسیعی از افراد، احزاب، حکومتها، رهبری هارایز برد، یک جامعه کلاً حکم پیوسته و نوع خاص از رهبری تمیذ ده، در یک جامعه واحد چگونه لین، استالین، تروتسکی، خروشچف و صد ها فرد دیگر رهبری را بدست گیرند که جامعه چنین میکلید و پس هرکاری شده بهکم آنکه علی شد و اجتناب ناپذیر بود است. و این بوضوح نادرست است، ما هم معتقدیم که در شرایط واحد میتوان سیاست های متفاوت را اتخاذ کرد و صحت و عدم صحت این سیاست ها مربوط به تعیین کننده سیاست، یعنی رهبری و عامل آگاه است. شرایط جامعه مجبوره را هدایت است که میشود آنرا هنگام چنین بقایه ای پس بولت از دو طرف معادله برداشت.

در چنین اوضاعی باید با قاطعیت انقلابی و موانعگانه به حمایتی که در امر رهبری حزب کمونیست شوروی و رهبری جنبش کمونیست چین در دوران استالین وجود دارد برخیزد، نمود باید

هریک با دیگری تفاوت بسیار دارند. اینک چه فرد واحدی رهبری را از این جسم و پوست بدست میگیرد، غرضمند شرایط جامعه با ضافه حرات و انتظارات، با ضافه خصوصیات فردی، با ضافه حرات بین المللی، با ضافه جنگ و جدالها، با ضافه سیاست بازی، با ضافه زیرکی و هزاران هزار عامل دیگر است. اگر جز این بود میکتیم شرایط یک جامعه تلان رهبری خامروا بوجود آورده و فقط و نقد این رهبری صدق تاریخی ندارد. در حالیکه مبداءیم در همین جامعه رهبری دیگری میتواند وجود داشته باشد با سیاست و خلدش و شیو اصلی متفاوت. اگر جز این باشد بکلی نفس رهبری و عامل آگاه را نئی کرد. این و گفته ایم که از خود پرسید که آیا ما همه اعمال خود را تسبیح و غیر قابل اجتناب میدانیم و یا نه؟

آیا نه فیه های استالین که شامل بسیاری از کمونیست های امیل و مردم بیگناه جم شد بود تا بیست و هشت و غیر قابل اجتناب بود؟

آیا جانشین کردن خروشچف و بونف ها در حزب بجای رهبران اصلی انقلاب شوروی مورد تأیید ماست و غیر قابل اجتناب بود؟

آیا استالین جامعه ای بدت ۳۵ سال پنحوی که پس از استالین، خروشچف قادر باشد بکترسه "کودتا" کند مورد تأیید ماست؟ و...

آیا عشرت زیاد الوجات استالین مورد تأیید ماست؟ آیا ایجاد روابط نابرابر با احزاب کمونیست جهان مورد تأیید ماست؟

آیا توصیه های نامرست به احزاب کمونیست جهان  
 (طبقه حزب کمونیست چین) مورد تأیید است؟  
 آیا دستور انحلال امپریالیزم سراسر جهان  
 (چیزی که مانور بدین روش از انجام آن سر باز زد)  
 مورد تأیید است؟  
 آیا بیروت را س عظیم شهری مورد تأیید است؟  
 آیا عدم تمایز بر شیوه بیازره دینی خلیف و جریحه  
 خنثی مورد تأیید است؟  
 آیا کیش شخصیت مورد تأیید است؟  
 آیا بد اتمی از مائزالیسم دیالکتیک و لغزیزیمه  
 طرف تانگزیانگ و نهضی گری و دیری از والدمیر  
 وتوده ها ا بد انضیق که حتی حزب کمونیست  
 چین اظهار کرد است مورد تأیید است؟  
 مانند خروجیها میشود که ما شریک پیرسازی به  
 رقصه مورد تأیید است؟  
 آیا انحلال کمپتین مورد تأیید است؟  
 آیا تأیید حکومت رضاخان مورد تأیید است؟  
 آیا افعال فشار برای گرفتن امتیازینت شمال مورد تأیید است؟  
 آیا افعال فشار اقتصادی به حکومت صدق، نغزیدن  
 نفت، عدم بازپرداخت ملاحای ایران به صدق  
 خلاصه خصیبت با حکومت او مورد تأیید است؟  
 آیا تحفه کمونیستهای بزرگی مانند سلطانزاده و  
 بیته ری مورد تأیید است؟  
 آیا ا شغال آذربایجان مورد تأیید است؟  
 آیا کمک قاطع به جریود آوردن دولت مپینیتس  
 اسرائیل مورد تأیید است؟

آیا عدم انجام دستور العمل لندن در کما را در سربا به  
 داری در لیتن به سوسهالیسم مورد تأیید است؟  
 آیا پینزینک خطی او بد انسان که در تفسیر تریا-  
 لیسیم تاریخی او بجل مییابد مورد تأیید است؟  
 آیا تحمل عالی که به حزب کمونیست شهری بعنوان  
 اعمال نظر شخصی میگردد و عدم توجه به استرالیزم  
 دموکراتیک جریکاتاریائی و نغزگان مورد تأیید است؟  
 آیا «الغنا» شریک چیزی که اصل و اساس شوروی بود؟  
 مورد تأیید است؟  
 آیا بجزود آوردن بنیطن که کس، و حتی کمونیستها  
 صدیق، جرات، بران مخالفت با نظریات او را نداشته  
 باشند مورد تأیید است؟  
 آیا چنین شیوه ای که صرفاً نتیجه رشدها سر تقلیبی  
 آیا تحریف تاریخ انقلاب اکثر حزب کمونیست شهری  
 مورد تأیید است؟  
 آیا عدم انتشار نوشته های مارکس که بشمار تصور ات  
 نوشته ها استالین برود مورد تأیید است؟  
 آیا تز سوسهالیسم در یک کشور مورد تأیید است؟  
 آیا این لیست را که میخواند بسیار طولانی در عمل  
 عدم عدم واگشی حزب و طبقه مردم نسبت به همه  
 روتیزینیم خور و بچلی چه اتم یا نه؟ آیا اینها را  
 عامل گرایش همه احزاب کمونیست جهان بسا زیورگ  
 استالین ا بجز آنها که استخفال رای و عمل خرد را  
 نگاه داشته بودند ا بطرف روتیزینیم بی اتم یا  
 نه؟  
 اگر اینها عوامل صده نیست، اگر عمل نیوزایل

آنکه انجام نهد و سیاست انجام شود را (باز هم) در کنار گرفتن شرایط جامعه و گوشش همه کمینستیا) به عهد و اوجده انیم \* هر قضاوتی چیز این متمم از بی ضرورت عاطفی است \*

بهر حال در خاطر این معامن و این معایب \* با همه چهره استالین را هم طراز و هم سنگ مارکس وانگلس ولینن نمی بینم \* ما آن رهبران بزرگ بشر را با یاد بردن یک به اشتراک خود غنایان مرتکب شده اند \* عاری از اشتباه اصولی و اساسی جاری از اشتباه اول تولوزینک بند انیم ولی در مورد استالین چنین قضاوتی نمیکنم \* استالین کمونیستی بود که میکرشید به انداز درک و توانایی خود به کمونیسم خدمت کند ولی این درک و توانایی از لحاظ کلیسی

آنجا که معایر اعتقاد استالین تبادله این کار را خواهم کرد \* ولی همانطور که گفته شد اول باید مسئله را از نظر تزئینک یا بهر کمونیست پیش و بعد تولوزینک حل کنم و بعد بعدیم در شرایط خاص چگونه باید موضع شش گرفت که هم در جهت اعتقادات و اصولان،

یعنی منافع استراتژیک جنبش باشد و هم در جهت منافع آنی آن \* بهر حال چون همه موافق که قبل از حل گاش مسئله نباید موضع بگیرم (البته پیشش که شرایط خاص ما را مجبور کند) بنا بر این باید از شرح مسائل که اتفاقا شبهه جیت و موضع گرفتن را یکجا جناب کنیم \* باید بگویم که این مسئله وسائل دیگر جنبش کمونیستی را تا حدی گمان نمیکنم اما اینها همانند و بسیاری روشنفکرانه و آکادمیک نشود طمع نموده و دو حل آنها به سهم خود بگوئیم -

اجتناب عامل مدد و بده اند ، پس باید بگوئیم که راهی بجز شکست ساختمان سوسیالیسم در شوروی و کشورهای س های دیگر نبود ، که راهی بجز انحراف احزاب کمونیست جهان نبود \* غیر قابل اجتناب یعنی این و اگر قابل اجتناب بود ، گناه عدم اجتناب بحیثیت کیت ؟ آیا بجز رهبری، چیز سیاست های اتخاذ شده از طرف رهبری شق دیگری هم وجود دارد ؟ ما همانطور که اختیار اتمامات انجام شده و درستی را به استالین میدیم نمیخواهیم از اینکه او به تنهایی اینکارها را کرده ، چه شرایط جامعه و کشورش که تک افراد کمونیست در دست آوردن آن مؤثریت مسا دخالت داشتند ، بلکه میخواهیم اینکه او رهبری کار را به عهد و دانسته ، چون دلیل هم گناه اتمه امانی

و تزئینی یا آنچه که مصلحت کبیر بشریت داشته اند مفارقه بود ، کمبود های بزرگ و اساسی داشتند ، کمبود هایی که به عهد و جنبشترین کمونیستی جهان است که آنها را پیشانده و نشاناند و در رتبه آنها مسا بشر خلق بگوئیم \*

یعنی ما همیشه بین ، ماتریسمه دون ، چه گزار و سایر کمونیستها همه در عمل تا حد زیادی این به سازی را کرده اند و عمل آنها نشان دهنده انحراف از یاره اناز انتباهات اجتناب پذیر استالین بود \* است - ولی بلافاصله مترجمه میشود که بسااره این از این رهبران بی وجود آن بشری از استالین مدافع کرده اند \* ماتریک رهبری که نقل و انگیزه ها را حیاست لیر قابل اجتناب وجود داشته باشد

## جواب به

عالمی سطح پر طرح مسئلہ اجالہ

سازمان جرنیسمائی فدائی خلق

- استالینیزم و مسئله جریگراسن \*
  - در جامعه سوسیالیستی \*
- \* سازمان جریگهای فدائی خلق \*

<p>مسئله برگزیده ماند، به تصویب نادر رسته آمده و فقط نخست پنج شیوه برضورد با استالین را شمرند ماند و آن گاه چهار شیوه را نادر رسته انمنده شیوه پنجم را بسه عنوان شیوه برضورد رسته پذیرفته اند. متأسفانه رفقا شیوه برضورد علمس یا این پذیرفته را که با جهان خود از نا اطمینت کاسته اند، جز چهار شیوه غلط نامیده اند و شیوه برضورد زیرا که خود درست بند ساخته اند بیشتر بر "فرشته" عاملها "و در نتیجه ایده آلیس است."</p> <p>در جز "چهار شیوه" یاد شده، وفقاً میگویند که شیوه برضورد زیر با استالین غلط است.</p> <p>"تحلیل اده امامت اوریشان در امن محامن و معایبه با کراپشیه توجیه تاریخی آنها" *</p>	<p>آ- جریگراسن به "خطوط در طرح مسئله استالین"</p> <p>نوشته رفقا زینام "خطوط در طرح مسئله استالین" در انتقاد به مقاله "استالینیزم و مسئله جریگراسن در جامعه سوسیالیستی" است.</p> <p>۱- نخست رفقا ضرورت برضورد علمس یا مسئله استالین، تأیید استالین و دفاع از آن در مقابل روزنیستها، ترسکیتها، سوسیالیستها و ترسک و میلنان، پوزوازیونیست ضرورت انتقاد از استالین به عنوان یک مسئله درونی جنبش گزیشتی را به روشنی تشریح کرده اند و شیوه ای که برای برضورد با این</p>
--	---

باید بگویم که عبارت "کراپشیه" را گسه از -  
 قاطعیت جمله یاد شد و میگوید که آن جذب کنیم ،  
 این تنها چیزی" بر غیره نفس با مسئله "استالین است"  
 البته باید گفت که عبارت نشان دادن بحاسن و محایب  
 هم انسانی است، ولی چون ما از کلمات چپمان بیس  
 یکدیگر باخبریم ، در نتیجه این عبارت نمیتواند ما هیچ  
 راتیاه سازد و در فضا بصورت عبارت "محاسن و  
 محایب" کلی حرف بزند ارد ، آری از دیدگاه -  
 مارکسیسم با مسئله استالین دقیقاً باید بینش بر شود  
 کرد ، تحلیل اقدام او ، با تجربه تاریخی آدم ها ،  
 مارکسیسم راه دیگری برای حل این مسئله نمیشناسد ،  
 زیرا هر یک از "اجتهاد" دارای ترجمه تاریخی است  
 استالین "مانند در حقیقت دیگری یک حقیقت نسبی است"  
 استمداد شکم باشد و این ناتی از یک عیب بیرون  
 یا کند و تاریخ هرگز اجازه میدهد که این امر تازینند  
 تکامل جامعه را نقض کند ، خیلین به ادکی مسئله را -  
 حل میکند ، اولاً بیترست تا با بیان شوند و دیگر روس  
 انقلاب اکثریزم نگذارد ، اما اکثری به استمداد  
 لیاقت و غیره نیاز داشته باشد ، خیلی به ادکی میتوان  
 از گونه و کنار جامعه افراد مورد نیاز خود وابسته کند -  
 استمداد و لیاقتی که در صورت عدم احتیاج تاریخ به  
 ترمیم اند بیاد بویست و در کورنگی موزی افتاد ، اگر  
 تاریخ نیاز به خشنود ، لاطمیت و خلاصه بجای یا  
 شخصی استالین ندانست ، این خشنود و قاطعیت  
 میتواند در بویست و در یک کارگاه کوچک ریسندگی  
 یک کلاس در روسیه عنوان یک معتمد شدن و فاشی با یک

به عبارت دیگر روش میگویم نشان دهنده استالینس  
 است ، این بدان معنی است که آن بدیه و نسبت  
 با تازینند ی شخصی استالین است ، و گزیه استالین  
 بطور مطلق از تازینند تازینند ، با لکتیک همین ندانند ،  
 در مورد "نظامه" یک قانونتد مشخص بویست و تازینند  
 میخوانیم بگویم فلان بدیه و استالین است ، اما در مورد  
 ترجمه تاریخی مسائل نمیتوانیم بگویم فلان بویست یا فلان  
 بدیه و استالین است و از نظر تاریخی قابل ترجمه  
 نیست ، جامعه عالی ترین شکل حرکت داده است و  
 تازینند ی حاکم بر این حرکت را نمیتواند لب تکراری ،  
 در ما غلبه و بزرگی مغز یک فرد ندانند ، به عبارت  
 علمی ، تازینند ی حاکم بر طبیعت نمیتواند در حسیزه  
 قانونتد ی تکامل جامعه استالین ایجاد کند ، اگر کسی  
 خانواده محدود شود ، پس تا تازینند ی یا فرد ، یک  
 رهبریتاریخی ، خود جزا قانونتد ی تاریخ دست ، اگر  
 استالین نبود ، تاریخ نمیتوانست برای سرکوب خرد  
 بورژوازی تیرینند بویست ، و برای مقابله با آن حای -  
 زشم خورد ، با هر یالینم هزارها استالین د پکاراوشه  
 و کنار جامعه پیدا کند ، با از میان رهبران موجود خو  
 تیریت نماید ، هر مسئله نفس شخصیت استالین را در  
 باورنی صفحه 28  
 است لازم به یاد آوری است که این چاره اندیشی -  
 محدود بود ، با امکانها عاس فعلی بشر است ،  
 باورنی همین صفحه  
 است قبلی از انقلاب اکثریتین بویست را کثیر خرد ،  
 بورژوازی نماید ، است (گویا در کتاب د و تا کتیت) -

شرایط رایج اندازم کانی دارند. هم درخواست خود  
 کاملاً مبهم است و هم طیف وسیعی از سجا برای شخص  
 های گوناگون در اختیار دارد و نیز می توان تریسم  
 کند + این اصل در هر جای که در لایه های زیر عنوان  
 بیان کرد \*

تبر چون از کتان می گذرد  
 از کتان در پیله اعلی خرد  
 اما شیوه ای که رفتار یاری بر خیزد با مسئله پر کوبه تا  
 چنین است و  
 "تحلیل اتم اما تا ویشان در ان محاسن و  
 معایبه با دین نظر گرفتن شرایط تاریخی و نیز  
 شرایط خاص منقش رهبنی امان ذهنی"  
 در اینجا "شرایط تاریخی" با "شرایط خاص"

بشران و باطل شوازی در تکامل تاریخ آمده است  
 و این "شرایط خاص" عامل ذهنی است + پایه  
 فلسفی این گفته "نظرات انکارا" و البته "کانتود کارت  
 است که خیال آتش باغریالیزم و اید و آلتیو را دارند  
 و البته بی بی جرجه کان به نتیجه مستقل به رسد + حا  
 نیست و در تشارت عان خود بین مینیم ماتریالیستی  
 و مینیم اید و آلتیو در ریسان است و در رسد بدین  
 جیت است که فقط در ارا با سبب نوشته خود کاملاً به  
 اید و آلتیو رسیده اند و در مورد نقش شخصیت در  
 تاریخ چنین گفته اند \*

\* ما هم معتقدیم که در شرایط واسطه  
 میزان سیاستها را متفاوت را انتخاب کرد  
 و صحت و عدم صحت این سیاستها مربوط  
 به تعیین کننده سیاستها یعنی رهبری

تاریخ چنین باید توجیه کرد :  
 ۱- سجا برای شخص استالین نمیتوانسته نقش  
 تاریخ تعیین کننده ای در تاریخ س سالها سجا این  
 در شیروین داشته باشد ولی بر این دوره تاثیر لاسل  
 تریچه داشته است \*

آید تا تاریخهای شخصی استالین برده بود سمس  
 سانسو سجا این در شیروین خواست مشخص و دقیق  
 قانینندی تاریخ است + وقتی که ما برای تراشیدن  
 با امان جاقوی تیزی به امیکم + در اینجا نقش  
 تعیین کننده را در رخریب تراشید و شدن معاد و خور  
 مشخص ما داشته است - بویزه اگر تصمیم ما برای خور  
 تراشید و شدن معاد قاطع باشد و اما کاتاندن برای  
 تریچه جاقویها مختلفه نیز زیاد باشد تاریخ هر دو  
 تعیین کننده است \*

\* تحلیل اندامات او و نشان دادن  
 محاسن و معایبه با دین نظر گرفتن شرایط  
 تاریخی و نیز شرایط خاص منقش نقش  
 رهبری (عامل ذهنی) \*

در اینجا "شرایط تاریخی" با "شرایط خاص"



و عامل آگاهی است، شرایط جامعیه مجموده یا حدی است که مشود آتراهنگام چنین مقایسه ای سهولت از و فلسفه معادله برداشت

فکر حکم نیاز به اثبات نداشته باشد که وقتما در این نظر خود، در واقع نقد تئوریکان را بداند و کلمات او را ندیده اند، در شرایط واحد چگونه میزبان سیاستهای متفاوت انتخاب کرده آلاین امواتی از این است که رگلا شرایط بادی را بطور متکیسی در نظر گرفته اند و شرایط نهی را نیز به عنوان چیزی جدا از آن، وجهی بشنا، در الکتش تفاوت آنان است که بعد به راحتی به مونیتم آید، آلیسی گذر کرده است، و نشی ما میگویم عامل نهی را زینده نقش بر روی در تکامل تاریخ برتر است، این حاصل آتراه مطالعه کنیم، ولی در حین مطالعه همواره باید، بیاد داشته باشیم که چیزی به نام سطح وجود خارجی ندارد.

پس نمیتوانیم عامل نهی را بطور مطلق متشزع کنیم و آنرا بعنوان یک عامل قائم بدهای در تکامل تاریخ در نظر بگیریم و به این نتیجه برسیم که شرایط جامعه مجموده واحدی است که میشود آن را هنگام چنین مقایسه ای، به سهولت از و نظریه معادله برداشت. آتراه ما میدانیم که عامل آگاهی نقش تعیین کننده دارد، ولی صورت تئوری هم که از کمان در قلب هدایت را میسازد، نقش تعیین کننده دارد. مثالی بزرگ، اتفاق یک رلیق در تصحیح خط مشی ریلیق دیگر نقش تعیین کننده دارد، ولی کسی

انتزاع ذهن ما است. به عبارت دیگر ما چپوه ای از بدید و رانتزاع میکتنا بیشتر توانیم رابطه معنائیم و بدینجهت است که هر لحظه باید به خودمان هشدار

دهیم که عامل نهی چیز مستقیمی نیست، تا دچار آید و آنچه نسیم، مثالی بزرگ ما مورخ رویتن توشوت، در نظم هند سه ماد رتس، سطح میگویم، در هند - دارد، یعنی اگر به شکل مربع مستطیل باشد، انتزاع دارای دروازه است. این صورت حاصل انتزاع ذهن ما است، و گزین چنین چیزی چیزی در طبیعت نمیتواند وجود داشته باشد، تنها چیزی وجود دارد که چهار بعد داشته باشد، در یک سطح مستطیل برآوردیم، یعنی ما آمدیم و نمودن یکجانبه از جنج را متشزع کردیم، ام تا بتوانیم

که تاریخ مطالعه میکند، باید خود شیوه انتقاد بطور کلی و اثبات صریح یک ریلیق از ریلیق دیگر و حتی تمام بحثهای آن، اتفاقاً مشخصات تفاوتهاش از شرایط

مشخصاتش، و تاریخی بدانند، مثالی دیگر، فرض کنیم سازمان ما در مورد یک مسئله مشخص، مشخصات را در نظر گرفته است، ریلیق معنادار است که این سیاست قطعی است و باید سیاست مشخصی را بجای آن برگزید، طبیعتاً آن ریلیق چنینی است که در شرایط موجود، همگان پذیرش سیاست مشخصی را در وجود دارند و همگان پذیرش سیاست مشخصی، متعین چون سیاست مشخصی را قطعی است، از برای پذیرش سیاست مشخصی، ما باید بگردیم روشن است که این یک انتزاع درست نفس است که ریلیق

انجام دادند. اما آنکه تاکنون خود را بعنوان جزئی از شرایط موجود بازی کند - این انتزاع رفیق فقط برای یک نتیجه گیری مشخص دارای اختیار است و آنرا نتوان بصورت یک ترمیم تاریخی درآورد و چنین گفته که در شرایط مشخص هم امکان پذیرش سیاست مشخص الی وجود ندارد ، هم امکان پذیرش سیاست مشخص ب- این ناشی از این است که رفیقان فقط گفته اند ، خود ش را از تاریخ سبقت گرفته اند است و اگر حرف یک تاریخ نگار هنگام مطالعه تاریخ نگریسه به معنی این است که آنچه خواهد بود خود تیرا در گذشته تاریخی سوره بحث به عنوان یکی از شرکت کننده گان و داخل کننده - اما از سوی دیگر با این رفیق انتقاد کنند که کیست؟ از آسمان آمد است یا خود خرمنخورد پس از نظرمس ما باید معتقد باشیم که طبیعت و جامعه دارای قانونمند ی است وجه در طبیعت وجه در جامعه در قیاس و سیمو هر آنچه که باید اتفاق بیفتد ، اتفاق می افتد و تیره ای گریز از آن نیست ، اما از نظر سیاست ملی ، ما باید منتهای توانمان بصورت تغییر طبیعت و اجتناب از کوشش کم و بیش باشیم که خواست خود را بر آوریم ، ما این دو عقیده - هر یک یکدیگر تا سازگار نیستند میگویم نه ، نه است ، هر دو وجود ما و خواست ما و تلاش ما خود چیزی از شرایط برای تکامل طبیعت و جامعه است که خود محصول شرایط قبلی است - همین گفته باید می را که ما میگویم خود در تقاضای از شرایط است - بجای از یک نظر ما ترالیم در بالکلیک ، جبر و اختیار در زمانه

و درود به شرایط اجتماعی است - اگر تاریخ را از دیدگاه مریزین ما ترالیستی مطالعه کنیم میبینیم که وجود آن رفیق و نوع فعالیتش برای تغییر سیاست ما زمانه جز تغییر قابل اجتناب شرایط است و اگر ما این رفیق را نادیده بگیریم به این معنی نیست که میگویم ای کاش - در تا از این رفیق ها به اشعیر و اگر او را در یک معنی به این معنی نیست که بگویم ای کاش این رفیق تمیید - بلکه در با ترمیم رفیقان از چانه چا به معنی این است که سه خرد ما در تغییر جهان بهترین بهترین در حالت کسب در واقع اگر کسی بعد از زمان تاریخ ما را مطالعه کند ، باید درسی را که ما از وجود آن رفیق گرفته ایم نیز یک ضرورت اجتناب ناپذیر باشد ، چیزی که بشود شریح ما اختیار است . مطلق ، ایکه بگریشند - اختیار رسالت خاصی از جبر است - اختیار و جبر است از تشخیص جبر ، وقتی کسی میپذیرد که ما به جبریک خود ، می آید و میسرود الا نه به با آوری است که پذیرش مطلق صرف نشود نیست در منظری ، پیش شطرنج واطلس است ، زیرا که شناخت شطرنج شسته مد ، ای از شناخت هسته و رلی تمام آن نیست و قسمت دیگر شناخت و شناخت عاطفی است ، پس جبریک شدن یک فرد ، ممکن است از نظر و اختیار باشد ، ولی از نظر مطالعه کنند به تاریخ جبر است ، ولی رفتار اینه اختیار انسانی را چنان در دست دارد هند که نتیجه بگیرند " در رشترا واحد و متوازن - سیاستهای متفاوت و اختلاف کرد " و بعد میگویند که متوازن شرایط جامعه را " بهیچ

از دوشرب همادله برداشت، متأسفانه، این چیزیست که به جز مینیمم ایده آل پیش نیست، رفقا نخست با کمک در آئین مینیمم ماتریالیستی وارد میکنند و حاصل نشدنی را در موازات شرایط اجتماعی قرار میدهند، سپس شرایط اجتماعی را "از طرفین همادله" حذف میکنند و به مینیمم ایده آل پیش میرسند.

پس حال، این در مورد شماست! تلمیحی نظر بسیار شد و رفقا، حال از نظر جامعه ناس گفته رفقا را مورد کنگو قرار دادیم، پیش از این کنگم که نظر رفقا در این مورد پیش بر فرضیه "عامل ها" - است. حال به شرح بهترین تفسیر میرد ازیم:

ماتریالیسم تاریخی قبول دارند که در پیدایش همسر واقع تاریخی عاملها و مختلفی موثر است، اما در اینجا شامل به عامل اقتصاد ن برسیم - بنابر ریاض این سوال که آیا عامل مذکور به حد رسیدن به تمام ماتریالیست و غیر بنیاد داشته باشد یا ماتریالیسم تاریخی ریاض این حد که عامل مذکور به حد رسیدن در پیشبرد ناکنگهای ما میتواند اثربشیت و منفی داشته باشد. موثر در پیشبرد اختلافات ماتریالیست ندارد، زیرا احصای توده ها از استراتژی ما حاصل اقتصاد تعیین میکند که ما در عامل بدست - در ریاض این سوال که آیا عامل رهبر در پیشبرد انقلاب موثر است یا نه؟ ماتریالیسم تاریخی ریاض می دهد که آری موثر است، ولی عامل رهبری خود ناشی از عوامل دیگری است و سرانجام آن عوامل خود در آخرین تحلیل از عامل اقتصاد نا ناشی شده اند.

با بیرون فرضیه "عاملها" مخالفت است که ماتریالیسم تاریخی شما این عاملها را ناسی از یک عامل میدانند و آنهم عامل اقتصاد است. در حالی که بیرون - فرضیه "عاملها"، این عاملها را قائم به ذات میدانند.

ماتریالیسم تاریخی معتقد است که علت پیدایش جامعه، نیروی تولید است، پایه بیان دیگر جامعه به منظور تولید بوجود آمده است - پس ریاض بیست انسانها در تولید و توزیع و مصرف قرار گرفته اند. تولیدی، یعنی اقتصاد، تنها عامل تکامل جامعه است. ماتریالیسم تاریخی تاثیر عوامل مختلف را در هر واقع تاریخی، تنها به صورتی میپذیرد که در تحلیل علت پیدایش هر واقع تاریخی، در آخرین

برای شرح بهترین مطلب ناچاریم باز به سراغ فلسفه بریم، ماتریالیسم دیاکتیک معتقد است که شاید به حدی گوناگون طبیعت، جامعه و دیگر انسانی را به اصطلاح ماده ن و معنوی، همه جلوه های از حرکت ماده هستند. بنا بر این شما "وجود ماده" است - مینیمم ماتریالیستی روح وجود دارد، ولی شکل از حرکت ماده است. احقرام خاص فیزیک به بدین جامعه، فنون الهی وجود دارد ولی شکل از حرکت ماده است. از غیر ماتریالیسم دیاکتیک، اشکال حرکت ماده، به درجه انصاف تاغالی، تقسیم میدرد. حیات حرکت بیولوژی ماده است که از حرکت مکانیکی ماده تاغالی تر پیچیده تر است. جامعه عالی ترین شکل حرکت، ماده است. راستا با مسیر

این حرکت، تولید نیرو بوده و جای مانده است. بزبان ساده، جامعه برای تولید است. بیرو جامعه در این مسیر یعنی مسیر تولید نیرو بوده و جای مانده است. حرکت میگذرد و نگامش در این مسیر است. به عبارت دیگر، تنها، مادی جامعه تولید است و روابط مختلف اجتماعی همه اشکالی و ترکیبهای از حرکت انسانها برآید تولید و توزیع و مصرف آن است. در اینجامت اقی خاص ویژگیهای این است که بیشتر تنها تمام بدید و عا در کنار این طبیعت و جامعه و دیگر انسانی وجود مادی است، چنین است که منشا تمام بدید و جای اجتماع اقتصاد است. به عبارت دیگر تمام بدید و های اجتماعی، اقتصاد است و عوامل دیگر همه شاخ و برگ آن هستند که اثر هر کدام از این عوامل را بگیریم و ندارد که ما هم یک زندگی با مشارکتیم و برای این ضرورت جامعه است که یک رهبر و شخص برای این کار مشخصی و اینها را بگرداند. اما در گذشته این را یک کلمه مانند این است که معتقد باشیم تاریخ همه در رنگه میزنند و همه قاطع گفته است و نه تمام بود. است رهبر ما می برای مبارزه با هیولان بود با لاقابل بود گفت و اتفاقاً در تیروندی پیدا شد و در جامعه زبون و بی حوضه را هم به توانی رساند است. خلاصه و تفاوت رفتار و باره نقش رهبری است همین محدود نیستند. رفتار و رهبری دیگر نوشته عود مطالبی گفته اند که آنکارا مینویسند و بر ریشه عا مدها است. "عالمهای" که برونی قائم به ذات هستند و هر جا رفتا آنها را در رفتار، شرایط اجتماعی"

بخواهیم به ریشه این برسیم، به اقتصاد برسیم. نقش رهبری هم مانند خرید بدید و دیگری تاریخش دارد. در رگله های نخستین انسانی، نقش رهبری وجود نداشته در صحنه های خانوادگی نقش رهبری بیرون آمد، در جامعه، برده داری، لادون الی و سرمایه داری نقش رهبری و انگار گوناگون بخون گرفته و در آینده نیز از بین خواهد رفت. نقش رهبری در گذار از زمانه میهن های مختلف اجتماعی و نیز در جامع مختلف در ایران حد و مشخصی بود. ولی شماره باید این نکته را به یاد داشت که تاثیر رهبرها کم نقش رهبری تا نشی از ضرورت های مشخص اجتماعی است. اگر احاطا این حزب و دولت شوروی را در جریان جنگ در هم نجاتی خرید رهبری میکند، البته مانیس

اگر کویا نشوورشان مامل اقتصاد است و سوازی یا آن را در اندامه اند، مثلا این گفته رفتار

"یک جامعه فقط حکم به وجود نوع خاصی از رهبری نیست، بلکه جامعه را حد سن توانایی، استایل، تریسکی، خروید چندان و در عا مدها در رهبری را به دستگیرند که هر یک با ویژگیهای متفاوتی از آنند. اینکه چه فردی با رهبری را از این جامعه بدید و سن میکند و توانی شرایط جامعه با ضایع خواهد بود و اتفاقاً در یافته خصیصا در رفتار با ضایع خواهد بود. این المانی، یا خانه جنگ و جد الیها، یا خانه سیاست یازی با ضایع زهری و هزاران هزاران مامل یک است"

در این گفته رفتار مینویسند عامل عا مدها

۱- در این بیان مورد، نگاه بر روی کلمات از ماست.

خودشان " هزاران هزار عامل " است شکی نیست بول  
 چیزی که همه به تشویب رسد و تذکره رباره آن تهنیت  
 از تشریح مطلب اصلی لازم است، این است که عبارت  
 " شرایط جامعه در گفته رفقا در محض مشخص  
 نیست، یا توجه به اینکه رفقا از پیش " چند وجود الهی  
 و از پس در غیر " حواد ۵ بین المللی " و نیز هر چه موازی  
 با آن قرار داد، مانده، باید گفت منظور رفقا از " شرایط  
 اجتماعی " هم شرایط اقتصادی داخلی است .  
 بهر حال، برخلاف گفته رفقا، یک جامعه در  
 یک شرایط مشخص فقط حکم به وجود نوع خاصی از  
 رهبری رامیده است. انکار این امر به معنی انکار مائیت المائیت  
 تاریخی است و در این مورد به اندازه کافی سخن  
 گفته ام - اما در مورد اظهار نظر رفقا راجع به رهبران  
 پیرو می شد، و زمانی اندوید و آلیش، توجه کم  
 نیست که او هم در زندگی در ارای مراحل کامل  
 متفاد بود و ولی هیچ گاه حوصالی نیز اوقات به تسلط  
 بیژند گیش نشد و همیشه کما بیش همان وجود او به  
 دست اند وید و آلیش اتنا .  
 با این حساب اگر جامعه شوروی را در زمان انقلاب  
 اکثریت رفقا آن حیات کثین در نظر بگیریم همیشه گه  
 این جامعه جزئی کثین هیچگونه دیگری را نمیتوانست  
 به رهبری بیژند و دیگر بگیریم که شکی هم در این حرف  
 نیست، اما در مورد استالین، هنگامی که کثین در دست  
 مرگ بود، بسیاری از اعضای حزب بودیه ایوزیسین  
 حزب موقب از استالین شکایت میکردند. این امر کثین  
 را که در همین اشراف به خشونت استالین و شکره کردن  
 انقلاب اکثریت باید بگیریم که وفالین و تروتسکی است  
 کثین و خروید و رفقا جامعه شوروی را بطور متانیز  
 یکی به صورت یک شبه اعیان چاند وی حرکت که هیچ  
 گزیه ازین اطمین هم با هم ندارند و فقط مسکن است. اتفاقی  
 با یکدیگر بر سر آورده اند، با شند در نظر گرفته اند .  
 اول جامعه شوروی در دوران تاریخ خود دارای  
 مراحل مختلفی بود و نمیتوان در مورد امکان یک پیش  
 رهبری، با نام " جامعه واحد " از آن یاد کرد .  
 خروید و رفقا هم در دوران زندگی سیاسی خود دارای  
 مراحل شتفاد بوده است - زمانی او یک کارگر معدن  
 تند و انقلابی بود و زمانی رهبری روسیه بود بین المللی  
 تروتسکی را هم اگر عطفاد در روش شخصیتش که همیشه  
 او را این دست سرآورد دست کرد، زمانی سوسیالیزم  
 از این موضوع سرانجام او را تا نید میکرد و حواره ن قاع  
 از او را به عهد و میگزته بر آن داشته که نامه ای به  
 کثیره مرکزی حزب بنویسد و من حال از آنها بخواهد که  
 اگر شخصی دیگری را که دارای تمام حاسن استالین  
 ولی معایب او را نداشته باشد پیشنهاد استالین را  
 بلافاصله از هر کس حزب برود از بد و کثین شخص را  
 بیای و بشناسند .<sup>۱</sup> یا اینکه حرف کثین در آنتوان بیژند  
 حزب مانند آیه بود ولی حزب این ستارش کثین را  
 نید بیژند را استالین را در بد و بیژند باقی گذاشت، البته  
 این نامه کثین در واقع پان تا کثینک تقایله با مخالفان  
 استالین بود ولی اگر در حزب مخالفان استالین زیاد نید  
 نمیتوانسته به تشریح با ندها به از آن متفاد کند .  
 کثین در منتخب آثاره جلد ۲، قسمت ۲، آخرین  
 صفحه .



حتی‌اصلاً شرح هم نبود. ۵۰ جلد را این مدت، حتی تا سالهای پس از جنگ استالین امکان روی کار آمدن شخص مانند خروشچف امکان پذیر نبود (خروشچف روزی بیست و هفتاد و نه ساله است). زمانیکه شرایط اجتماعاً پیدا شد روزی بیست و نه که آن را در مقاله "استالینیم" شرح کرده‌ام بدو جامعه‌شناسی ترویج نرا هم گفته، هزاره‌ها. جانفرازان کسانی که در گدشته کمونیست‌های خوبی هم بودند روزی بیست و نه ساله پروتستان‌های شوروی که شغش از روزی بیست و نه ساله که یک بد بد و تازه بود داشت و نه راه مبارزه با آنرا بلد بود. روزی بیست و نه ساله روزی بیست و نه ساله که در حزب و دولت ریشه نداشت. کلکهای خروشچف مسئله تنفیذ کتبه مرکزی (قرن) رفتار کرد تا بیست و نه ساله و نه بود و از این جریان بزرگ

که خود من هم شماره در پیش حزب و دولت شوروی مجبور به اعتراض به اشتباهات خود نشدم و بارها توبه نامه نوشته‌ام و این بعد از زین‌بازده و همان موقع سابق خود را گرفته.

با این همه آیا واقعاً میتوان حتی برای یک لحظه تصور کرد که امکان رهبری شوروی بر حزب و دولت شوروی وجود دارد و در زمان کوتاهی هم که باشد وجود داشته است؟ بنظر ما فقط به شرحی ممکن است چنین تصور کرد که تاریخ انقلاب اکبر را تمام بخشامه فرض کنیم.

اما خروشچف، اولاً در سالهای نخستین انقلاب اکبر دوره حکومت استالین که امکان روی کار آمدن خروشچف از نظر مذهب شخصاً از حزب

چند ایش خشونت در خط مبنی حزب و دولت شوروی را نداشت. بگویم و بخوانیم مسئله را با مطالعه در روزنامه‌شناسی استالین حل کنیم. در باره مصلحت اجتماعاً ریشه‌گشایی شخصی به شرحی که در کتب استالین آن شرح خواهم نوشت بر مبنای استالین است و علامه "سیا" بازی "خصوصیات فردی و زنجیری" را در کار ممرایط جامعه و موازی یا آن قرار دهم.

اسرافاد در جواب خوب کار چه بود؟ "بسته می‌گردد" جامعه شوروی چنان جامعه ای بود که پس از ۳۰ سال آن مدت گزشتند در ترمیم حزب کمونیست و ساختن سوسیالیسم، حد و ای‌خائن بودند توانستند بدوین عجزانته و کشته‌مرد روزی بیست و نه ساله را با ولنج کامل برانجام کنند. حزب، طبقه کارگر بود، نمای خلق

اجتماعی بودند که بزرگترین انقلاب تاریخ را به سرانجام رساند. ولی البته بنویسیم و انقلاب اکبر را همسر نوشت کمونیا ریس دانست، ولی همان‌که مارکس، انگلس و لنین علی شکیب گمین پارسی و اجتماعاً نایز برید این شکست و درسی را که تاریخ باید از آن بیاموزد، از یاد برآورده اند، ما هم باید انقلاب اکبر را بدین ترتیب مورد بررسی و مطالعه قرار دهم. نه این که تحولات این عظیم‌ترین رویداد تاریخ بشر را ناشی از خصیصه استالین، تریزنگ خروشچف، استعدادهای فطری و غیره بدانیم و توجه کنیم که این خلقت نیست، بلکه وسایلی هستند که تاریخ برای پیشبرد هدفهای خود میسازد. این و انما این استانی خلق نیست به بارگسیز است که ماملت اجتماعاً

چنان بار آمد و بودند ، چنان باد و گرد و  
 بوفند که در وقت بل چنین تپان هر تپان جز ارتقا  
 سخن گوچکنین و آگهی از خود نشانند اند  
 چرا ۱۴ آید یک جامعه موسیالمش میشود  
 به این ایجاد و آگهی کرد تا کرد ؟

و چند سخن بعد نیز این سخنان خود را بیشتر  
 تشریح میکنند که باید بگویم این مسئله بسیار خوب  
 انجام گرفته است - اساسی ترین مسئله در مسوول  
 انقلابی اکثر همین است -  
 اما بیخیم رفا این مسئله را چگونه حل کرد و اند  
 آنها برای حل این مسئله نخست یک دوراهی که بهر  
 حال بهر چه در حق از آن با هستند آتزان تپان در  
 در وقت بل خود گذاشته اند ، به این صورت که یا ملت  
 بی در رهبری است ، یا بی موسیالمش ، و دشمنی بلکه تشر

ما را در مورد اجتناب ناپذیر بودن اشتباهات حزب  
 کمونیست شوروی به بدی فاش موسیالمش تفسیر کردن  
 اند ، نه ضرورت تکامل تاریخی انقلاب موسیالمش ،  
 خود چنین نتیجه گرفته اند که عیب کارها غی از نفس  
 رهبری است ، البته ما هم این حرف را قبول داریم که  
 عامل انحراف در حزب کمونیست شوروی تسلیم پروتاز  
 در مقابل تاپیدگان بیولوازید ، در اصل حزب نفس  
 رهبری است و ولی رفا هرگز نگفته اند که خود این گویا  
 ها را اشتباهات با سایر عیبها نفس رهبری از چه چیز  
 ناشی شده است و در ارای چه علت اجتنامی ای است  
 اختلاف نظر رفا با ما تپان لیم تاریخی درست از این  
 نقطه شروع میشود و این امر نیز بر ما به حدی اختلاف  
 نظر بین فرقیه تا ما با "تپان تپان تاریخی است که

شناخت" رفا به ضمن این عبارات تجربه نکرد و اند  
 گویا اصلاح آنرا ندید ، و اند - خطی توانین ما تپان ایستی  
 و یا لکنی شناخته انسان باید تجربه کند حکمت  
 بخورد ، شک خود را شوریه گفته ، یعنی بر آن شوروی  
 باز تجربه کند ، به همین ترتیب به اند از مکانی شکست  
 بخورد تا شوروی از نور بر او بر روی بیست است آورد ، پس  
 از شوروی باز تجربه در مسلح بالاتری بر او بر میست به  
 حدی بالاتری انجام بگیرد و بر سه شناخت پرتیب  
 شکست ، پیروزی مبارکست ، باز هم پیروزی به بیستی  
 میرود - وجود شکست در پیروزی شناخت اجتناب تا -  
 با بر است - پس انحراف موسیالمش در رهبری از نظر  
 کلی ناشی از اجزای پیروزی است ، اما از نظر پروتاز  
 غاشی از اشتباه تاریخی او است که در اشتباه رهبری

شخصی پیش از این وقت ، چرا رهبری اشتباه کرد ،  
 کوتاهی کرد و یا به هر انحرافات دیگری دچار شد ؟  
 ما در مقاله "استالین و مسئله پروتاز" در جامعه  
 موسیالمش " گفته بودیم که علت این امر " اشتباهات  
 تاریخی پروتاز است که بر اساس قوانین تاریخی ایستی  
 و یا لکنی شناخته هیچ گزیری هم از آن نمیتوانست  
 است باشد ، " ولی رفا علت را بی تشخیص استالین  
 دانسته اند و بعد هم تپان کرد و اند که ما با گفته -  
 " اجتناب ناپذیر " در واقع موسیالمش را به شکست کرد ما  
 باید بگویم که علت یا بی رفا تا در دست است چون بیستی  
 بر " فرقیه" غالبها " است و اید و آگهی است ، تصور  
 نشان از گفته " اجتناب ناپذیر " ما هر ناد رست است ،  
 زیرا ما گفته ایم " بر اساس قوانین ما تپان لیمش و یا لکنی



شعری شده است - اشعیه خان‌خی هم پیش از اشعیه  
 اجتناب ناپذیر ، یعنی اشعیه‌ها که تاریخ باید بگذرد تا  
 بتواند فرمول بیرون بدهد ، باید استوار بود ، از رتقا  
 چه رسم ، آیا شکست کورن باریس اجتناب ناپذیر بود  
 نبود ؟ آیا مارکس ، انگلس و لنین خود با این موضوع  
 اشاره نکردند ؟ آیا اجتناب ناپذیر بودن شکست کورن  
 باریس بعضی اجتناب ناپذیر بودن شکست سوسیالیسم  
 پیشروگی است ، یا اینکه این چیزها تئوری مائوئیستی است -  
 و با تئوری شناخت است ؟ شکست کورن باریس ، بلکان  
 چوئی انقلاب انگیز است بعد از این دو چیز بخوبی بررسی  
 کشور های سوسیالیستی بزرگترین درجه را در کشور های  
 جهان می‌باشد . اما بشرط اینکه این امر را تائید از  
 "اشکاف" و "جسی آد" بهائش که سخن است بهائند

عزت اجتماعی خریک از معایب رهبران استالین را باید  
 گیم ، والی اگر خرا هم تفحص کنیم این کار اشعیه بود  
 و این در حقیقت اجتماعی این اشعیه نباشد ، در جوار  
 انحراف آید ، آلمست خواهد بود و اجانمان را نسبت  
 به خود و ها که سازند ما را بخند آید ، ستمید هم  
 در اینجا باید با صراحت می‌تواند بگوید که رتقا هیچک  
 از او شرطیاد شد ، و رعایت نکرد ، آند ، در باره  
 شرفی که فکلسن گفته ام ، اکنون راجع به شرط  
 اول حرف می‌زنیم ، یعنی رتقا در مورد معایب  
 رهبران استالین ، آند و آند و آند خود شان ، می‌تواند  
 بسیار ضلالتی شود ، پراست از تهت های دروغ آمیز -  
 آزان عادل امیرالتیروآه و ناله لبرالیتی و شفق  
 - ان پوزواری ، بخیر که انتقاد های اسرلی خود رتقا

در میان آن‌ها به کم شده است ، غرور ، بیاد آوری نیست  
 که این اس می‌چیز چه نمیتواند نمی‌کنند ما حسن نیست  
 رتقا باشد ، درست همین جهت است که لای می‌انیم  
 راجع به چند نوشته مورد ذکر شد ، در لایت جت کم ،  
 "آیا سوسیالیسم در یک کشور می‌تواند  
 ماست ؟"  
 آری سرد تانید ماست و مورد تائید تمام  
 مارکسیست - لنینیست هاست ، مورد تائید خود رتقا  
 هم هست ،  
 در شان ساختمان سوسیالیسم در شوروی و شکست  
 طلبان ، ترنسکیستها ، زینوویف ها و غیره که در واقع  
 آما تیدگان سیاسی ، پوزواری و خرید و پوزواری شکست

در چنین وضعی ، ایند با اطمینان انقلابی  
 روشنگرانه به حمایت که در امور رهبری حزب  
 کمونیست شوروی در رهبری چنین کمونیستی  
 جهان در درون استالین وجود دارد  
 برخوردار نمود  
 "مگژی" این حرف رتقا گامی است است اما با رتقا  
 در هر طرف یکی اینکه موافق است ، اسم که در رتقا و تهت  
 میلان ، پوزواری را در باره افدا مات استالین قبول  
 نگیم و انتقاد های تئوریستی روشنگران آزاد ، از معانی  
 را از زبان خود نگار تاملیم و دیگر اینکه بگوئیم نسا

خورد و ولی نا بردند. شوری بودند و رفتار ساختار  
 حسیالین در شوروی نامشهای توان خود متاوسست  
 میکردند. آنها ظاهرا خود را همان ارگانه های مارکس  
 وانگلسی در باره انقلاب واحد اروپا جا میزند و من  
 گنند که نباید ساختن سوسیالیتم در شوروی بود اخت  
 بلکه باید به انتظار تمام همزمان کشورهای صنعتی  
 اروپا نشست. آنان انقلاب شوروی را «بسیار بیسسه  
 شکست میدانستند» و واقع خود را برای از دست رفتن  
 بیرون جای انقلاب اکثر و نیاز گنند، سرمایه داری آمان  
 کرد و بودند. واقعت این است که تر سوسیالیتم در  
 یک کشور ابداع اخالین نبود، بلکه جزئی از تعالیق  
 لنین بود که استالین دفاع از آنرا در مقابل شکست  
 ملقبان و دشمنان ساختار سوسیالیتم در شوروی به  
 میکردند که یک کشور سوسیالیتمی میتواند در کنار کشور  
 های سرمایه داری وجود داشته باشد. لنین در جواب  
 بیگت که چگونه اسزای پارکول و رحالته این سوزن  
 نتوانند در درون کشورهای سرمایه داری وجود میماند  
 کشورهای سرمایه داری وجود داشته باشند، ولی همین  
 اسزای یاد بر سه داشتن حکومت قادر به حمایتی با  
 نظام سرمایه داری در کشورهای پیشرفته لنین به شق  
 بود که کلا مکان دارند، در حالی که در کشورهای دیگر  
 سرمایه داری هنوز وجود دارد، در یک یا چند کشور  
 انقلاب سوسیالیتمی پیروز شود و به ساختار سوسیالیتم  
 ببرد از، این است که سوسیالیتم در یک کشور لنین  
 واستالین که همادهم نظام آن را قبول دارند، در زمان  
 که استالین رهبری پرولتاریای شوروی را در دست داشت

همه گرفته بود و مصداق آزادی تا هیچکس لنین  
 معتمد بود که بر خلاق گشته های مارکس وانگلسی در  
 مورد انقلاب اروپا، در پرولتاریا و توپ انقلاب واحد در  
 اروپا وجود ندارد، اما میرا لنین، عدت تضاد های دنی  
 جامعه های صنعتی پیشرفته را گاه های داد و رد روش  
 انقارت کشورهای عقب ماند، تضاد اصلی نظام سرمایه  
 داری جهانی را به این کشورها منتقل کرد، لنین  
 معتقد بود که نخست، شعبه نین حلقه های زنجیر  
 امپریالیتم جهانی که اروپا بود، کسوی پیشرفته صنعتی  
 نیک پاره خواهد شد. بنا بر این انقلاب سوسیالیتم  
 جهانی ممکن است با انقلاب سوسیالیتمی بلگنورتب  
 ماند و آسیایش هم شروع شود و نه لزوما با انقلاب واحد  
 و همزمان کشورهای پیشرفته صنعتی، به لنین اقتتاد  
 سوسیالیتم به همه داشت و قاضمانه در راه اجرا ی  
 این همه شکام برجه است، در روز سه شنبه شوری کیش و  
 زینوی و نیرو میگنند، بیوزی شوروی در ساختار سوسیالیتم  
 سوسیالیتمی ممکن نیست. رفیق استالین به آنها اجرا میدهد  
 که اگر منظر پرولتاریا در شوروی و لنین است که باید  
 گفت این امکان وجود دارد و بنا بر این باید به ساختار  
 سوسیالیتم در شوروی بود اخت، اما اگر منظر تضامین این  
 بیوزی است باید گفت که این بیوزی را میتوان بدون  
 کمک پرولتاریای جهانی تضامین کرد. استالین به واقع  
 امکان شکست انقلاب اکثر را رد نمیکرد، ولی بیوزی آن  
 را هم ممکن بود است. اولی جواب است ل استالین  
 اما اخباراتی در این مورد در کتاب مسائل لنینیسم  
 تشریح بود. ل استالین در مسائل لنینیسم و اصول لنینیسم  
 انتشارات عمده کهای بند انی خلی و پرولتاریا ۱۹۶۸  
 فارگسیسی ۲۰۲

فرد زبیر خاتون در روز حزب و نیکران بی مواجیب  
 چیزها زمره تانجا زده آنان بیشترا میهنی که مان ساختن  
 موسیالینیم در وقت کشوریتا خنثی میگردانند اما در وقت  
 شمارین در انقلاب واحد اروپا که را بیغله صورت آنها  
 را یا مارکس وانگس و نه مارکسین نشان میداد  
 در واقع شمارتکست انقلاب انگیز امید اندامان  
 گویانید استند که مارکس وانگس شناختی از لیبیریا  
 لیبیریا یعنی آخرین مرحله سرمایه داری بداشته اند  
 بنا براین سرمایه پریم نسبتا اگر شمارتان در مورد  
 انقلاب واحد اروپا نام رسیده هنی بید و با غند  
 پیدایش لیبیریا یعنی مارکسین محضرا موسیالینیم را انقلاب

ماتریالیست یا تکنیک را فصل اثرالینیم تاریخی شرح دادند  
 شد- آنچه را که وقتا "بیضی تک خطی استالین"  
 میباشد در واقع اصول اساس ماتریالیسم تاریخی است که  
 علمیت عقید "ارتقا بگونه عامل اقتصاد و جنبه عامل تکامل  
 جامعه است و تمام عوامل دیگر نیز خود بطور مستقیم یا  
 غیرمستقیم از عامل اقتصاد تاثیر میپذیرند و در پیوسته  
 تکامل جامعه از فراسین های شخصی میگردد که به  
 توضیح مشخصی همان چاهش اشراقی برده در این  
 قشود الینیم سرمایه داری رگومینیم ازین یک بگوییاید  
 این اساس ماتریالیسم تاریخی است - براساس قیاس  
 همین حرف همه ادراک برای گذار سرمایه داری به  
 کمونیسم از طریق سرمایه لینی میزان را یکم رگتصمیم  
 حلقه ای که وقتا لیبیریا "بیضی تک خطی" میباشد و آنرا

پرولتاریائی اساسا انقلاب واحد اروپا را برود  
 شناخته شد و شمارگان ساختان موسیالینیم در  
 هان یا چند کشور بطور شد انقلاب دای موسیالینیم  
 ایستی این که هرلوح هیومت این نظر لیبیریا را اثبات  
 نمود "موسیالینیم در یک کشور" چیز اساس  
 استالینیم است -

وقتا بگوییاید  
 آیا بیضی تک خطی اولی استالین "ساز  
 شد" بخ ۱۰ بد انسان که در تفصیر ماتریالیسم  
 لیبیریا تاریخی و تکنیک میباشد مورد تأیید  
 ما است؟  
 در واقع بین ماتریالیسم تاریخی است که مورد جمله  
 و لقا قرار گرفته و گرفته استالین چیزی را برین مورد از  
 خود شاشرا عتکره و تکلیک آید و برین بار نوشته  
 یک کتاب آموزشی کوچک است که در آن فقط اصلین

محکم کنند در کار چیزی از مارکسین یا فن نیمه است  
 برای چه میخواهیم کشته شوم؟ بر این خیالی خا که  
 مینویس بر "بیضی تک خطی" است؟ یا مینویس بر این  
 اصل مسلم باشد الینیم تاریخی که عامل اقتصاد  
 مایه داری را تا گویا از طریق سرمایه لیبیریا به کمونیسم  
 میرساند - بنظر میرسد که گفته های وقتا در مورد  
 تاریخ ایران نیز که در ریزوما "در باره انقلاب"  
 آمد ثابت میکند بر لیبیریا اسپین در انجمن روشنیست  
 آسیان است ارتقا ط یا انقیاد آنها در باره تحول  
 ماتریالیسم تاریخی داشته باشد این حرفها از طرف  
 روشنفکران ضد مارکسیت ادراک زیاد زد و بیشتر ولی  
 آنرا آنها همان الینیم تاریخی استقامت ند آرند یا آشکارا  
 آنرا نمی میکنند و یا بدو را از آن تحویل میکنند آنان

دانشمند بنام ژور-آکویان در زبانه تاریخ بید ایان و تکامل نغاریه روش تولید آسیای گدار-تحقیقاتی و که در جمهوری د ریاد روش تولید آسیای رسائل مطبوعاتی (مسئله آب و غیره) انجام گرفته است حتی از نظر سهم هم قابل توجه باشد. آنچه در زبانه نوشته شده است نسبت تازه این تحقیقات علمی است و وسیع شایع است. با توجه به آنکه این روش تحقیقاتی و غیرمسلولانه روش کارگزاران در این تحقیقات در زمینه های مختلف از جمله اقتصاد، آموزش، آبیاری، ترکتان قرین، محیط زیست و غیره در تکنیک های گوناگون و روش های جدید و مفید گرفته شده (پارتیکل، پتروشفتکی و غیره) تا سئامه تطبیقی در آثار بازرگانی و انگلیسی فوسه آکویان و غیره، و ضمناً با آن کفراسس ها و دیگر کارهای بزرگ و کوچک دانشمندان و بهر با همه ایما و خیره برجیده آمده. ولی از آن نظر جو حاکم بر این نرسش را به اصطلاح "اختلافی" می نامند که جایز برای مالتیولای روشنگران لیبرال در آن نبود است.

بهر حال، نلی با اصطلاح "بیدرتک خنسی استالین" که تا سئامه تا سئامه به معنی شی مائرت- پالیتز تاریخی است، مانع از فرود بالکنیک را هم رد میکند. به عبارت دیگر، فقط نه تنها جامعه سنتی مارکسیستی را خشک اند پس اعلام نمود، بلکه محیط زیست هم در زلفه مارکسیستی نباشد کرد. و اند - زواج نماند که تجلی خنسی و دین مسئله علمه تکامل جمعیت تولید عامل اقتصاد است معنی ای خاص از این اصل اساس مائرتی لیزر و بالکنیک است که تمام پدیده ها

اسلامتگاه به ناگزیر بودن کمونیستی-سیالینم - ن از بعد چه ریست یا اینکه بخواد منه در روشی گذشته شیند. بر روشنگران لیبرال، حرفهای سارکس در باره روش تولید آسیای "بهترین وسیله بیسهمه اصطلاح" مع کبری: برای مائرتی لیزر تا به نفس شید است. این مسئله را استالین بخوبی درک - میکرد. در زمان استالین در اندیشه (انگلیز) - به به ایترک تیروی (16 جلدی) و در اندیشه (گرجیک تیروی) (17 جلدی) در این باره اظهار نظری نکرد و ظاهراً نظر صریح در باره آنرا به سبب تعلیق و سئامه وسیع موقوف کرد. در این تحقیقات بحث انجام گرفته در اندیشه ای - آچدی که اخیراً چاپ شده است، مطالعه مخته روی مائرتی لیزر استناد و سبب است. این کاره باید است - بیشتر این تحقیقات در زمان استالین انجام گرفته. از آن جمله است: اندر ظلم "خون کالی روایت تدالی در آن ریجان وار - شستان نمین 16-17 که در سال 1966 انجام شد و در حال تعلیمی دیگر که در این دوره با اصطلاح "اختلافی" ترجمه آمده. نسبتاً این سبب استالین بود که آن با اصطلاح "سالمون" استالینی در سبب است از چه چیزی در آن مطالعه با چه چیزی بود. است - در سبب است این با اصطلاح "سالمون" و ظلم ترین فرهنگ تاریخ است. اگر روشنگران لیبرال روشنگران لیبرال از دید و است - دارند که در یک مائرتی لیزر یا گرا سئامه سئامه هم به معنی استالین، زبانه است بر روشنگران و آن - به نیکان تیروی پرولتاریا در سبب است که سبب است با گرا - کس و سئامه و از سبب است که در یک نفع میکند.





اروند این شخصیت از که نقطه مقابل نسل نوری ها و خود نمایی های تروتسکی است حتی مرده تالیف بهما - لغزش تیزیبا شد علاوه بر این استالین به رگن هیتلر از داکتیک مائوالتیستی داشت و این در آثارش منعکس است مکانی است به کتابچه "مارکسیزم مسئله زمانه" "اوتگاسکم" او در این کتابچه، در راهنامه مسئله نگار زبان مسئله جهشی انجمنی و جهشی آرام راه مطرح می باشد که ترقی الماد مازنظاره یا لکتیک اکتیو دارد و بدین وسیله تئوری های زیان شناسی تا واقعیتی بود برکن حلگی از داکتیک استرولیکند، بهر حال، به حکم کرد راستالین به سانسورچی آثار مارکس را تنگن در روز شصت و نه بلانچ پیروان از استکه بر مسئله سرگردان چهره خیارش، ایضاً در ویچر و استالین، مایر است - اما با آنجا که مائوالتیستی است به هم، خلاف آنچه مریض به ویژگی لنینیست است، چیزی بگریز تا به اصل عقاید مارکس در آثار استالین نیست - هر قدر از سیریا لیتشهای راست و بلنچیان روس پیروان از، کسی دیگر هم این مایر است را ندیده است، حتی روز تیزیبا هم روی این نکته تاکید می کند در او.

- رفتار بگردد  
 "آیا انقلاب کمترین مورد تأیید ما است؟"  
 مسئله انقلاب کمترین (انتزاعی) کمونیستی،

پانزدهم صفحه خیل: ۱ - در کتاب "اصول کمونیسم" از - اشتراک سازمان چریکیا در تداوم خلق، تیزیبا لکتیسی اشاره ای به این موضوع دارد.

خبره ساخته می شود - وظیفه جنبش کمونیستی است که این اریگاران را رسوا کند - اما اینکه رفتار می گویند "نوشته های مارکس کسبه باشد بر تصور است نوشته های استالین بود" معلوم نیست منظورشان از عبارت تحقیق آمیز تصور است نوشته های استالین چیست - استالین یک مارکسیست است - لنینیست است و طبعاً آن قسمت از نوشته های مارکس یا انگلس که بر مسئله لنینیسم دارد به نیتوانه با نوشته های استالین هم مغایرتی نداشته باشد مثلاً مارکس بارها در نامه ها و مقاله هایش تذکره کرده که انقلاب سوسیالیستی به صورت یک انقلاب جهانی است که در تمام کشورهای پیشرفته متعین است و پیرو همزمان با یکدیگر بگردد استلین این نظر را نوشته های لنین و - خبره موشوع تا به حدت جدا کرده ای است که در اینجا به آن خبره ازیم - نقطه مارتیاط به مسئله مطرح شد و می گویند که "کمیته اجرائیه کمیتن" در تاریخ ۱۶ / ۵ / ۱۹۲۶ اجتنی بر این استدلال که اجزای کمونیستی در کان رها می رهبری آنها در کشور های مختلف برشد و با سیاست وسیع است، تصمیم با تحلیل کمیتن گرفت - به در حال حاضر مسئله ای است که بهش از سر چیز ارتباط با ارتضاع جنبش کمونیستی جهانی دارد، نه بسا شخص استالین رختی قابل با ارتضاع اتحاد شوروی - در رهرا بنظر است: این دلیل کم که ملینها کمونیست مرا - سرجهان و عملی گمانی که به جد بدین سلاح مد اند بهش بشری جهیز بدند و در این کتابها مائوالتیستی به ما رویا بدند، بره و اینها آدم با اصطلاح "فکر رت" -





لحاظ سیاسی و مابین مسائل تعیین کرد. در ۲۰ بهار ۱۹۴۸ در یکه دولت شوروی معتقد بود که باید دولت در اختیار عرب - یهود در فلسطین تشکیل کرد. در آن طرف سازمان ملل کمیته ای به نام فلسطین برپا شد. کمیته گزارش داد که "بناظر بر اهمیت بسیار هر چه - زودتر تعیین باید بود و ضمن اعلام وحدت و تمامیت ارضی و اقتصاد و این سرزمین، بدان استقلال داده شود." و در مورد چگونگی این استقلال نیز کمیته طرحی پیشنهاد داد، مبنی بر اینکه "با توجیه حکیم که در این فترت راجع به شامل مناطق در کناره عرب تعیین یهود نسبت تشکیل شد، در اورشلیم را به پایتختی خود برگزیند."

دولت شوروی از این طریق حمایت کرد، اعراب هم طرفداران این پیشنهاد بودند. ۱۹۴۸ پایان یافت، نتیجه نهایی سلسله ای که تاکنون بر آن حفظ شده آن را می توان گفت بود. آن در رفته رفته وحدت اکثریتان بیخ ثبوت فلسطین را تخلیه کند. شوروی از این تصمیمنامه حمایت میکرد - آمریکا هم از آن به نفعی را می توانی بآن داد، زیرا که به اعلام متحد بود که فلسطین را از دست انگلستان خارج سازد. اما با اجبار و کامل فلسطین به موافقت بود و فقط به خواست انگلستان را دست ببرنگد و خرید آرام آرام جای آنسرا گیرد. بد نتیجه آنست که اسرائیل از یکجمله حسابهای کار خود را کرد و ترجیح داد که عملاً از اجرای قطعنامه سازمان ملل جلوگیری کند و خود در وقت با انگلستان به سازد. این تغییریه کشید آنرا تا اینکه در مه ۱۹۴۸ جنگی بین اعراب و یهود با آن درگذشت و آمریکا و انگلستان

با آن موافق بود که در این امر با سیاستها و روشهای زیر نفوذ شدن به آن را در مخالفت با این طرح، آنرا به شکست مواجه کرد تا از طرف اعراب و یهود با آن را ضرورت میکرد تا کمالاتی به جنگاری با یکدیگر میزدند. البته تا اینجا هنوز فلسطین وجود آنگاه دست صهیون - نیمنهای بین المللی، پیروز صهیونیستها میبارد و آمریکا هم واقع شده بود. بحث بر سر این موضوع ادامه داشت تا آنکه در ۹ نوامبر سال ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت ۲۹ رای میونسف در مقابل ۱۳ رای مخالف و ۱۰ رای ممتنع تصمیم گرفت که سرزمین فلسطین را دستساز و انگلستان را فرستد به وگشای مستقل عربی و یهودی تسلیم کرد. در نتیجه این تصمیمنامه کفنه پیدا، همیوست - حتما باید قبل از اول آوت

این جنگها بسیار نه فرار دادند و اعلام کردند که تقسیم فلسطین بر اساس قطعنامه سازمان ملل امکان پذیر نیست. تا اینکه دولت آمریکا پیشنهاد کرد که فلسطین مستقیماً از زیر نفوذ است، سازمان ملل قرار بگیرد و یک دولت بین المللی در آنجا ایجاد کرد. کنگره جهانی بود و مکانیزم آنرا سازمان ملل در دست امریالیستها بود و می توانست سازمان خود را به عنوان سر سازمان سازمان ملل به فلسطین بفرستد و دولت دست نشاند و ملود شدن آن دولت بین المللی چهارم باشد. دولت شوروی همچنان بر سر اجرای قطعنامه سازمان ملل متحد مبنی بر تشکیل دولت و فلسطین مستقلی و یهودی با فشاری می کرد. در نتیجه در وقت استقلال فلسطین اعراب و یهودی در فلسطین از بین بیرون و صهیونیسم نتوانست بسازد کی خلق

بیرون و آنگاه از خود سازد - اما دولت آمریکا که  
 حاضر به قبول چنین چیزی نبود ، به تباد کرد که  
 لامل شرایط برای حل این مسئله فلسطین رجو د  
 ندارد و بیشتر است یک دولت "توتنی" در آنجا ایجاد  
 کرد و این تئیت آمریکا هم شرکت نایک آمریکا و  
 انگلستان در رختا یا یک یک بر علیه ای بود ، نه رختا لب  
 آن انگلستان بطور ناگهانی اعلام کرد که حق بر است از  
 حق قومیت خود بر فلسطین صرف نظر کرد و بنیویهای  
 خود را از آن سرزمین خارج سازد ، البته این ظاهر کار  
 بود و در واقع معلوم نبود اصل قضیه چیست - ماجرا  
 از این قرار بود که در ۲۳ مه ۱۹۴۸ یعنی یک روز قبل از  
 این ماجرا انگلستان و آمریکا بطور رسمی به سرزمین تنها  
 اخراج دادند که با تشکیل دولت اسرائیل موافقت و

عبارت کار این است که رقتا به تبلیغات ارتجاعی یا  
 حسن نیت گوش ندهد ، خند -

درنگ میکنیم ،  
 "آیا قضیه کمونیستهای بزرگ مانند سلطان  
 - نژاد و همیشه روی صورت تائید ما است ؟"  
 در مورد "کمونیست بزرگ" بودن یا نبودن سلطنت  
 - نژاد و همیشه روی اسلحه چیزی نگوییم فقط ما چرا  
 را شرح می دهیم - سلطان نژاد و آقا پنا ، پیشه وند  
 چند تن دیگر هم اعضا "گروه مرکزی حزب کمونیست  
 ایران" بودند و جناح رهبری جزیرا که در رگتور اول  
 به آنها واگد ار شد و بود تشکیل دادند - سلطان نژاد  
 معتقد بود که ایران به انقلاب بوزو و در مرکز آنک  
 نیازمند فرد دیگری با به انقلاب سوسیالیستی

فرد ای آفرین میس د روزیکه انگلستان از تمویجست  
 فلسطین صرف نظر کرد ، مسجیتها یا توافقی فلسی  
 آمریکا و قبل از اینکه سرزمین قضیه بلند شود و اختیار  
 آن در میان بیخیزگردد ، خیزش شکل دولت اسرائیل  
 را به چپان اعلام داشتند - دولت آمریکا هم بدین  
 اینکه حق فلسطین را خدقند و روجه داشته باشد  
 که موضوع هنوز در میان بلطوط است ، بلافاصله  
 دولت صهیونیستی اسرائیل را بر مسیت شناخت -

توروی همه روحش از این ماجرا خیره است و نسه  
 بیخوابت در رقابله یاقان کار میکند - حال رقابله عزیز  
 ما میکنید ، استالین در روجه آوردن دولت صهیونیست  
 نیش اسرائیل کمک قاطع کرد - مسلمانان بر مسیت  
 با پیشگان خردنیم تراشد شود چنین در رقی است \*

دست زد - آورد رقتی که در یکی از جلسات کمیته  
 این اهل سر ا در سال ۱۹۲۰ ذکرده است میگوید

"به تخمین آن تنگه از اول فلسی گسه  
 باید خطرا هتای ما باشد این است گسه  
 حمایت از جنبش بوزو - در مرکز آنجا در  
 کشورها عقب افتاد و باید تنها در آن کشور  
 مانع از آن شد و نبود که جنبش ما را در اصل  
 مقابله ای را بکنند - اگر خیا هم در کشور  
 هان که در سال یا بیشتر پس به پیشه پشت  
 سرگذاشتند ، پاکستان ها می که هم اکنون ما نند  
 ایران ، جمهوری گیلان - متوجه قدرت و اندر  
 دست گرفته اند همان اهل را بکار بندیم ،  
 نتیجه اش جز این نخواهد بود که خود و هسا  
 را به د این ضد انقلاب برانیم  
 در رقابله با جنبش های بوزو است بوزو  
 تیک و جله هاست است از انجام و حفاظت  
 انقلاب کاملا کمونیست ، در نهایت در یکسری  
 برای وقایع میترا اند نتایج تا سم -  
 انگیز به یار آورد -"



تاکید ما نشان مبنی بر "انقلابیگری" عمده‌ای است. این اتفاق افتاد و استالین هم در آن هیچ دستی  
داخله، خط مشی هیچ روانه، جناح رهبری حزب نبود.

نتیجه

خلاصه، این که چند نمونه از افتاد های رتقا  
به استالین بود. روی پرتره وجه مشخصه افتاد های  
رتقا در د و چیز است.

الف: این افتاد ها چندی بر اختیار ناد رست است.  
ب: شیوه برخورد رتقا با مسایل ارکسی نیست.  
الف: این افتاد ها مبنی بر اختیار رول و عملیات  
امپریالیستی سرسب است اما با همانند ایزاله و دیگر  
رخا نشان براند اما مانند نروتمسک است. البته چنانکه

کند و بگذریم. بهر حال، بهتر است علاوه بر نتیجه  
تشریح شد، چند نمونه دیگر را بنگرند افتاد های  
رفتار او را بجا فقط از زبان خود شان نقل کنیم و  
دیگر به تشریح آنها نپردازیم.

\* آنچه در انجام دستور العمل لینن در گذران  
سویا به آورد، ولتر، سرسیالیم مورو تاخید  
ماست؟

\* آیا دستور العمل اجزای کمونیست جهان  
(سیزیکه ما نبود رستی از آن سرمازاد مورد  
تاخید، ماست؟

\* آیا انشااللها سرراها چیزی که اصل و اساس  
سین وجود ( مورد تالید ماست؟  
\* آیا بوجود آوردن هر طریقی که کسی و رستی  
کمونیستهای همه بقا، جرات ابراز مخالفت  
پانتهاریات ابرازند اشته یا شند، مورد تاخید  
ماست؟

در واقع رتقا هیچ شکی در رستی این اختیار نکردند

نیست! بران و شیوه برخورد او رتقا روی های احسان  
الله خان را شکر کنی بر مرفوع اورتبه بران و بدین اینکه  
موضع سیاسی و نظامی حکومت انقلابی بران گیلان بد  
تکمیل شد و مانند انقلاب گیلان را با شکست مواجهه  
مآخذ و قدرت به دست آمد، از کتب خلق خا و رتقا  
شد و به دست ارتقا افتاد.

در نتیجه این امر بلنوم کمیته مرکزی حزب کور  
نیست ایران که در سال ۱۹۲۰ تشکیل گردید، سلفا  
نژاد و آقا فایز و چند نفر دیگر از کمیته مرکزی استخراج  
کرد و حیدر و موافقی به د بزرگی و صد رگفته مرکزی حزب  
کمونیست انتخاب کردید. این جریان در زمان حیات

باز هم همی از این کمیته و رتقا شروع انگیزه بدید رتقا  
این اختیار ناد رست نه اشته اند، بلکه انگیزه آنها  
حقیقت هر چه بود، است و این که اصل بسیار مهم را هر  
این کار خود بر پایه نکره و اند و آن اینکه نباید بر کرد

که دشمن نه بخواهد بارز ترید. البته در ضمن بطور کلی  
تستواند ما را بفرید، ولی این در صورتی است که حشیار  
باشیم، یا به آبرزش خود راست حکم کنیم. از تود ما باها  
موزیم و خلاصه هر یکه از افتاد های مخالفان خود را

در راه با کتبی با موضع ملحقاتی و سیاسی گریشده  
این افتاد حاوی بود برین فرارده هم، نه اینکه فرض را  
بر خوش خلقی و حسن نیت ما نوبی طایفان افتاد

در مائو جله ای سیه، با این در آن که به خطبر، چگری  
گفته است: "ما باید تمسک بر کرد که دشمن نمیشود نه تود و ما  
را بفرید."



یعنی بجز در گمانیست باید آورد مورد بررسی قرار  
 بد هم - ممکن است کسی مایل باشد که بداند ، البته  
 این کار فقط خود مسئله قابل مطالعه ای است و کسی  
 در ضمن هیچ ربطی هم با این حقیقت ندارد که گفتمند  
 آیا ما فوجتاً برای ما لازم است؟ حتی ربطی هم به این  
 حقیقت ندارد که آیا اصولی دارند یا نه ، پس  
 ما نیز خود تدابیر ، ولو اینکه این دو حقیقتاً از یکسان  
 در گمانیستها هم بیرون آمده باشد .  
 در گمانیستها اصول ما را نمیپسند ، فقط میگویند  
 ولی ما فوجتاً را میپسند ، تحلیل قرار میدهم و آنها را می  
 گویم ، خدای را بخند ، با شرایط از آنها استفاده کنیم .  
 در گمانیستها اگر ما را میگویند که تکیه میکنیم ، ولی ما  
 انگوارا برای تسلیت شرایط فقط مشخصی را استفاده میفرماییم  
 تشریح کرد . مهمتر از اینها نیز نیست علاوه بر اینها  
 های تشریح شده ، منزه نگری را هم ذکر کنم .  
 رفتار رنجت ، مورد طاعت ، چه ایشی ، رنجت ، رنجت  
 چه بد را در ضروری میگویم ، های برخورد ، شخص است .  
 این را سایل دانسته اند ، از آنچه تاثیر میبینی  
 استالین بر روی حزب ، باید بگویم که این قانون  
 نه تنها نمیتواند تحولات یک جامعه را آنگونه  
 شرایط انقلابی و آنچه در شرایط بزرگترین انقلاب  
 تاریخ بشری توجیه کند ، بلکه حتی توجیه کننده  
 خصمهای اساسی باک و انشراحین هم نیست . رفتار  
 قانونی ، بلکه برعکس ، بلکه کلاس ، در هم نمیتواند  
 حاکم باشد ، هرگز ، بلکه جامعه حاکم دانسته اند .  
 یعنی ، فردی بپاید و بر اساس یک الگویی خاص

میدهم ، در گمانیستها جمله های استالین را حفظی  
 کند ، ولی اگر فقط شبیه عکس ( . . . ) اورا که میتونی  
 بز ( . . . ) تا مایل تحقیق است ، در نظر و تأطیرت  
 در عمل ، میتونی موخند ، در بگره هرگز ، گمانیست نیستند .  
 استالین ، چه در امور نظامی چه در امور سیاسی ، -  
 نخست بطور وسیع بحرفه راستند ، لال همه گوش میداد  
 در باره مسئله تحقیق میکرد ، بدون در آرزوی  
 و آنجا میآید ، قاطعیت تصمیم میگرفت ، ما باید این شیوه  
 او را بیاموزیم ، در برخورد عملی با مسائل بگاییم  
 بعد رفتار ، چنانکه باز هم نشان دادیم ، در برخورد  
 با مسائل مربوط به استالین ، نه به ماتریالیست ، یا لکتیک  
 آنجا ، در این زمینه به جامعه تناسی ، با رکیسی ، ماتریالیست  
 نیز تاریخ ، این موضوع را ما قبل از این که گفتمند  
 افراد جامعه را بصورتی توصیف کند که عده ای به  
 رویتویست و عده ای هم به طلیح رویتویست ها  
 تبدیل شوند ، ( . . . ) ، شخصیکه رعایتند ،  
 چه طبقه ای است ( . . . ) ، شویستی را از  
 کجا میآورد ؟ چرا جامعه او را میپذیرد ، سپس  
 طبقات کجاست ؟ در بنامش تاریخ چکاره است ؟  
 اینجا همه شیوا لاین است که در جانب رفتار  
 جوامع ، مانند ، و اگر میخواهم برپتای روح نوشتم  
 رفتار به آنها جواب میدهم ، میتوانم بگویم که نقش  
 رهبری و آن هم به معنی تاثیر نوری بر جامعه ، من  
 تواند بر تمام عوامل دیگر تاثیر آید ، زمین گشت  
 همه چیز شود ، بطوریکه همان کسی بتواند در رینگ  
 شرایط واحد اجتماعی ، دو نوع رهبری گاملا بماند

خورده و ولما نابود. تند ما گشورهای سوسیالیستی  
است که پس از یک سرکوب بسیار تند پس در همان  
امتالین، در فاس حکومت تکوینیها و بیروگرها  
از طرفی و تولید کنندگان و مسالنه گران تا جاساق  
کالاهای مصری از طرفی دیگر ظاهر شد و بر  
پسرت رسید کرد. ما اینکه در اوایل سالهای  
۶۰ برتعیک حاکم را بدست آورد.

اتحاد شوروی در نخستین سالهای حکومت  
استالین دارای یک قرن و بیوزواری بسیار عظیم  
بود، علاوه بر این بکلیای بیوزواری هم متعلق  
در جاسمه و پیرود داشت - طبقه کارگر در جبهه  
محور و ( . . . . . ) خود و بیوزواری و  
بقایای بیوزواری اخیر گشته تولید بازگانی و اسر

مانند لنین و خروشچف داشته باشیم و بتسول  
خوبی وقتا میتوان شرایند جامعه را " بسپولست  
از دو طرف مسالنه حدف کرد " " در باره  
منشا" این نظریهها زمانه حرف زده ایم  
و اکنون دیگر به آن نمی پردازیم " در اینجا  
بد نیست که به علت اهمیت خود نمونم  
مورد بحث، آقر از بدگاه خودمان مورد بحث  
قرار - دهیم "

ماعت بدایش روزیونیم چند را در مقابله  
" استالینیزم و مسئله" بیوگرایی در کنسریه ی  
سوسیالیستی " مورد بحث قرار دادیم " ولی  
تاسفانه وقتا آن را بکل نادیده گرفته اند "

روشنتریم چه به اید نولوی بیوزواری شکست

بیوزواری و خود و بیوزواری در تولید و بازگانی و  
اسر مالی تاکید نهادند - ترخیص - زینونف  
گامف، بوغارین و هیواداران شان جتاسیق اقیق  
نمایند و مناطق بیوزواری و خود و بیوزواری را بشکند  
میدادند که متعنی کردن کشور و ایجاد اکتفا  
مشترک دولتی و اشتراکی کردن گناوری را تحت  
عناوین مختلف، مانند مخالفت یا تر " سوسیالیزم  
در یک کشور " و دفاع از انقلاب و سوسیالیستی  
جهانی در کشورها به پیشرفته" متعنی اروپا محکم  
میکردند " از جمله تر " انقلاب بدام " ترخیص  
حاکم از این بود که بیوزوی سوسیالیتم در شوروی  
تعداد رهبریت حساب به معتقیم و نظامی  
و پشهای سوسیالیستی آید و کشورهای متعتر

مالی مستقل اکتیست بود " برای از بین بردن  
خود و تولید و بازگانی و اسر مالی مستقل جهاست  
یک اقتصاد عظیم و مشترک دولتی میسر بر بنامسه  
ایجاد نمرد " زیر بنای مادی این اقتصاد متعنی  
شدن کامل تولید چه در بخش کشاورزی و چه در  
تولیدات شهری بود " در کنار این جریان مسالنه  
میانزمه عظیم فرهنگی و اید تولونیک نیز در بین یولتا  
- ری و خود و بیوزواری در جریان بود " جتاج بندی  
و جدالهای درین حزب انعکاس از این مسالنه  
عظیم خارج از حزب بود " امتالین و جتاج اکثریت  
شرفدار او نمایند و یولتاریا بودند که بر متعنی  
کردن کامل کشور و ایجاد اقتصاد مشترک دولتی و  
اشتراکی کردن کشاورزی، یعنی نابردن کامسول

اروای امکان پذیر است - آنها فقط جا در کردن چنین تشویق‌های شکست خنده‌ای انگیز نمی‌گردد. بلکه به بهانه‌های مختلف متذکر در پیش پای صنعتی کردن کشور می‌ماند. نخست تا مرگ خود و بی‌وفایی و بی‌وفایی را به تعویق اندازند.

ببخارین از منافع گزافه‌ها در جریان اشتراکس کردن کشاورزی شد به حمایت می‌گردد. تروتمسکی بی‌سرمانه شمار شکست‌طلبی می‌داد و می‌گفت بنای سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست. دولت شوهرت قادر نیست به انگیزه به نیروی خلق و سوسیالیسم و به‌آزاد و حتی می‌گفت باید بود صنعتی کردن - کشور اشتیاق‌رشته‌های مختلف صنعتی را به شرکت‌های امپریالیستی خارجی داد. او در کتاب

درواقع تروتمسکی ضمن دادن شعارهای تو خالی کوسموبولین نیستی. می‌تواند با زدن اتم‌بمب "موضع تدریجی" به اکثریت طرفداران استالین از طریق اجواب سیاسی برجسته حریف را تضعیف - ازاد و با حمله به "استقلال از راه انفراد توأم با فداوت" توده‌ها را بغریب و به‌خوبی گم امیریا - لیست‌ها تطبیح کند تا نتواند "جهت یا به درستی در بازار جهانی" و "سیاست امتیازات" خود را که یک نمونه کیفی-خانواده بر علیه اتحاد شوروی به - در کمپانی‌های امپریالیستی استعرضه کند.

خلاصه حرف‌های این به اصطلاح "بیا بر مسلح" - (بقول آقای دیوید ریاد ری، زدی ایگور نیست لند)

۱- تکیه بر روی کلمات از ماست. ۱۲۱۴  
۲- تروتمسکی و زندگی من، ۵۰۱ - ۵۰۰  
(جواب دور)، صفحه ۵۰۱ - ۵۰۰

"برای اینکه مرکز همه دولت‌ها از انبساط‌هاک در حاشیه زمین باشد، از کارشناسان امریکایی نظریه خواست که بعد از طریق کارشناسان آلمانی می‌گردد. من گوشه بودم کار تازه خود را نسبتاً با ریاضیات جاری اقتصادی، بلکه با مسائل آماری - سوسیالیسم نیز ارتباط دارم. تروتمسکی به موضوع منضمی. (( - - - )) به مسائل اقتصادی "استقلال" (( - - - )) توأم با شناخت رقیب "خوبین را در این دیدم او می‌گوید:



این است که باید بر علیه اصطلاح "شوری ارزجایی" ظهور پیدا کند. این اصطلاح به معنای "بزرگسالی" است. سوسیالیسم در یک کشور یا معرفت به "بزرگسالی" نیز همان تولیدی جهانی "به شیوه اشتراکات" است. متوسل شد، یعنی بطور خلاصه "کلیک" از کیانی های بزرگ امپریالیستی برای مقابله با "سوسیالیسم" در یک کشور که به زعم او یک تئوری ارزجایی است. بهر حال، اینچنین اقلیت در حزب نمایندگی...

کان متافع خود: بولوازی و بقایای بولوازی داخلی از موش و متافع بولوازی بزرگ امپریالیستی جهان از سوی دیگر بودند. طبقه کارگر با رهبری استالین به قلع و قمع آنان پرداخت و آن خائن و ناقلان این بولوازی بولوازی را از متوقف حتر با طبقه کارگر تاخمانه و بیرحمانه بیرون ریخت.

بولوازی در جامعه شوروی، در تیان استالین شکست محض و تامل خورده و دشمنان تولید بازرگانی و امور مالی بطور کامل قلع کردید. ناقلان این بولوازی بولوازی به صفوف انقلابی، روحانته (( - - )) گرویدند. روشنفکران منحرف که خط مشی بولوازی داشتند و کار بدنی فرستاده شدت (در واقع آنچه را که بهشتان امپریالیزم یا آه و ناله "کنجبه و اردوگاه کار اجباری" و غیره میآید و چند سال کار بدنی روشنفکران خائن و منحرف است، آلهای مولوی نیشین تمام داد و فریاد و خشم دیوانه وارزش برای این اسم گنده را در ده سال مجبور شده است کارگری کند. کاری که ملیونها کارگری زمین سراسر مردمان مجبور

ظهور پیدا کند. این اصطلاح "شوری ارزجایی" است. سوسیالیسم در یک کشور یا معرفت به "بزرگسالی" نیز همان تولیدی جهانی "به شیوه اشتراکات" است. متوسل شد، یعنی بطور خلاصه "کلیک" از کیانی های بزرگ امپریالیستی برای مقابله با "سوسیالیسم" در یک کشور که به زعم او یک تئوری ارزجایی است. بهر حال، اینچنین اقلیت در حزب نمایندگی...

کان متافع خود: بولوازی و بقایای بولوازی داخلی از موش و متافع بولوازی بزرگ امپریالیستی جهان از سوی دیگر بودند. طبقه کارگر با رهبری استالین به قلع و قمع آنان پرداخت و آن خائن و ناقلان این بولوازی بولوازی را از متوقف حتر با طبقه کارگر تاخمانه و بیرحمانه بیرون ریخت.

بولوازی در جامعه شوروی، در تیان استالین شکست محض و تامل خورده و دشمنان تولید بازرگانی و امور مالی بطور کامل قلع کردید. ناقلان این بولوازی بولوازی به صفوف انقلابی، روحانته (( - - )) گرویدند. روشنفکران منحرف که خط مشی بولوازی داشتند و کار بدنی فرستاده شدت (در واقع آنچه را که بهشتان امپریالیزم یا آه و ناله "کنجبه و اردوگاه کار اجباری" و غیره میآید و چند سال کار بدنی روشنفکران خائن و منحرف است، آلهای مولوی نیشین تمام داد و فریاد و خشم دیوانه وارزش برای این اسم گنده را در ده سال مجبور شده است کارگری کند. کاری که ملیونها کارگری زمین سراسر مردمان مجبور

ظهور پیدا کند. این اصطلاح "شوری ارزجایی" است. سوسیالیسم در یک کشور یا معرفت به "بزرگسالی" نیز همان تولیدی جهانی "به شیوه اشتراکات" است. متوسل شد، یعنی بطور خلاصه "کلیک" از کیانی های بزرگ امپریالیستی برای مقابله با "سوسیالیسم" در یک کشور که به زعم او یک تئوری ارزجایی است. بهر حال، اینچنین اقلیت در حزب نمایندگی...

کان متافع خود: بولوازی و بقایای بولوازی داخلی از موش و متافع بولوازی بزرگ امپریالیستی جهان از سوی دیگر بودند. طبقه کارگر با رهبری استالین به قلع و قمع آنان پرداخت و آن خائن و ناقلان این بولوازی بولوازی را از متوقف حتر با طبقه کارگر تاخمانه و بیرحمانه بیرون ریخت.

بولوازی در جامعه شوروی، در تیان استالین شکست محض و تامل خورده و دشمنان تولید بازرگانی و امور مالی بطور کامل قلع کردید. ناقلان این بولوازی بولوازی به صفوف انقلابی، روحانته (( - - )) گرویدند. روشنفکران منحرف که خط مشی بولوازی داشتند و کار بدنی فرستاده شدت (در واقع آنچه را که بهشتان امپریالیزم یا آه و ناله "کنجبه و اردوگاه کار اجباری" و غیره میآید و چند سال کار بدنی روشنفکران خائن و منحرف است، آلهای مولوی نیشین تمام داد و فریاد و خشم دیوانه وارزش برای این اسم گنده را در ده سال مجبور شده است کارگری کند. کاری که ملیونها کارگری زمین سراسر مردمان مجبور

بسیار سرگود با لباسه بکری ظاهر شده بود شکست خورد . این شکست سابقا پسران سرود استالین و با روی کار آمدن روزیوشینها به مرحله کوشی خورد رسید و ظاهر شد .

اما چرا طبقه کارگر با رهبری استالین ، از روزیوشین جدید شکست خورد ؟ این موضوع به عدم شناخت و بی تجربگی تاریخی حزب اولیست کارگر در مورد مبارزه با خرد و بورژوازی و بنای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی و نیز عدم شناخت اشکال جدید بورژوازی است بطوری که استالین پسران نابود کردن بورژوازی و خرد - بورژوازی تولیدی ، بازرگانی و مالی اعلام داشت که در جامعه شوروی دیگر بورژوازی و خرد -

دیگه جامعه فئودالی مارکسیستی بررسی نمایند از بدگاه فوریست ها که فوریست ها فید - آلمیستی است و با تاکید بر نقش تاریخی - سازمناخت میخراخته مسئله را حل کند ، البته ما به معنی رفقا اعتقاد داریم ، ولی اشتباهاتی را هم که در مورد آنان به نظریان سرود رفیقانمان گذرد میگویم . در خانه لایم جدید مسئله ای را که در این مقاله بیکار بیخود غرضی به آن اشاره کردیم و این در اینجا به بحث اهمیت مسئله این بار بطلسور مشخص میات کنیم .

امیرالیستها مارکس و انگلس و لنین و استالین را دشمن خوش خود میدانند و از همه آنها تا حد ممکن متنفرند . (ولی چرا در تبلیغات

بورژوازی وجود ندارد در حالیکه چنین نبود و بورژوازی در انگلس جدیدی ظهور کرد و آثار پرشده نبود ، تا اینکه در سالهای ۶۰ موضع مسلط را در جامعه بدست آورد . اما آنها شکست طبقه کارگر از بورژوازی اجتناب ناپذیر بود . آری

اجتناب ناپذیر بود ، زیرا این مسئله است که ای بگر بود که برای اولین بار در تاریخ انجام حرکتی و کس در آن زمان چیزی را این مسئله نموده است . تاوه حقیق هم پسران سالها مسئله بران بسیاری از حقیق کونیستیهای ساده و هم روشن نند است . رفقا البته به حقیق روزیوشین جدید را یک بدید . انحرافی در جنبش کونیستی میدانند ولی به جای اینکه مسئله را از بدگاه طیفان تحلیل کنند و اگر ما در تحلیل خود اشتباهاتی داریم آن را از

خود توجه اساسی شان در حمله استالین است ؟ آیا برامش آنان از استالین بیشتر متنفرند ؟ همه نظرها این موضوع قضیت چندانی ندارند و علت اصلی حقیق امیرالیستها به استالین این است که خرد و بورژوازی جهان و بویژه روشنگران خرد - بورژوازی از استالین تندید ؟ نفرت دارند و این زیسته بسیار خوبی برای تبلیغات ضد کونیستی است و امیرالیستها آگاهانند بر این نکته تاکید میکنند . اما چرا استالین مورد تنفر ریزه خرد و بورژوازی است ؟ برای اینکه مارکس ، انگلس و لنین هرگز مبارزه ای عملی علیه خرد و بورژوازی نکردند . آنها لیه نیز حمله شان بسوی بورژوازی بسوزگ بود . اما استالین وضع تاریخی نابود کردن

اورا که امیرالیهتبا بر آنها انگت سیکارند فقط از نظر بیوزاری و غره بیوزاری نقطه ضعف است، از نظر ما نیست، مثلا نویسدن روشنگران منحرفن به کار بدنی، که امیرالیهتبا از آن بده نام "داره وگا ههای کار اجباری" نام میزند و تاگید اساسی بیوزی آن ندارند، چیزی است که وسوسا باید مورد استفاده ما قرار گیرد، مثلا جلال آل احمد نیستند با محرفه سومیا لیس - تندوالی معاصر ایران معتقد است که نیاید ما شین بیه

۱- از نظر مارکس و انگلس و سوسیالیستها می نشود الی فقط از این نظر سوسیالیست هستند که سوسیالیزم دشمن سوسیالیست در این است - مارکس، انگلس، مائیت سوسیالیست و اشتراکات - سازمان چریکهای فدائی خلق

بر میگردانند، به نظر رفا از این دو کار که امیک نجامه ضعف است و امیرالیهتبا روی که امیک انگشت میگردانند و بخول رفا "بزرگش بکنند"؟ مسا باید از تشبیهات امیرالیهتبا در این مورد درسی متفی بیاموزیم، اما در مورد سبیل کمونیزم دانستن استالین باید بگویم که مارکیت - لنینیستها هم با امیرالیهتبا هم عتیه اند و فقط ایمن تریونکیستها و دیویونیستها معتقدند که ایمن موضع را قبول ندارند

"سازمان چریکهای فدائی خلق"

خرده بیوزاری را در کشور شوروی که دارای بیست خردم بیوزاری تنظیم بود، به مهد داشت - او - خردم بیوزاری را قلع و قمع کرد و صدای روشنگرا سشوربا خفه نمود، بد نتیجه است که از نظر روشنگران خردم بیوزاری استالین کسی است که در واقع تقارین با هیتلر ندارد و بد جهت است که امیرالیهتبا برای برانگیختن خردم بیوزاری علیه کمونیزم، استالین را حد فاصله به کمونیزم قرار داد، با بر این به نظر ما این کلمه رفا که "امیرالیهتبا اول استالین را سبیل کمونیزم شرد و سوسیالیست به او وانگست گذاردن بر نکش و بزرگ کردن آنها، کمونیزم را بی اعتبار میسازند" نادرست است، نکته هائی

روستا بود، زیرا اصالت روستا ازین میرد، اورا نمیتوان با بحث و جدل قانع ساخت، عیب اصلی قومیه این است که او تاکنون برای خوردن کوره ر استفاده از تخیلات به روستا رفته، حال باید او را بکار هم برای تسلیم شدن یا کار بروستا فرستاد تا به لژی رسوخ ماشین در روستا بی برود، معلوم است که امیرالیهتبا روی کار ما دان و قال را به خواننده انداخته، اما از نظر رفا در کجای این کار قطعاً ضعفی ولو کوچک وجود ندارد که بشود به تبلیغات امیرالیهتبا در باره آن "بیارت" بزرگ کردن، را املاتی کرد، استالین سولیزه سوتین را بکار بدنی میفرستد، روزی بیست و سه اورا به آبارتانهای بلوار گورکی (محل تونیست کلا

# کماندار و اهل خود

پس از نغمه‌ی بر

امتنان‌نمیزد و سگله پرور و کزانی در جامه سرخالی بی

گروه انحصار گزینمتی

ابتدا بر نظر بود که مقاله‌ای در مورد استالین و استالینیزم نوشته شود تا بعنوان زمینه‌ساز برای بحث منصفانه‌تری مطالعه شود. ولی بعدها دو نکته مانع از نوشتن مقاله بصورتی که در نظر بود گشت و یا هم شد که مقاله هم بصورت یک رساله تحلیلی بلکه بصورت نقد بر نوشته‌های رفقا نگاشته شود، و تحلیل مواضع اقتصادی و فلسفی و برداشت از سوسیالیسم که استالین ارائه می‌دهد در مقاله‌ها جداگانه‌ای بیاید. این دو نکته عبارت بودند از:

الف- در مورد استالین تعداد بیشماری کتاب و رساله از جانب گرایش‌های مختلف، و از جانب کسانی که تحقیقات مذهبی در باره حوادث آن دوران کرده‌اند، نوشته شده، و نوشته‌ها شده است. گرچه بسیاری از این نوشته‌ها از زاویه‌ها کمیونیستی به جریان‌ها نگاه میکنند. معیذاً تعدادی از چند آن که کمیونیست‌های سدیق نیز بررسی‌های مفصلی در این مورد کرده‌اند، بجای بررسی مجرد قضاوت‌ها بک با چند رساله از این قبیل را ترجمه کرد.

ب- در مقاله‌ها مجدداً نوشته‌ها را باید نتیجه‌سیدیم که اختلافی با رفقا در این زمینه بعضی از آنچه که مربوط به استالین و استالینیزم باشد، مربوط به متد شمیل و بیتش است. توضیح آنکه در موارد فاکت‌هایی که هم مورد توافق رفقا و هم مورد توافق ماست، هر یک از ما تحلیل‌های مختلفی ارائه می‌دهیم. بنا بر این تا مسئله متد شمیل و بیتش مورد بررسی و نقد قرار نگیرد، صرف ارائه فاکت‌های جدید نمیتواند مشکل‌گشا باشد. تا ما به متد تحلیل یکسانی نرسیم هر چه به انبوه فاکت‌ها اضافه کنیم نمیتوانیم انتظار نتیجه‌ای داشته باشیم. اگر چنین است تنها راه موجود نقد نوشته‌های گذشته است. نه بحقیقت تکیه بر نکات ضعف یا تا رسائی‌ها، بلکه بعنوان متد متد و بیتش و در امتحان که بعضی از اشتباهات شادها بزرگ در واقع تا چند، و بعضی از کمزوری‌های کوچک نشانده‌های بزرگ میباشند.

برای این منظور ما از مجموعه‌ای که رفقا تحت نام "مقاله استالینیزم و مسئله پروتزاسمی در جامعه سوسیالیستی" در اتحاد گروهی از رفقا بآن، و جواب ما به رفقا "تهدیه کرده‌اند" آغاز میکنیم.

\* \* \*

\* علت اصلی شکست استالین اشتباه او در شناخت ماهیت این انحرافات (رویزونیسم)

چدید ( ) و نیز روش تدریس او در بهارها یا سخنرانی بود \*

\* اشتباهات استالینیزم اساساً بر مورد برخورد با انحرافین داخل حزب بود. استالین در برخورد با آنان دچار دو اشتباه مهم گردید: یکی اینکه او تصور میکرد پس از معمو کامل تولید پروژوازی . . . . . و فعالیت‌های مستقل مالی و بازرگانی در جامعه، دیگر پروژوازی کاملاً سرنگون شده است و دیگر در جامعه کمالات نهاد وجود ندارد. همین اشتباه سبب میشد که ماهیت طبقاتی حذرفران حزب‌روشن نگردد و استالینیزم تنها انقلابی را جاسوسان خارجی و غیره ببیند. . . . . یکی دیگر از اشتباهات





صیقلان به رفاقت است - که در برخورد با نظراتی که بنظر ما نادرست هستند روش ادب‌المستی و اغماص گرایانه اشعار کیم ، ما بخاطر تنقید به انقلاب سیاسی ایران و لیدر آن به رفاقت ، میگوئیم تا نظرات خود را به صراحت بیان داریم . در این بریده آنگاه مستقیم که نجله نظریات درست و نادرست خود را در معرض نقد رفاقت قرار بدهیم . و البته زیاده نخواهد بود که از رفاقتی کمونیست خود نیز چنین انتقادی داشته باشیم . در یک کلام ما قصد توهین و اسائه ادب نداریم ، ولی در عین حال گدای هم از شدت انتقاد خود نخواهیم گاست . و به تفاسیر رفاقت امید داریم .

\* \* \*

بعد از لازم است يك اشتباه رفاقت در مورد مقاله‌ای که قبلاً ارسال داشتیم را اصلاح کنیم . رفاقت در "مجموعه" ارسال کرده‌اند که نوشته ما در تمام نوشته رفاقت استالین‌پرست و مسئله برخورد گرامس در جامعه سوسیالیستی نگاشته شده است . این مسئله درست نیست . ما سئوالات خود را پس از دریافت نود خلق شماره ۳ که در آن عبارت "استالین آموزگار بی‌گناهی" آمده بود ، و به عنوان استفسار و تذکره به رفاقت نوشتم و در مقدمه همان سئوالات نوشتم که اینها بر اساس هر یک دستور خلق شماره ۳ تهیه شده است و مقاله استالین‌پرست را بعد از نگارش سئوالات درج نکردیم ، این مسئله را در سئوالات نگاشته بودیم . تذکره این نکته از این نظر در بر روی میوه گرفتار در نشریه انقلابی غیر استفسارات ما را بطریق مضمونی که در همان زمان داده بودیم ، نگذیر استالین‌پرست . . . از اینجا می‌توانی حدس کرد ما در حال آنکه کمترین نقی از نوشته‌ها نیست ، جامع‌تر باشد ، نقد ما بر نوشته رفاقت را همان است و تصحیحات خواستنی است ، ولی

"ترکیب میمونه نیز اخود حاکی از بیست و نه خوره قهر د مکتوبه که تفاوت نظریات درون جنبش کمونیستی است . استفسارات ما در لایه دو مقاله از رفاقت که یکی زمینه ساز و دیگری کوشش است مانند وین شده بخوبی که برای خواننده‌ای که زیاده به مسائل آشنا نیست - و به چریک‌های فدایی خلق بخاطر ماهیت انقلابی احترام میگذارد - هیچگونه "جزات" ابراز مخالفت باقی نمیگذارد . چریک‌های فدایی خلق تمام روزه سیاسی و انضباطی خود را یکجا وارد کرده‌اند و به ما هم کردن نظرات دیگر به "قرار گرفتن تحت تاثیر تبلیغات امپریالیست‌ها" برای خواننده چنان دنبال فکر و جستار باقی نمانده‌اند . این روش بحدت غیر د مکتوبه که متبله نهارها را بصورت مقابله نظر "انوریته" و نظر "مصرفین" در می‌آورد درست آنچیزی است که در متن مقاله آن توجیه خواهد شد . این خود یکی از اصول آنچیزی است که ما استالین‌پرست می‌نامیم . دشنام قراوان در این به مستندین به یک نظر + سپس آوردن سئوالاتی که آن نظر مطرح کرده است ، و در آن خود (عبارت دشنام مجدد و عدم برخورد به محتوی سئوالات و تلاش در جستجوی نقاط "لمحه" ) اگر نظر رفاقت این باشد که خواننده مجموعه طوعاً و کسرهماً از روی جبین و عدم جستار ، جزات ابراز نظر نکند ، مسئله دیگری است ، ولی اگر رفاقت قصد داشتند که نوشت ، خود سخن گویند و افراد خود شرمگینند ، در این حال باید گفت رفاقت روش درستی را انتخاب نکرده‌اند ، ما ننگ قلم‌های را از رفاقت در مقدمه این مقاله آوردیم و نشان داریم که بسی جنبه از اشتباهات رفاقت







برخ \* و نه ما حکم فنگر آن که معلوم نیست رفق از کجا آوردند و از چه سندی ( بیژرمانه  
 انوریزگرافی استالین ) نقل میکنند ؟<sup>۱</sup> نامی صدیق انگر، چنان بود و ما استالین دشمن  
 خصمنی نه داشتند و چون تعداد استالین بدو کسین ششصد و بیست و نه نفر میشدند، این روزی هم  
 میخواستند بکشد ، اندرینالمست و روزی هفتاد و نوزدهم که هم نبود . رفقاً ملاحظه میکنند که  
 اثر ما جهت تغییر کسی همستیم ، یعنی اثر تاریخ انقلاب را چه کموزیم از جان و نه است و نه  
 از امر بالمست ما بر میزبویست ما و شورشگوست ما ، ما لازم نیست به ترحمگست ما استیفاء  
 کنیم که میگویند استالین با انقلاب مخالف بود . و اثر انقلابی را که استالین در تحویل آوردند  
 نوشتند نی بد بر این اگرچه شیراز تدریس و موسس را انجام دید مجموعه چند را مجازی  
انجمن چند نی آذربایجان و انگلیس :

بر غرضی که سایه استالین چنان بود که رفق میخواستند با بیژرمانه ، این چه رهش است  
 دست و قدم جهت کار استالین در سالهای دهه سی و چهل دارد ؟ بشناخته هم کبر پیوسته  
 کافر و کسین و از دهه نوزدهم و بیست و ده تا این چنان است که ما به بیژرمانه  
 کوزد بودند ، کافر و کسین و بیژرمانه انگلیس بود . او موشگست مردم گایینال است . آری این دلیل  
 نیست که وقتی از ارتداد او صحبت میکنیم ما با بیژرمانه کافر و کسین چنین و چنان بود ؟  
 دعوی انشاه امیر بخیر بود رفقاً و استمانگشتن از آذربایجان بود چهل برای اثبات بالفتش بود  
 چهل است . نه این روش درست است ، و در آن گذشته ( قاکه ۱۹۰۴ ) ما دشمن هستیم که  
 رفقاً چنان رستی این نحوه برخورد انتخاب دارند . توکل تا آگاهانته رفقاً باین روش به نظر ما  
 نوی اجتناب از بررسی دشمنه مسئله بود بحث است و در حل شمار نتیجه ای را آورد . گوست  
 گفتیم ، حیانتده کم تجربه را بر رویه میکنند : در نظر از اینکه بود نظر رفقاً بود با شد .  
 در نتیجه اول علاوه بر ایرادات دقیق رفقاً باز تعداد زیادی احکام مهم آوردند بدین اینکه  
 حتی کویکتورین کوشنی در اثبات آنها کنند . رفقاً ! اختلاف نظر ما با شما نیست که آیا  
 استالین سومالیس را مستقر کرد یا نه ؟ و قافرا بود ما و دشمنه مستواجم ثابت کنیم که دست  
 نخله نگرشمان درست است . در اینصورت چگونه شما حکم بدید که او " آذربایجان شهری را  
بروشتر کرد " و حتی بنظرتان هم تبریح که این حکم درست همان چیزی است که اثر دشمنی  
 برای آن دارید باید علاوه کنه ، از گوست با بگوشم تکرار و عما میگویند کرد داین کجا است است

۱ - چنان رفقاً دیگر گفته استالین را روی کاغذ می آورد ( در بیان شما نام افراد مهمی  
 مهم ) و آنهم صرفاً در رابطه با مساله ملی ( و بدین است که ایشان به جای بیژرمانه و زن او برده است )

بحث عبادت دارد؟<sup>۱</sup> استالین تجسم اراد، آخرین برولتاریای رژیمه اتحاد شوروی بود.<sup>۲</sup> او نموده يك انقلابی مادی و يك مبارز محکم و سرسخت است که در میان مبارزات توده صبا آید پده شده است. «مترکترین سازنده سوسیالیسم در اتحاد شوروی»<sup>۳</sup> و ده ها حکم نظیر این، همه و نچیر و ارید تبال هم می آیند بدون اینکه تشای دهند این کسی که بقول رفقا «در میان مبارزات توده ها آید پده شد؟ چگونه دوباره با اول همان رفقا» بجای شد گرفتن از توده ها، از بیروگرایی حزبی و دولت مدد میگرفت. بدون اینکه نشان دهند که چگونه «به انجام رساند انقلاب سوسیالیستی»<sup>۴</sup> «مرجبه شد» که «انحراف بیرونی ریزش جمع جدید [روزبویوسم خروشچس] بر استالین بیروز نبود».<sup>۵</sup> یسختی میتوان این حد را حد مدد جسمی تحقیق و بررسی خواند. رفقا که تنها سعی در اثبات چیزی نگردانند بلکه کوشی در حل تناقض بین گفته های خودشان نیز بعمل نیاوردانند. شکستی هنگامی بنهایت خود میرسد که رفقا زمانی هم که در حد اثبات نگاهی بر می آورند، از دلایلی استفاده میکند که نیارود نفس بیشتر است؛ رفتای عزیز، شما که با سیستم ترقی و حشمت آشنا هستید، شما که میدانید بازوی از مکرین بزرگ برای برافت خود حاضر بیده نوع «انزراف» هستند، شما که خود معجز قسده، استالین «در مبارزه بخاطر تخته عناصر شد انقلابی به اشتباه اثر انگ میگرد»<sup>۶</sup> و «برخی اشخاص می گنای؛ اشتباه حکوم می ساخت» چگونه میتوانی بگوئید کاشی، زینویف و موخارین بیه تزل گویف «انزاف» کردند؟ آیا شما توده نامد بخارین را مهور کرده اید، شما و جتارت خود را به هسابت بگوئید و بما بگوئید آیا چنین توده نامهای را چیز مر تر شکند و یا هبیدیم به بزرگ میتوان از کسی گرفت؟ و مال شما بعنوان «سند» بآن تومل بپرئید. آ رفقا خاسفانه در موارد معدودی هم که سعی در اثبات حکمی کرده اید به اسنادی اشاره کرده اید که آشکارا مددوش هستند. اگر امیریالیست ها و رویونویست ها و شریکیست ها هم میگویند این «سند» نیست با یا آتیا؟ کاملاً موافقم. و اگر اینرا شما تحت تاثیر جلقین بیرونی بودن میخوانند، گسو

چنین بماند ۱

رفقا در مورد همین افراد میگویند: «البته تبلیغات زیادی هم علیه آنان شده بود ولی همسرگز تا مبارزه و سمع توده ای بر علیه افکار آنان انجام نگرفته بود و مردم در مبارزه با انحرافات تکی آنان رسجا حرکت نداشتند و در نتیجه کارگر ساده شوروی به چنین نمیدانست که بخارین بیه میگوئید و انزراف، اید خولونیکس او از کجا مرجئه میگرد» و آنگاه بعنوان «سند» بسبرای اثبات دحض عمل استالین میگویند: «توده ها وسیفا از استالین حمایت میکردند»<sup>۷</sup>! و بعنوان «بیتنه» برای محکم کاری آثار و ویچ نایب، توده ای میدهند؟<sup>۸</sup> اولاً توده ای که بتول شما

۱ - از این نیز بگوئیم که ده شکر نیستی ها برولتاریزه کردن اقتصاد بیرونی است و نه اقتصاد شهری!

مقدار بردارین چه می‌گردد؟ تأکید شریعتی چیست؟ به معنای بیان داد انبیا تسبیح و چیزی که گویانند تأکید شریعتی می‌کند. تأکید صدها با این آمارهای خودی در مدی آشنا هستیم. وقتی ۹۹٪ خودی‌ها را و آنچه خودی‌ها را از آن - چیزی را تأخیر می‌کنند یا به نفع می‌کنند - ۹۹٪ مردم لنین و مارکس را هم تأکید نمی‌کنند. آمارهای ۹۹٪ در مدی یعنی دروغ است یعنی قریب به بی‌خبر. وقتا خود بسیار از این ادعاها دیده‌اند و میدانند آن پلنگ در حدش هم بشارت‌خالی نبودن عیبی است. وقتی صدها هزار نفر "بجرم" توطئه کشیده می‌شوند آن يك در صدی که رای علیه آن می‌دهد یا جوارت قوی‌الفاده افلاک دارد یا کمند خود کشی. تازه این آمار ۹۹٪ در صد تأیید خودی‌ها را وقتا از چه کسی قال کرده‌اند؟ از استالین لا وقتا؟ این عدد بررسی علمی نیست. این اصلاً عدد بررسی نیست. این عدد مدور حکم است و گفتم اینکه "همین است که همین است و اگر میخواهی بخواه و اگر میخواهی باز هم بخواه". بدون اینکه بعد مزاج داشته باشیم می‌گویم که وقتا اگر آراء چند میلیون گفته و قریبش را هم در این آمارگیری دخالت می‌یابند نتیجه دیگر ۹۹٪ در صد نبودن است و در حد ما "این" شکست انگیز ترس می‌بوند "بمن حزب ( دولت ) و خلق . . . . . یالاترین حمایت سکن خودی‌ها از استالین" این "امضا" مسماه شده‌ها در زیر احکام اعداء "تقل گشایی را تابع می‌کند که تئوری لنین درین داشته باشند. و در هر سوراخ سینه‌ایند تبال" دلیل "بگردد".

وقتاً سر انجام در اشکهای رساله اولی می‌گویند :

کمیته سخن اینکه استالین در مبارزات خود علیه منحرفان و از دستگاه بورژوازی زیاد استفاده کرد. البته دستگاه بورژوازی در زمان او مورد حمایت شدید خودی‌ها بود. ولی راه او امپریالیسم اشباه بود. زیرا او نتوانست سنت مبارزه اصولی درین خلیج را ایجاد نماید و بدینجهت سال‌ها بین از برگ او بورژوازی حزب و دولت جامعه سوسیالیستی شوروی که از خودی‌ها جائز شده گرفته بود از درون خود روینوشتم جدید را زایش و غنای می‌پرولتاریائی استالین بد دلیل بی‌شخصی و اشباه تاریخی‌اش از آن شکست خورد.

( تکیه‌ها از ما است )

این ایراز سلو از تناقضاتی است که نشان‌دهنده وقتاً از ارائه تحلیل اجتناب دارند. راه استالین را امپریالیسم اشباه "میخوانند ولی همان راه را "خط مشی پرولتاریائی" می‌نامند! می‌گویند بورژوازی دولت جامعه سوسیالیستی شوروی از خودی‌ها جائز شده بود ( طبع همین بورژوازی مورد حمایت شده بود خودی‌ها بود! و بنا بر این از درون خود روینوشتم جدید را زایش می‌دهد! و اینها همه خط مشی پرولتاریائی عنوان دارند و گناهش را بگردن

بی تجربگی تاریخی پرولتاریا . ولو مسئله به تناقضات خاتمه نمی یابد ، رفقا مسئله زمان کاصحله گرفتن بهرگز اساسی از خود و ما را نمیچسبانی میگذارند و باید ایشورویوتیونسم جدید را به سال ها ۱ و این سالها را چندین بار تکرار میکنند ( بعد از مرگ استالین نسبت میدهند . رفقا فراموش میکنند که استالین در مارس ۱۹۵۳ مرد و خورشید در همان سال ۱۹۵۳ در بیسرگمل جزیره غرق شد ! کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی هم در فتره ۶۰ استالین را نلی کرد و با شتاعتی که از خورشید داریم و تأییدی که کنگره بیستم از او کرد باید معتقد باشیم که تمام افراد کنگره و همه اعضا بولیت بیرو - که همه همان اعضا سابق مجلس احزاب بولیت بیرون زمان استالین بودند - ناگهان و یک شبه روی توپست شدند . اینها سال ها طول نکشید که روی توپست شوند و اینها بجز در مرگ استالین در ماهیت واقعی خود را آشکار کردند و تنها برای زمینه سازی آدم بی بوخاستی مانند مالینکوف را ظاهر در براس گذارند تا در زیر جریان ترتیبات کار را بداند و تنها کمتر از سه سال بعد که مامان شده اند آب از آب تکان نمیخورد آنها اعلام کردند ، روی توپست جدید ، و آماده شد دستگیر کرد زایمانش طول نکشید . وجود داشت و ظاهر شد . و اگر رفقا نیز چنین میگفتند آنگاه این حکم در انطباق و نتیجه منطقی چیزی بود که خون رفقا آنها بدستی " اسبابا اشتیاد " می خوانند ، آنگاه این تناقضات آشکار استی در اشکایی که رفقا بدون دلیل ارائه داده اند ، ویزیت می داشت .

اما راجح به بی تجربگی تاریخی پرولتاریا بهتر است بحث را به منوعات بعدی بزرگول کنیم . این جمله که بعد از نقی تاریخی مبارزات پرولتاریاست ، خیلی حرکت بیسر حد آمد و رفقا بدون توجه اساسی به آن در یک جمله کتب را قیله داده اند .

واما مقاله دوم بنام جواب ما به خطوطی در طرح مسئله استالین " که چیز است بجز جواب بیجا . اگر اندر یمان اشباهات نوشته اول است با اضافه اشباهات بزرگ جدید . این نوشتار است از جواب بدگسائی که رفقا در ذهن خود در مقابل خود قرار داده اند ، گفته عافی را از جانب آنها میگویند و بعد میگویند . آنگاه هم که کوشش به دادن جوابی به ما کردند ، از بین دو جا سوال مهم ، چند سوال را انتخاب کرده اند ، در دادن جواب بهمین چند نکته نیز به تنها چیزی که توجه کرده اند محتوی و متن سوال است . رفقا بنظر خود مبارزی را گرفته اند ، معانی آنها هر چه خواستند تعبیر کرده اند از آنها گسائی را انداخته اند و چیزهایی اضافه کرده اند و آنگاه جواب داده اند . ما برای اینکه این احکام را بدون استدلال داده باشیم از ابتدا شروع میکنیم .

رفقا نوشته اند که مقاله " غلطی در طرح مسئله استالین " در انتقاد به مقاله " استالینیزم و مسئله بیروکراسی در جامعه شوروی ( مقاله اول ) نوشته شده است . همان طور که در ابتدا می [ مقدمه ] طرح ارسالی ابراز داشتیم و در ابتدا این مقاله هم میوه ذکر

گردیم این فقط استفسارات ما در مورد مقاله نبود خلق بوده است. چرا وقتاً بر خلاف این توضیح، و نیز خلافت نام " نوشته آوانته‌پروشته خود تکتی میکنند بر ما معلوم نیست. وقتاً همین یکی از احداث برخورد با مسئله استقامتین را که ما اشتباه آمیز خواند نام اشتباه کرده و با حدیثه پارهای از کلمات آنرا بصورت معقول در می آورند و سپس چنان نشان میدهند که گویی ما با این نوع مسائل مخالفیم! در حالی که بهتر بود اگر وقتاً طریز برخورد خاصی را در دست میسرند. صریحاً و مستقیماً آنرا مطرح میکردند. البته این کار وقتاً به بین دلیل نیست. این امر زمینه‌ایست برای ارائه مثالهایی که ابتدا در رابطه با نوشتن ما نیست و نیز هدفی برای تقصیر اشتباه آمیز کرد برخوردی که ما ضحیح کرده ایم. وقتاً پس از خرده گیری به عبارت ما جینی بر د

"تحلیل اقدامات استقامتین و نشان دادن معناس و معایب آنها گزاینده تارمینی آنها" و عدم توجه کافی به معنای واژه "توجه" یعنی وجود چگونگی دادن، به بحث مشروح - و بطور ما ملود از اشتباه - نقض شخصیت و تاریخ و حوده میرد افتد. بدوا تذکر در هم که نقد ما از ذکر این واژه توجه در دست معنای متداول آن یعنی مذروسیانسه ترانسدن و موجه جلوه دادن است. شاید بهتر بود واژه شعر (epitaph) را بکار میبردیم تا جای همگینگی تفسیری باقی نماند. بهر حال ما به متن نوشته وقتاً مسی بردازیم و برای این منظور از وقتاً سؤال میکنیم که آیا بالاخره شخصیت در تاریخ نقض دارد یا نه؟ ما تصور میکنیم که وقتاً نیز مانند ما به تحلیل یلعانی معتقد باشند یعنی باین امر که شخصیت ما خود بعنوان محصولی از تکامل جامعه در مسیر حرکت جامعه نقض دارد. این نقض در خارج از چهارچوب فراتاریخ حاکم بر تکامل جامعه نیست، بلکه این تکامل خود را از این طریق اتصال (مخالف) میکند. اگر چنین است پس تمام بحث کشداری که وقتاً گویی با انفرادی میکنند که این مفاهیم را قبول ندارند برای چیست؟ وقتاً این را که قانونمندی حاکم بر این حرکت [جامعه] را نمیتواند لب شکری و دامانگی و بزگی ملز یک فرد نماند و اینجاست توضیح مقدم و موخر بر آنرا که باز هم به همین عبارت تاویل میشود برای چه کسانی داده اند؟ اگر برای انفرادی بجز ماست که جایش در این "جواب" نیست. و اگر برای ماست ما در کجا اظهاری کرده بودیم که به چنین بهیسی شبیه است؟ اگر منظور آوردن یک سلسله مباحث بود و در نظر گرفتن مخاطب است کسه باز هم باید بگوئیم جای آن در "جواب" نیست. چنین این طرز برخورد چمن الذا شبیه میکند که گویی مخاطبین شما نظر دیگری جز این دارند که تاریخ سازند انسانهاست و آنان جز بخود آتی شبیه که "کلمات او را نمی بینند"! بهر حال نکته ای که در گوشش وقتاً کاملاً مشهود میشود اینست که وقتاً خود با مکانیکی کردن نقض تاریخ و در مدققت آنرا بصورت یک ذات بارشعالي وثابت و لا یتعدر در می آورند. در نوشتن نقاشی گویمگترین

اثری از رابطه متقابل کل و جز؛ یعنی تاثیر متقابل شخصیت و جز ( بر تاریخ / کل )  
 یکی نادیده انگاشته شده است . رفا ماسور را بطور مکانیکی ، ساقی بداند نیز تشبیه  
 کرده اند که رابطه آن با فداد دقیقاً مکانیکی است ؛ یعنی نه بر پایه پیوند ارگانیک  
 و نیروی محرکه درونی این پیوند ؛ بلکه بر پایه یک نیروی خارجی (مثلاً دست انسان) است که  
 آن دو را همچنان یکدیگر می اندازد . فداد و سداد تراش ، رابطه ارگانیک  
 یا خم ندارند ؛ یکی کل و یکی جز ؛ نیست ؛ نیروی محرکه درونی دارند ؛ رابطه آنها  
 دیاکتیکی نیست ؛ مکانیکی است . رفا گویی کند ؛ دیاکتیکی چیزی است که می شود ؛ سهی و خازان گشت  
 با یک تشبیه بسیار ساده و بسیار نادرست ؛ رابطه انسان و تاریخ را به مداف و مداد  
 تراش تشبیه میکنند ؛ تغییر رفا اینطور نیست ؛ تاریخ از طریق انسان مدقق میشود  
و انسان از طریق تاریخ . تاریخ را چیزی جز انسان - همین شخصیت و همین توده -  
 نمی سازد . تاریخ همانقدر شخصیت را میسازد که شخصیت (انسان) تاریخ را . تاریخ کاداری  
 نیست که ترمی اندازد . تاریخ ترمی اندازد . تاریخ خود ساخته میشود . محتوی  
 تاریخ و انسانها ؛ تاریخ را میسازد . انسانها نیز نیستند که کفانداری آنها را پرتاب  
 کرده باشد . آنها کفانداری میسازند . رفا ما این رابطه دیاکتیکی ابتدا هیچمسی  
 نداشته اند ؛ از این جنبه خاص مانند ادیبین مدعی بر خورد کرده اند . آنها نیز  
 دیاکتیک رابطه مکانیکی بین کل و جز برقرار میکنند ؛ آنان نیز نیروی ما فوق انسانی  
 می آفرینند . مهم این نیست که آنها این نیروی ما فوق انسانی را خدا میمانند و رفا  
 تاریخ . مهم اینست که نه آنان و نه رفا نشان میدهند که همین جز ؛ همین انسان  
 هم خدا را می آفریند و هم تاریخ را . انسان جزئی از کل است ؛ که در تغییر شکل  
 کل ؛ در چهار جیب همان توانم جاگم بر بروسه عمل میکند . هر بر خورد دیگری بجز  
 این بر خورد مکانیکی و بدیهی است .

رفا بسمت رابطه کل و جز را بدون ارائه دلیل واضحی با رابطه علت و معلول مخلوط  
 کرده اند . و معلوم نیست این دیگر چرا ؟ آیا ما در جایی گذاشتیم که چیزی بدون علت  
 واقع میشود که رفا احتیاج به توضیح نداشته آویا اینکه میدود مخاطبین آنها گمان  
 دیگری بجز ما پیونداند . ولی در ضمن تزیین و افشاح نیز ؛ بد مکانیکی آنان خود و اعمال  
 کرده اند .

وقتا از این حکم درست که هیچ معلولی بدون علت نیست ؛ نیز از این حکم درست که  
 تعیین کننده حرکت تاریخ و شرایط آنتمادی جامعه است ؛ باین حکم نادرست برسند که  
 بنا بر این در شرایط معین مثلا تقلید شهیت واحد با " سجا پای " خاص میتواند رهبر  
 جامعه گردد و بنا بر این تصور او ؛ گناه او نیست ؛ بجاوست تاریخ است ؛ در این مورد



تدریج توضیح میدهم چون عدم ایجاب نقوله طبیعت و تدبیر در تالیفات آن ما را بد چاشنی خواهد رسانید که به یه گوی اختلافت مجیم و هر واژه‌های را بحسب اینکه بی طقت خوده ، "موجد" بداتم ، تاریختی یساریم و کچرم خبر لایله انتقاد . و این دقتا آن چیزی است که با آثار موجیه تاریخی " با بهبارت بیشتر تمذیر تاریخی می‌نامیم . ما از مکتب کماله‌راحه ایدوآلیست است شروع میکنم و نشان میدهم که وقتا در استدلالات خود ما در این قسمت - دقتا دچار همان اشتباه میشوند که ایده آلیست ما میشوند .

امروز کثر مکتبی است که "طقت" را منکر شود ولی تصور تلقی از طقت همین مکتاتب فلسفی مختلف متفاوت است . مکتب فلسفی ایده آلیستی از این نقطه نظر حرکت میکنند که امری بنام "فایل اجتناب" وجود ندارد چون همین امر بظاهر قابل اجتناب معلول امر دیگری بوده است که خود تیل معلول طقت دیگری است . این تلسل بی پایان بالاخره به اولی میرسد یعنی به طقت خاصی به نوالا توار (رواقیون و دکارتیست ها) . حسب دوگرت تمیزها بر خورد پذیری و مکانیستی خود از جبر همین برنش قاتالیستی (ماتریالیسم مکانیکی بدوی) را نشان میدهد . به عبارت دیگر طقت قاتی معلولی چیز آینه داشت نیست و ثابت دانسته باشد و آن معلوله خود لاجرم طقت معلول دیگری میشود که جز آن نمیتواند باشد و پس طقتها را اینهمه از قبل مشخص (گرچه نامرتبی) است . بنا بر این صیح واقع شده‌ای نمیتوانست واقع نشده باشد . یعنی هر چیزی که واقع شده از قبل تمیز اجتناب پذیر بوده است . آنها این طقت قاتی را خدا می‌نامند . و بدول انگلیس نیچران این احتیاج را با هیچ برهانی باطل نکرد و همین دلیل خیزتا کون استدلالی منی بر حد وجود خدا پیدا شده است . میگویم استدلال ، بخاطر آنکه دلیل باید بر پایه یک طقت استوار باشد و ما ماتریالیست ما که به طقت قاتی اعتقاد نداریم نمیتوانیم پایه استدلال را بر چیزی که بدان اعتقاد نداریم بگذاریم . از اینروست که انگلیس بدستنی بجای برخورد فلسفی ، که در چنین بحثی لاجرم وارد یله در باطل میشود . با مسئله هر خورد طقت میکند . میگوید من تجربه میکنم و شناخت پیدا میکنم و بر پایه شناخت عمل میکنم و اگر نتیجه عمل من - از زوایای مختلف درسته در آمد بنا بر این باین نتیجه میرسم که شناخت من کامل بوده است ، من در این پروسه تجربه ، شناخت و بکار گرفتن شناخت و تجربه چیده‌های برای حلکردن خدا نمی بینم . بنا بر این اعتقاد بوجود خدا از نظر علمی واقف است ، یعنی غیر طقی است و بنا بر این خدا نیست . رفتا ملاحظ میکنم که انگلیس بجای افتد اختر خود در در تلسل باطل طبیعت ، با برخورد طقی و نه با احتیاج نسبی به تجربه دست میرسد . اولیاز اگر میخواست در همان راه لاسه و دنبال طقت افتادن که هر دار بجای نمی‌رسد .

حالت بیسیم رتقا چنگیده استدلال کرده‌اند . رتقا نقل قولی از ما آورده‌اند. سخن بر اینکه نحوه برخورد درست به مسئله استالین بیشتر ما چنین است :

"تحلیل احکامات استالین و نشان دادن معاصر و عجایب آنها در نظر گراتسین شرایط تاریخی و نیز شرایط خاص یمنی نقش رهبری [ عامل ذهنی ]"

رتقا این اظهار را نامرست خوانده‌اند چون بگفته ایشان ما شرایط تاریخی و شرایط خاصی را موزی قرار دادیم . بدو میگویم که ما چنین نکرده‌ایم ، در هر تحلیل مشخص باید شرایط تاریخی و نیز شرایط خاصی را در نظر گرفته . در هر جامعه‌ای باید چنین کرد . در هر تحلیلی کلی و جزئی ، عام و خاص هر دو را باید در نظر گرفت . آنها هم بیستای آنست که جزو را موازی کلی قرار دادند یا خاصی را موازی عام گرفتند چنان‌بسه قسمه بر خورد میکنند که گویی ما این ادعا را بقول خودشان " دوالمزم گانت و دکارت را که خیال آتشی ما بریا الجسم و اید فکبسم را در سر دارد " و آنهم " آشکارا " وارد تحلیلی خود کرده‌ایم! گفت است که رتقا یک عبارت ساده و عامیانه هر مارکسیستی از زمین گرفته تا کسی که تازه به القای مارکسیسم آشنا شده است را هم تکرار میکند . آنقدر کمتر

دادند که به دوالمزم رسیدند . برای اینکه دشتام خای به رستی قرار می‌دهم برای دوالمزم آماده داشته‌اند [ کجای این دوالمستی است که کسی بگوید شرایط تاریخی و نیز شرایط خاص را باید در نظر گرفت ، چه کسی گفته است که این شرایط خاص خود معمول تاریخ نیستند . حتی یک آدم که ابدی هم چنین نمیگوید چه رمد به گانت و دکارت !

چطور رتقا چنین چیزی را بها نسبت داده‌اند برای ما روشن نیست ، جزو همیشه تحسین از کل است . آیا این بحثی آنست که اگر کسی بگوید علاوه بر کلیت یک مسئله اجزای آنرا نیز باید در نظر گرفت دوالیست شده است ! ؟ جاودان ما به چنین دوالمستی که تئیسین دوالمستی باشد ، دوالمستی گفتگو بدو نتیجه احکام و تاریخی باید تحلیل مشخصی از شرایط مشخصی ( بخوانید شرایط خاص ) کرد . این شاید رتقا صرفاً تعمیر اشتباه آمیز تقسیم قول ما نیست . باده این اشتباه بر برداشت نامرست و آندوی رتقا از تاریخ قرار دارد .

رتقا میگویند اگر تاریخ به استالین احتیاج داشته باشد شخصی را به همان "سجایا" بدهد میکند . اید! چنین نیست . اولاً تاریخ کسی را بدهد نمیتواند بلکه کسی در نتیجه یک روند و رابطه خود می‌شود ( هوامیت در من آمد ) . ثانیاً چنین خود شده‌ای باید دارای متکثر تاریخی استالین باشد و نه "سجایای" استالین ! اگر همین قبل از آوریل ۱۹۱۷ [ آجر سرخس افشار ] و کشته میشد آنها باز هم جریان انقلاب بیسیم صورتی که واقع شد ، واقع میشد ؟ طبیعی است که چنین نیست . تاریخ که دوتیر بیجانی نیست که سرمتش را گمانی یابری در صفحه بعد

جز آنست که در خارج آن جامعه تنظیم کرده باشند که وقتی به حرکت افتاد کار تمام میشود و یک سلسله نتایج قابل پیش‌بینی میدهد. اگر چنین میرد اگر تره‌های آبیرو را نمی‌توانست و طبق کیمیا مرکزی حزبیه توده‌ها توسط نمی‌جست معلوم نبود چه بر سر انقلابی می‌آید. حکم‌ترین تیول‌کننده در تشخیصی همین مواضع استثنائی دوران پس از انقلاب قوی بود. که هیچ رهبری دیگری بجز گنجی آنرا درک نکرد. همین معشوران چلبوهای «پدیده‌ای از میلونینا پدیده تاریخ» بر مسیر حرکت تاریخ تأثیر گذاشت. بجز گنجی کسی دیگری هم نبود که اثر آنرا بفهمد. تاریخ رهبری دیگری بوجود می‌آورد ولی این رهبر الزاماً همه خصوصیات «سجایای گنجی» را نداشته است. الزاماً در همان زمان پیش‌بینی آمد و پسین دلیل تأثیر عمل او بر خود تاریخ همانانند تأثیر گنجی نبود. فقط به همان نوشته بلخانیف مراجعه کنند تا ببینند چگونه یک واقعه غیر تاریخی (ولی گاهی بر مبنای طبیعت) را از جبهه غل جریان انقلاب یعنی «شعبه مسیر تاریخ» جدا کند.

بلخانیف میگوید: «امکان ظهور اجتماعی شخصیت که خود مولود تشکیلات اجتماعی است در دو روزه را برای تکرار «انقلابات مکتوب» در سر نوشت تاریخی مثل بازی می‌تواند. بی‌الهیستی کوئی یا توده‌گشایی ضروری حالت یا ساختار مزاجی او بود نسبت به جریان نشوونمای صومی فرانسه حالت او بدون تأثیر در جریان سر نوشت فرانسه نبود. و از جنبه تاریخی بوده است که سر نوشت فرانسه میلونینا آنها بود است. البته مرگ میراثی حکایت

یادداشتی از صفحه قبل

۱- اولاً تاریخ گنجی را «پیدا» نمیکند، این گمان محصول تاریخ هستند و در نتیجه یک روند و مناسبات خودمی شوند. بهائیت در می‌آید. «تاریخ چنین خود شدگانی باعث دارای ملکوت تاریخی استالین باشد و نه سجایای استالین. آنها عناصری از مؤلفه استالین هستند و نه شخصیت استالین با همان اخلاق و خلق و خوی. با همان سجایا. بقول بلخانیف: «آنها میتوان گفت که اخلاق و سجایای او بی‌پایه هم درست منعطف بود که مناسبات اجتماعی و جریان اوضاع عمومی آنروز فرانسه جداً متاثر از الزام می‌نمود. آنه خیر. مذهباً رفتار ترجیح میدهند که این احکام عام و مسلم ماتریالیسم را نادیده گرفته و در بند این تصور باشند که تاریخ در گوشه و کنار می‌گردد و شخصی را با همان سجایای استالین پیدا میکند!»

جریان عادی و منظم انقلاب‌ها برآیند بوده ولی ضرورت این فرض به‌ویژه ناشی از جریان‌شو و لغای کلی و اولیای اجتماعی فرانسه نبود، بلکه مربوط به مشخصات خصوصی مزاج ناطق معروف و مربوط به شرایط طبیعی بود که او در تحت تاثیر آن شرایط قرار گرفته بود. نسبت به جریان تشویق‌های کلی فرانسه این مشخصات مزاجی و این شرایط زندگی خصوصی او انتخابی هستند. معدالکلی می‌داند اینج که ترنگ میرابو جریان آینده انقلاب فرانسه را تحت تاثیر قرار داده و از جمله طایفه است که جریان انقلابی را برپا می‌سازد. (نکته‌ها همه جا از ماست، بجز واژه انقلابی)

رفقا چنان بسببوت از شخصیت‌ها مرئوظ می‌کنند که گویی چیزی با هم نقش شخصیت وجود ندارد. نقش شخصیت جدا از تابعیت‌های تکامل جامعه و تاریخ رجوعی ماورا آن وجود از آن وجود ندارد نه اینکه وجود ندارد. رفقا گوشه‌دانه کم توجهی خود به رابطه دیناکی انسان و تاریخ و صرفاً مکانیکی و یله جانیه پنداشن آنرا با شهم کردن ما به دیالکتیک جریان کنند. دیالکتیک را دیالیزم می‌نامند. درحالی که هم این کسب نتیجه‌ی و هم این اشباه اشتباه محض است. کمی بیشتر رویم. رفقا بما ابراد می‌گیرند که چرا گفتیم "در شرایط واحد جیوان سیاست‌های متفاوت انتخاب کرد و صحت و عدم صحت این سیاست‌ها مربوط به تعیین کننده سیاست، یعنی رهبری و عامل آگاه‌س است. شرایط جامعه مجموع واحدی است که میشود آنرا هنگام چنین مقابله‌های بسببوت از دو طرفه معادله بر داشت."

رفقا بما ابراد می‌گیرند که چرا گفتیم در شرایط واحد می‌توان سیاست‌های متفاوت انتخاب کرد. صحیح‌تر است که مبدأ رفقا به تنها چیزی که توجه نکرد باشد به طبقه و این جمله است. بلی رفقا در شرایط واحد در یک جامعه واحد و پرولتاریا یک سیاست را انتخاب میکنند، پرولتاریا یکی و غرده پرولتاریا ده تا و پرولتاریای گمراه هزارتا . . . . جامعه یک جامعه واحد است. تعیین کننده این سیاست‌ها بر حسب آگاهی خود، بر حسب آید تولوزی خود (که البته و صد البته مربوط به موضع طبقاتی اوست) سیاست خاص‌س انتخاب میکند این سیاست‌ها با هم متعلقند ولی جامعه یک جامعه واحد است. پس که جامعه واحد یک چیز آدم و یله آینه، یک حزب و یک آید تولوزی نمی‌آفریند. در یک جامعه واحد ملت‌های از آید تولوزی‌های متفاوت وجود دارد. هر یک از اینها در قبال هر مسئله‌ای خاص و در قبال انقلاب و سیاست خاص خود را دارند. این "کمانداری" که رفقا آینه ریه آن اشاره میکنند تا تر اند او نیست. تاریخ بر کرسی "ملت‌فالیسی" نشسته است. همه محکومین حکم اژی و در یک درجه از تکامل تاریخی نیستیم. حتی

آنهايي هم که در عهده درجه تکامل تاريخي حتمي در يك موضع تاريخي مستقيم، برولنداري و پيروايتي هر دو محصول مرحله تکامل تاريخي سرمايه داري هستند ولي هر دو مسلك موضع ندادند، يك سياست ندادند، ترهه‌هاي بيبياني مستمت که گماند از تاريخ آنها را اند هم بریده باشند و پرتاب کرده باشند. ما گفته‌ام و صدها بار ديگر هم ميگويم که در ارتباط واحد ميتوان سياست‌هاي مختلف اتخاذ کرد و بلافاصله بعد از آن گفته‌ام و باز هم ميگويم که اين سياست مربوط به رهبري و عامل آگاهي [ که البته مربوط به ايدئولوژي ] مربوط به موضع طبقاتي ] که خوب تاريخي است ] مي باشد. حال اگر واقعيتاً مربوط به ما گماند از او ندمه دادم خود دانستند. اگر اينرا درالهيتم مي گماند که ما تامل آگاهي را مقابل تاريخ گذاشته‌ايم خود دانستند. خود دانستند يا آنهمه توضيحات بعد ي در باره بگيب مستطيل و دایره واقعيته انتزاع و رابطه جبر و اختيار ] تنها چيزي که صفا ميگويم اينست که رفته مستعدند تاريخ انسان را آلوده و با افتقار ميکنيم و انسان تاريخي را و اثر اين درآنسيم است بايد گفت رفا در اين مفرقه ديالکتیکه را با دوآليم انتخاب کردمانند. رفته از ديالکتیکه فاصله بسيار گرفته‌اند.

کتابه سخن آنکه رفا در حقيقت، بيخش خود را با ذکر شعر گدائي سعدي؛

گر چه تضر از گمان همي گذرد / از گمانده از بيسته اصل خسران!

نشان داده‌ايد. و ما براي اينکه نشان دهيم که اين بيخش و اين شعر شما از کجا نشأت گرفته است، دو بيت مقدم همين شعر را تيز در کنار بيت شعري آوريم:

گر گزیدت رسته ز خيلق مریج / که نه راحت رسد ز خيلق نه رنج

از خدا (تاريخ ۴) دان خلافت دشمن بود دست / که دل جسر دو در تصرف اوست

گر چه تیر از گمان همي گذرد / از گمانده از بيسته اصل خسران!

اثر اين فلسفه و تقاضا بجای سخن بيخش در اين مفرقه شما را به انگلوس و اشارات يسه ها بمارنه احاله مده هم جا بيبيته تفاوت ماترياليسم مکتونکي و ديالکتیکي از کجاست تبا بکجا. تفاوت از اين نلسک شناخت:

ز چرخ (تاريخ ۲) آمد همه چيزي نوشته / توتت يا روان ما مرسته

پوشه جاپردان ديگر نگسرد / برنج و گوتش از ما بر شرد

با فلسفه ماکس؛

\* فلسفه تاکنون جهان را تبديل کرده‌اند، سخن اما بر سر نغير آست.

ما در اینجا از پاره‌اي از احکامی که رفته داده‌اند بطور صريح ميگويم، نه بخاطر آنکه کم اهميته هستند بلکه بخاطر آنکه مورد در تمام جهات متضاد اختلاف مع ميکند. از آن جمله است فلسفه پند و ناسا غنتمو طرقة ايجنا غنتمو طرقة و شناختناطس. در سطح شناخت از نقطه نظر ماترياليسم ديالکتیک چنين چيزهاي حسيب و فرسي زياده ندارد. شناخت

«عاطفی» که اصولاً تناقضی در لفظ است، شناخت نیست و احساس است تصور است، مگر برای ایده‌آلیست‌هایی که برای ایده‌آلیت لائل هستند، رفاقا تا حدی نباید چنین فاشیست‌ها فاشیست می‌کنند مگر اینکه تا آگاهانه تقسیم بندی‌های ایده‌آلیستی را پذیرفته باشند. اما در مورد شناخت منطقی نیز باید بگوییم چنین چیزی وجود ندارد شناخت یک نوعیست نیست و آنچه شناخت دیالکتیکی است، دیالکتیک با گفتار اهمیت روابط حلالی اجزای یک پدیده‌های دیگر برای همیشه «منطق» را که از سطح رابطه‌های صرفی تراش می‌برد طرد کرد. طبیعتاً در اینجا نیز ما به پیش‌کنشیدن تقسیم بندی‌های ما قبل ماتریالیسم دیالکتیک و یکجانبه بودن روابط پدیده‌ها و تبدیل چیز دیالکتیکی به گفتمانی بودن مکانیکی که در بالا به آن برده‌ایم لغزش خود را در موارد مکرر بجانب ماتریالیسم مکانیکی نشان می‌دهد. در همین رابطه خالهای دیگری نیز هست که یا تنها خواهیم پرداخت، و اما ایراد دیگر رفاقا بما در معارج مثل قول، استمسک که ما چرا گفتیم که میتوان شرایط جامعه را بسپولت از دو طرف معادله برداشت. رفاقا اینرا بونیم ایده‌آلیستی نامیده‌اند. ما می‌گوییم حتی از اینهم چیزی است. با این تفاوت که ما چنین چیزی گفتیم؛ رفاقا یک عبارت و دو حکم تعیین کننده را که ما نوشته بودیم بسپولت از الماده گرفته‌اند؛ ولی کلام خود در همانجاست. ما گفتیم «شرایط جامعه مجموعه واحدی است که میشود آنرا هنگام تعیین مقایسه‌ای (یعنی ملاحظه سیاست‌های مختلف) بسپولت از دو طرف معادله برداشت» تفاوت آنچه ما گفتیم و آنچه رفاقا از ما نقل کرده‌اند (و حتی هنگام حذف عبارت چند نقطه نیز جای آن نگذاشته‌اند!) از زمین تا آسمان است. ما گفتیم شرایط جامعه مجموعه واحدی است. کادر جنگا مقایسه‌ای و سیاسی مختلفه - یعنی برای اینکه در شرایط واحد جامعه‌ای عامی نتیجه دو سیاست مختلفه را همبندیم - میتوانیم آنرا بسپولت از دو طرف معادله برداریم. یعنی در شرایط واحد سیاست خرد و پیروزی منجر به شکست انقلاب میشود. سیاست پروتاریا منجر به پیروزی انقلاب میشود. پیروزی در مقایسه با شکست - در شرایط واحد یک جامعه - نتیجه چیست؟ گناه شکست یا پیروزی بعهد و کیست؟ اگر شرایط واحد بوده است، کیس بوده است و همین شکست یا پیروزی در نتیجه افتخار این با آن سیاست بوده است. یعنی شرایط جامعه که در هر دو مورد یکی بوده است را نمیتوانیم مقایسه کنیم. ما از نقطه‌ای میخوایم شروع به حرکت کنیم یک راهنا را می‌پوشیم یا پیش‌پا می‌گذاریم که انتهای آن بزنگاه است و دیگری راهی که ما را به مقصد می‌رساند. در این شرایط واحد اگر ما به بزنگاه یا به مقصد برسیم عیب یا حسن از نقطه شروع نیست. سیاست ما است که از همین نقطه واحد ما را میتواند به دو مسیر بکشاند. اگر به بزنگاه اختاریم راههای اول می‌شوند بگوید تا رسیدن از نقطه شروع بود. در حالت دوم هم همین نقطه شروع وجود داشت و ما به مقصد رسیدیم. بنا بر این در حالت مقایسه میتوانیم بگوییم تعیین کننده سرلشت ما و مسیری بوده سیاست

بوده که اتفاق کرده ایم . یعنی نقطه شروع را در حالت تعادل بر داشته ایم . این نه بمعنای آنست که نقطه شروعی وجود نداشته است ، و نه بمعنای آنست که راهها از یک تزه دیگر وارد شده است ؛ این روش بحث را که بمنظور تسهیل در فهم یک مطلب انجام میشود تا رسیدن به پیچیده به ساده میگویند و نه ساده پنداشتن پیچیده و نه تبدیلن عامل مادی تاریخ . ولی رتقا این حکم به عیبی ما را ، با حذف عباراتی که شرایط آنرا بیان میداشت و تبدیل به جمله ای کرده اند که تازه سبقت مونیزم ایدئالیستی بر آن دادند کلی لطفه است ؛ این جمله مرمع از ما که نیست هیچ ، البته صرفاً برت هم هست ، خدا بدو مونیزم ایدئالیستی را بیاموزد ، مارکس هم چنین ایدئالیستی بود چرن میگوید :

"برسه تولید شرط جادائی موجودیث انسانی است که بوسیله طبیعت تسهیل شده و بنا بر این مستقل از هر مرحله اجتماعی موجودیت است با بهتر بگویم مشترک در هر یک از این مراحل است" (سرمایه جلد ۱ صحنه ۱۸۴ ، تاکیده ها از ماسک )

یعنی چیزی که مشترک در همه مراحل بود مستقل از همه آنهاست و بالعکس . این را در برابری ناکتور کردن میخوانند . اگر رتقا ما بماند آنرا مونیزم ایدئالیستی بنامند خود دانست ولی دیگر نباید خود را مارکسیست بنامند .

دیدیم که رتقا چگونه ما را دو ابتدا ختمیم به دو الجسم و نفی مونیزسم ماتریالیستی کردند و چگونه همین را تیزتر ما گرفتند و مقام مونیزسم ایدئالیستی را بعد دادند . با اینهمه ما میگوئیم گناه آنهاست ، چون ما آن تضاد را که از نوشته ما کرده اند و با آن نوع نظر قولی هائی نگذاریتد ما آورد ما و مونیزسم ایدئالیستی هم از سر ما تباد است .

اما چنین نمود و چنین نیز نخواهد بود . ما نشان دادیم که تحلیل رتقا در این نوشته به ماتریالیسم مکانیکی چگونه موجب میشود که تحلیل دیالکتیکی را گسه طبعاً نراتر از تحلیل مکانیکی میزد بمتزبان چیزی خارج از کلمه ماده و لهذا ایدئالیسم تصور کنند ؛ این البته بی سابقه نیست . همیشه و دم امروز ، مکانیست ها دیالکتیسیین ها را به همین جرم ختم کرده اند . البته ما قصد نداریم که رتقا را مکانیست بخوانیم در من حال کسمتقیریم آنها

در این تحلیل خود از آن مواضع حرکت کرده اند و با به آن مواضع گفته اند . از ایضا عجیبتر و گریاثر ایدئالیستی است که رتقا به ما گفته اند که گویا مسئله به فرضیه عامل ها هستیم ؛ فقط نقل قولی از ما آورد اند که طی آن گفته ایم هزاران هزار عامل در امر تقسیم رهبری ( یعنی چه فردی رهبر شود ) یک جامعه دخالت میکنند . و این بنظر رتقا نگاه گیره ایست و نشانه نفی عامل اقتصادی است ؛ نشانه میاری (؟) قرار دادن عوامل مختلف است و غیره . ما البته چنین گفته ایم ولی این اتفاق به فرضیه عامل ها نیست ؛ و هر گفته ای نیز بجز این مارکسیستی نیست . رتقا جای پیچشی مو ، مو را دیده اند . به کسمه

عواملی در نوشته ما بر غریب گردانند و ناگهان بقوله خودشان چنان چیزی بافتند که "جای شکر" دیگر در احتاد ما به "فرقیه عاملی ها" یاتی نگذاشته است. ما گفتیم "شرایط جامعه ( یعنی شرایط اقتصادی داخلی ) بمسائل اقتصادی - اجتماعی و اتفاقات و باضافه خصوصیات فردی و باضافه حوادث بین المللی . . . و هزاران هزار عامل دیگر . . . در اینکه چه فرد واحدی رهبری را از این مجموعه بدست بگیرد دخالت دارد ".<sup>۱</sup> ما حتی از این نیز بیشتر میرویم . ما "تکوین عوامل بسیار متعدد و نه تنها در تعین رهبریه بلکه در مسیر حرکت جامعه دخالت دارند . و این حتماً بشکل و زمان بسیار عجیب تر میروند، ولی اگر چنین چیزی رویه - گمراهکننده چنین حد می بردند - بدلیل آنست که رفا از مافوق لیسم تاریخی دیدی اتمصاراً مکانیکی دارند . رفا تصور میکنند که چون صد چیز تنها به عامل اقتصادی تاویل میشود ، هتا براین در حرکت جامعه قتل يك عامل دخالت دارد . اجازه دهیم قدری توضیح دهیم .

يك بذر در زمین تبدیل به يك درخت میشود . شاخه دارد ، برگ دارد ، گل دارد ، میوه و ریشه دارد . شاخه همان بذر نیست ، برگ هم بذر نیست . چیزی که روی سر انسان شاخه می افتد بذر نیست ، شاخه و برگ و گل است . پس اگر کسی بگوید: چیزهای (عوامل) ، (متنظری در میزان سایه‌ای که يك درخت می اندازد دخالت دارد ، آیا گنده او دلیل انگار تاویل شاخه و برگ و گل یا منشاء آنها از بذر است ؟ یا این سخن انگلیسیه کنید ؟

" . . . بنا بر درك ماتریالیستی تاریخ ، عنصر تعیین کننده تبیاهی ( تاکید همه جا از انگلیس ) در تاریخ ، تولید و تجزیه ، زندگی واقعی است نه مارکس و نه من هرگز چیزی بحث از این نگفتیم . بنا براین اگر کسی آنرا تحریف کند و بگوید که عناصر اقتصادی و تبیاهی عامل تعیین کننده است ، در این تشریح ما را تبدیل به يك عمارت بی معنی ، بی‌موردی و انتزاعی گردانست ."

دسیس اده میدجن :

" وضع اقتصادی پایه‌ایست و ولی عناصر مختلف روینا - شکل های سیاسی مبارزه ملیاتی و نتایج آن یعنی : نهادهائی که توسط طبقات پیروز بعد از يك جنبش موفق و غیره بنا میشود ، مشکلاتی اقتصادی و حتی انعکاس تمام این مبارزات بالقول در مسیر حرکت داشته گامان و نظریه‌های سیاسی ، اقتصادی ، فلسفی ، نظریات و فلسفی و انگتاف بیشتر آنها به سیستم های جزئی - نیز اثر خود را بر مسیر مبارزات تاریخی باقی میکند آرند و در بسیاری موارد در تعیین شکل آنها تقریباً را ایضا میکنند ."

تا حد تا توضیح اضافی از جانب ما دیگر نیاید ضروری باشد . ولی چون بقرات به این دیده مکانیکی رفا بر شرد گرد باید مجبور هستیم که در اینجا قدری بیشتر بگفتیم . ما نمی‌توانیم با رفا در این زمینه نزاع بکنیم بسیاری از مسائل و نکات دیگر خود بخود جل میروند .



انگلس میگوید اگر کسی بگوید که عامل اقتصادی تنها عامل [ و در تنها هم خدای می کشد ] تعیین کننده است ، نظریه ما را تحریف کرده است . او میگوید علاوه بر ( باخفازه ) عامل اقتصادی ، عوامل روحانی بیشماری - و حتی انگلس ، این عوامل در لفظ ، یعنی ایده ها - اثر خود بر سایر مایوزات تاریخی نهائی میگذارند . از اینهم بیشتر ، او میگوید " در بسیاری موارد این عوامل روحانی در تعیین شکل مایوزات تاریخی نقش غالب را ایفا میکنند ." .  
 تنها رفا انگلس را معتقد به "تقریب عامل" . خا نباید کم داد کند ، هرکس اکنون باینه توجه کرده باشند که دید خود رفا از عامل اقتصادی درست آتیجی است که انگلس آنرا بقی میگفت و تحریف نگاراج خود میخواند . انگلس و مارکس و هر دو بالکسین دیگری معتقدند که هزاران هزار عامل در سخن مایوزات تاریخی ، در حرکت جامعه تاثیر میگذارند و بجز این نمیتواند باشد .

ولی بیخیم " نرلیه عامل ها " آتیجی که در عین حال مارکسیت ها با آن مخالفتند و رفا آنرا با توست ما و نیز رهنمود انگلس اشتباه کرد مانند چیست ؟ معتقدین به این تقریبه تنها عوامل تصدرا بطور قویترین از عامل اقتصادی نمیدانند و در یک را فی حد ذاته مستقل می بدانند . مثلا آنها معتقد نیستند که ایده ها خود محصول سیر تکاملی جامعه در طول تاریخ و شکل حرکت ماده هستند . آنها خیالی میکنند ایده ها و مثلا خداوند در سر انسانها وارد میکند و از بطن جامعه گلشنه با حال در نیامده است . البته عسر مارکسیت میدی میدانند که ماده مقدم بر شعور است و شعور نوبی تکامل ماده است ولی انگلس دقیقاً بخاطر اینکه این امر بصورت مکانیکی عمیرتشد ، و طاق فکر سنگی از پشت بام انسان گفته تصور که در اثر عامل اقتصادی بردهاست تا کند ، میگفت که عنصر تعیین کننده شیوه تولید است و نه تنها عامل . زیر هر دو کلمه را نیز خط میگذرد تا تاکید ضروری بشود . انگلس ادا این میدهد :

این عناصر همه روی یکدیگر اثر میگذارند و از میان این انبوه بی پایان تضادات ( یعنی اشیا و حوادثی که ارتباط درونی آنها آنقدر بعید و با اشتهاشان چنان غیر ممکنست که میتوانیم آنها را غیر موجود یا قابل چشم پوشی بدانیم ) ، حرکت اقتصادی بالاخره ضرورت خود را اشیا میکند . و اثر جز این می بود بکار گرافسن این تئوری در هر دورانی از تاریخ آشکار از حل یک مسأله درجه یک می نمود " و سپس میگوید :

" مشکل خواهد بود بدین ترتیب استحق تصور شویم هر بهائی اقتصادیات سعی در تشریح ( ضرورت ) وجود هر ایالت گویند آلمان در گذشته و حال بکنیم " .  
 و بالاخره میگوید :

\* در اینکه جوانان گاهی بعضی از حد لازم روی جنبه اقتصادی تکیه میکنند و

مارکس و من تا حدی مقصریم ، ما مجبور بودیم که بر این اصل تعدد در مقابل عدولان ما که آنها انکار میکردند تاکید کنیم ؛ و همیشه وقت و محل و فرصت آنرا نداشته‌ایم که بروی عناصر دیگری که در این قلم و انفعالات درگیر هستند توجه شایسته‌ای را مبذول داریم . ولی وقتی که زمان عمری یک قسمت تاریخ ، یعنی موقع بکار بردن عمل آنها فرا رسید ، مسئله چیز دیگری بود و هیچ خطایش مجاز نبود . \* تصور میکنم قضیه بعد کافئ روشن شده باشد . و این حکم که ما تولید - اقتصاد - رابطه دانستیم که هزاران عامل مختلف را که همه در کار ساختن و حرکت جامعه هستند بویچود می آورد پادری روشن شده باشد . و نیز روشن شده باشد که وقتا در نوشته خود چه درک مکتبکی میبسی از تولید و اقتصاد بمقتوان کنیم عامل داشته‌اند و بی جهت تا - و در حقیقت بر خورد دیالکتیکی مارکسیستی را - شهم به دوکلمس و چانه‌داری از "نرسته عاملها و تجربه کرده‌اند .

بی خاصیت نمی دانیم که در حقیقت از این نامه انگلس به بلوخ نقل قول دیگری در رابطه با یک انتخاب دیگر رفتار ماوریم . این نقل قول قدری طولانی خواهد بود . ولی توجه رفتار ما به یکایک جملات و واژه‌هایی که انگلس بکار برده است جلب میکنم :

"روح اینکه تاریخ بطریق ساخته میشود که نتیجه نهائی همیشه از بر خیزود

قراردادهای آماد بسیار پدیدار میشود - اراده‌هایی که هر یک نتیجه خود توسط

تعداد زیادی از شرایط مشخص زندگی بوجود آمده‌اند . بنا براین تئوریهای

مختلط پیشماره ، سلسله‌های لایتنامی تئوریهای شوازی وجود دارند که باعث پدیدار

تدریج یک نتیجه - یعنی واقع تاریخی - میشوند . این خود میتواند بصورت محصول

تئوری که در جمع نا آگاهانه و غیر ارادی عمل میکند ، شناخته شود زیرا که هر اراده

ای توسط اراده‌های دیگر متوقف میشود . و آنچه پدیدار میگردد ، چیزی نیست که کسی

در طلب و انتظارش نبود . از این رو تاریخ تا کنون به‌لریق یک پروسه طبیعی بعضی

رکته است و اساسا تابع ضرایب توانین حرکت است . ولی از این حقیقت که اراده‌های

افراد - که هر یک از آنها آنجیزی را میخواهد که ساختند و شرایط خارجی

و نیچا اقتصادی ( که شرایط مشخص خود او با شرایط جامعه بطور کلی ) او را

مجبور به خواستنش میکند - چیزی را که میخواهند بدست نی آورند ، بلکه در سبک

موسس جمعی ، در یک نتیجه مشترک مدغم میشوند ، تیباید نتیجه گرفت که اینسین

اراده‌های افراد در حکم صف میباشند . بر تکیه هر یک در نتیجه حاصله سهمی

دارد و بدین نسبت نیز در آن مشرک و سهم است . " ( تاکید ها از ماست )

آیا وقتا هنوز هم بهمان گفتار های سابق خود معتقدند و چنان تصور میکنند که اراده و

با قول وقتا "سجایای" رهبر در حکم مبار است یعنی رهبر هر چه بود می تواند نقش "تأطیع و شعیب" کننده " داشته باشد. مناسبانه این برداشت رفتار با خصوم در آنجا که رهبر را به چاقویی شبیه میکند که اگر بدرت نغورد میتوان آنرا دور انداخت. . . . بگلی از شاه همراه ماتریالیسم دیالکتیک نامه گرفته است. "تخصیص تک غلطی و مکانیستی است. اثر همیسن رهبر را بر جامعه و تغییر جامعه در نظر نمیگیرد. [ چون معتقد است فقط عامل اقتصادی چنین تاثیری را دارد ] و با تمام نقل قول نقلی کند، بالا از انگس آوردم در تناقض است، البته ما وقتی در لایه سئو نوشته وقتا جستجو میکنم در اینجا و آنجا جملاتی نیز می یابیم که نفس نطمه درست هستند، مانند آنجا که میگویند: " ما میدانیم که عامل آگاهی نقش تعیین کننده دارد " و چند جمله نظر آن. ولی مناسبانه این جملات در استدلال رفتار کوچترین تئوری نگاشته اند. جملات مستقل و درست هستند که در اینجا و آنجا آورده شد مانند ولی بلافاصله بعد از آن همان سیستم مکانیکی قبل بر نوشته حکومت میکند. یعنی این جملات هیچگونه ربطی به سیستم حقیقی بر خورد وقتا ندارد. و باز هر بگویم به جملاتی نظیر " این ضرورت ناممکن است که یک رهبر تربیت و انتخاب کرده است. " یا چنین احکامی تمام آنچه را که انگس نوشته پس پایان تضادها: عوامل خارجی، شخصی و غیره میخوانند بگلی نفس میکنند و چنین وانمود میکنند که ملا ضرورت جامعه است که استالین " خشن و بزرگوار و بی توجه به توده و . . . باشد و هیچ رهبری هم که کار استالین را کند وجود نداشته. " اگر اشکال استدلال رفتار به همینجا ختم میشد. ما میگویم رفتار صرفا بر دایره مکانیستی از ماتریالیسم دارند. ولی اشکال زمانی بیشتر میشود که وقتا حتی در سیستم حقیقی خود تئوری بگس نیستند و دایره احکام قد و تقصی می دهند بگلی دو مورد اشاره میکنم:

وقتا پس از آنکه بحث ضروری در این مورد میدهند که این در حقیقت تئوریات جامعه است که بصورت نقش رهبر بها نمودار میشود. اینجا میرسد که " استالین حزب و دولت شوروی را در جریان جنگ دوم جهانی خوب رهبری میکند، البته مانعی ندارد که ما هم یک زند و باد نثارش کنیم ولی ضرورت جامعه است که یک رهبر مشخص برای یک کار مشخص تربیت و انتخاب کرده است. " ما فعلا از دید مکانیستی همین عبارت مرعظن میکنیم ولی بلافاصله از وقتا میبرسیم که چرا هنگامیکه مسئله " بد رهبری کردن، دوری از توده ها و در غلبیدن به متجارب سوریستوسم " مطرح است یک برده باد نثارش نکنیم؟ اینکه دیگر نهایت بر خورد غیر طوسی است که برای خوبی هایش زنده باد بگوئیم و بدبهاش را بگردن جامعه و بیولتاریا و ضرورت تاریخ بیندازیم! آیا ما بر خورد طوسی میخواهیم بکنیم یا بر خورد عاطفی؟

یک تناقض دیگر. وقتا در یکجا میگویند:

" اگر تاریخ به استعداد و لیاقت و غیره نیاز داشته باشد خیلی بسادگی میتواند از گوشه و کنار جامعه افراد مورد نیاز خود را پیدا کند. " چنین نیست ولی فرض کنیم چنین است،

ولی وقتی رفا به سئوگ جانیشینی استالین میرسد انواع و اقسام دلائل شکنجی آورد می‌آورد که هیچکس دیگری بجز استالین برای رهبری حزب وجود ندارد. داشت رفا می‌گفتند "والتیمت این است که چه در آن زمان [ زمان بیماری کمنین ] وجه سال ها بعد و تا زمانی که استالین زنده بود هیچکس دیگری بجز او نتوانست به رهبری حزب و دولت برسد" اما حجتا تا استالین زنده بود هیچکس دیگری را تاریخ نمی‌توانست پیدا کند. ولی بلافاصله می‌خوانیم "اگر استالین هم مثلا در یک حادثه رانندگی کشته میشد و کجا جامعه شوروی قادر بود که استالین دیگری ... پیدا کند ... ؟" از ادعای جامعه شوروی در گرو حادثه رانندگی و مرگ استالین گزار داده میشود. اگر تصادف تعریف می‌گردد هیچکس دیگری نمیتوانست بخوبی استالین پیدا شود. اگر تصادف رانندگی میشد بلافاصله کسی با صحن "سبایای" استالین پیدا میشد!

این ناپیگیری رفا جتان آشکار است که ما این قسمت را نوشته رفا را می‌چیز شدیم که چندین بار فراتر گدیم پیدا آری بد تهیه باشیم. ولی متاسفانه باید گفت برخیزد مکاتبتی رفا و ناپیگیریشان در سیستم منطقی خود باعث اینهمه جنابقتی شده است. اما در مورد تروتمسکی ما ترمضای تروتمسکی را حد تا ... و از بقدم نظر اشتیاقات اصلی در ساختن سوسیالیسم در کنار استالین می‌گذازم. سهل است. ما تروتمسکی را حتی از این بقله نادر خطرناکتر میدانیم چون معتقدیم اجازه با او حتی نتوانست در برابر باشد. ولی در حال حاضر تعریف تاریخ هم دشمنی داریم. رفا سؤالی در مورد تروتمسکی نوشتند که گویا برداری از نوشته کسی است که قائل او بود یعنی استالین. رفا لندن را کنار گذاشتند و به نیتصای استالین اشتیاد میکنند. حتی از استالین هرگز کمتر می‌روند و امکانی میدهند که معلوم نیست از کیا ویرجه مبتغی آورده‌اند. از این جگه اند:

"انگاز اینک تروتمسکی رهبر حزب و دولت شوروی بود و چون نه داشته است"

"بسیار چون امکان به رهبری رسیدن او در هیچ دوره‌ای از تاریخ شوروی حتی قابل تصور

هم نیست" اجازه تروتمسکی در دوران ایونسکین هم که تنها رهبر تیزتر بلکه جای ویژه‌ای

هم نداشته‌اند زمان حیات لنین و کشی تجمعی بسیار شدیدی نسبت به لنین داشته."

"همواره در لحظات تصمیم گیریهای حساس کار را عراب می‌کرد."

"همواره با اقتضای خلق بد میشد."

تمام این احکام چه پیشه مطلق تاریخند. و اینها نه تروتمسکیها ده امر بالیستها و نه روزبیزویتها ها می‌گویند. خلاف اینها را لنین می‌گوید. خلاف اینها را همان کسی که کتابی را لنین شاهکار می‌نامید ... جان رید ... می‌گوید. خلاف اینها را تاریخ می‌گوید. لنین در ده بار از خود خواص و خود پسندی خود را می تروتمسکی می‌گوید این بشر تنها "تفترتجمعی" است؟ جان رید و لنین تروتمسکی را مصاران انانلا بد گفته‌اند. بنظر شما این نشانده همواره کار را چه می‌کرد؟

تاریخ او را فراموش کرده ارتش سرخ و شکست دهنده ارتزهای امپریالیستی مه‌اند . بنظر شما؟

\* همواره با انتضاح خلق بد مید \* ؟!

بیش از نیمی از کشتارهای استالین بجرم ترولسکیست بودن شهبین انجام شد و وی مبدئا  
عنا معقدید - ته تنها در دوران اپوزسیون رهبر نبود ، جای ویژه‌ای هم نداشت \* ؟!

شوک عمده احزاب متزلزل در انقلاب کبیر کنار گذاشتن لنین ترولسکی از دولتی بود . معنای این  
بتشرشما اینست که "امکان رهبری وجود نداشت" ؟ [بجز ارهاستالین هم طفرنرسد کترولسکی کارهای

بست ؟ - فقط ؟ شد بیستق با نرها ترولسکی بمعنای آن نیست که مانند استالین چنان تاریخ را با بد  
تحریف کنیم که حتی برای او نقشی در انقلاب کبیر هم قابل تشویع ، چنین بر خوردی تنها  
غیر طلعی و غیر مدققانه است ، تراژیک هم است . تنها استالین که قدرت مطلقه تئوریک بنا  
ترولسکی را ندارد مجبوره جعل تاریخ میشود ، مجبوره به اختراع او از شوروی میخورد و مجبور  
به گفتن او با غر میشود . شما و ما و هر کز نیست دیگری که ابزار استدلالش تیر تست ته  
تدبا نباید چنین بر خورد کند بلکه باید استالین را بخاطر توهمین که با جعل تاریخ بسه  
بشریت میکند سرزنش کند . شما بگذار دیگر نوشته جان ریچ را بخوانید و ببینید که شخصی  
که همراه با لنین در واس انقلاب میدرخشید ( آزی در آتیمان میدرخشید ) چه کسی بجز  
ترولسکی بود ، بخوانید که چگونه هنگام سخنرانی های ترولسکی کتاره شرایطان سراسری  
روسیه به درست در روزهای انقلاب - از دیده و سرور و هلبله به لوزه در بی آید . مهمم  
اینست که ابتدا را بد انیم ، مشخص بدیم و ببیند با برداشت های انحرافی او مخالفت  
کنیم . ته اینکه ثابت کنیم که او از بد و جوکد حرامزاده بوده است . ما الان جماع استالین  
پلای سرمان نیست که بجرم "ترولسکیست بودن" سر به نیست شویم . ما میتوانیم از نابامسی  
که متعلق به هیچک از طرفین نیست ، از نابامسی که سر بد بق خصوصیت جملتن است استفاده کنیم  
و نه اینکه مانند استالین ادمانانه برادیمتان را دلیل جرم شهبین بشماریم ؟ جملیات استالین  
را دلیل محکومیت ترولسکی بد انیم . ما ترولسکی و هر فرد دیگری را شناسایی میکنیم ، انگار  
نقش و خصوصیات فردی آنها را مورد مطالعه قرار میدیم و بعد حکم میدهم . حکم ما این  
است و حکم هر مارکسیستی همین است .

سر انجام ، فقط در مورد ترولسکی میفرسند :

"ما همیشه آنها را با میخوان حتی برای یک لحظه فکر کرد که امکان رهبری ترولسکیست  
بر حزب و دولت شوروی ولو در یک حد و ده زمانی کوتاه جم که باشد وجود داشته است؟  
بد نظر ما فقط به شرطی ممکن است چنین شعوری کرد که تاریخ انقلاب کبیر را تعابشنامه  
لرض کنیم ."

آری ما آنرا تعابشنامه ای لرض میکنیم ، با شرکت خوده جای میجویی و پالارد انی درختان ،

تعابشنامه ای که البیح انقلاب سوسیالیستی موفق را آغاز کرد ، تعابشنامه ای که در هر بودهای

ده ها هزار کشته داد . نماینده ای گسه هر سبزش را با خون نوشته اند . نماینده ترانژیک که کارگردان بعدی آن به مرت صحنه باشکوهش نگاه نداشت و همه را با خون بانگانش آلوده کرد . شکوهش نماینده های بود و دیگر نبود .  
و ما حق نداریم پرسشهای این "نمایشنامه" را که پشت سر هر کدام مملوینها خلق و هزاران کشته ایستادند ، با یک چرخش تک تعویض کنیم .  
ایرادات دیگر :

رفقا بما نسبت داده اند که ما در تحلیل شرایط شوروی و بعد ایشروزیونیسم یک دوره ای در مقابل خود گذاشته ایم یعنی بر اینکه با در نظر گرفتن وضع امروز شوروی ما باید بگوئیم که رهبری بد بوده است یا سوسیالیسم . حد الان انتظار ما از رفقای انقلابی خود اینست که بعد چیزی نسبت ندهند که مانگشته ایم . رفا حتی آوردن نازل قوی از ما را ضروری ندانند و با تغییر عده ای در نوشته ما چنین اتهامی را بما زده اند . وقتا ما هورگر چنین گفتیم :

شما چه ما اتهام بریزید . ما چه گفتیم ؟ ما گفته ایم :

" اگر ابتدا (اشتیاقات رهبری ) عوامل عده نیستند ، اگر علل غیر قابل اجتناب عامل عده بودن باشد ، پس باید بگوئیم که راهی بجز شکست ساختمان سوسیالیسم در شوروی و کسوف دیگر نبوده است ،"

ما از رفا صبریم که چرا تا این حد بدعتی کردماند و گفته ما را بخوبی که خود نکسر کرده اند . مر آورده اند اما گفتیم اگر بنظر رفا اشتیاقات غیر قابل اجتناب بوده اند بنا بر این باید گفت راهی بجز شکست ساختمان سوسیالیسم در شوروی وجود نداشته بمعنی

شوروی آماده سوسیالیستی شدن نبوده و نه اینکه این معنای بدی سوسیالیسم است [ ما حتی ممکن کاری هم کرده ایم و یلانامه بعد از آن جمله گفتیم " و اگر ( این اشتیاقات

قابل اجتناب بود ، نگاه عدم اجتناب بعیده چیست ؟ آیا بجز رهبری و بجز سیاست های اتخاذ شده از طرف رهبری ، شقی دیگری هم وجود دارد ؟ " . عجیب است که رفا بجای اینکه به سوال دقیق جواب دهند ، بهمان نسبتی خلاف واقع میدهند و یلانامه هم ثابت میکنند که این " گفته " همان فریبه گذاری عامل سیاست ، ایدئولوژی است و . . . ! ( این روزها رفا شایان انتقاد بسیار جدی است .

عجیب تر اینکه خود وقتا بالاخره پس از جواب دادن به دو راهی که خود ساخته اند و تا ، و انتساب ده ها صفت نادرست به چنین موجودات خیالی ، یلانامه خود باین نتیجه میرسند که " البته ما هم این حرفه را قبول داریم که عامل انحراف در حزب کمونیست شوروی و تسلیم بیولتاریا در مقابل نهاده گان بورژوازی در داخل حزب ، نقش رهبری است " ( [۱] ) بنا بر کنید مشکل است بتوان جملات شد و نهضت شما را در کنار دم قرار داد و ما همیشه منتقدی از آن ساخت . ما بیک سوال ساده از رفا میگوئیم و صد بار دیگر هم تا جواب بعیده هام تکرار

میکنیم و آن اینست که با در نظر گرفتن همه نکاتی که شما ذکر کرده‌اید، شرایط جامعه و خواست تاریخ حرکت داده، عامل اقتصاد (که همه بیک چیز تاویل میشوند، و هیچ کسی هم منکر آن نیست) یا در نظر گرفتن همه اینها، تنها وقتا که رهبری را عامل انحراف و عامل تسلیم برولتاریا شمرده‌اید، بهای هم رهبر همین رهبری و آموزشگر برولتاریا می‌شاید؟  
 آموزشگری که عامل انحراف و تسلیم برولتاریا شد؟! اینجا از نوشته رفتست. مال ما و هیچ سوسیالیست "راستی" هم نیست. ما نیز دقیقاً زیر حکم وقتا را اضا می‌کنیم. ما نیز در جامعه مشهور و رهبری را از عوامل اساسی انحراف و تسلیم برولتاریا می‌دانیم و از این رو این نوشته را از این رو آنرا می‌کنیم. دستاوردشای همین رهبری و این نمی‌کنیم ولی این دستاوردها هر چه بوده باشد در مقابل "انحراف و تسلیم برولتاریا" در حکم هیچ است. بلای از این بزرگتر را بروز برولتاریا نمی‌توان آورد و عامل این بلا هم بقول رفتست رهبری بوده است. و طبیعتی است که وقتا که آنقدر ما را به در نظر گرفتن شرایط تاریخ هشدار داده‌اند، خود با چنین آگاهی این حکم را داده‌اند؟! در این حال از رفتست می‌رسیم نقل قولی که از ما در ابتدای مقاله آورده‌اند و آنقدر به آن مؤسسه ایده‌آلیستی و دوآلیستی و ضربه انتساب داده‌اند با حکم وقتا چه فرق دارد. ما این ایراد خود را می‌دانیم!

"تحلیل اقدامات استالین و نشان دادن محاسن و معایب آنها در نظر گرفتن شرایط تاریخی و نیز شرایط خاص، یعنی نقش رهبری"

آیا هنوز نیز وقتا ما را شایسته آن دشنام‌ها میدانند؟! وقتا حدود، چ صفحه در شمار این نوع بر خود نوشته‌اند و بیسیه همان گفته ما بازگشتند!  
 وقتا بی‌ازغایید نظر ما در صفحه ۶۲ با فاصله با ایراد می‌گیرند که:  
 "وقتا هرگز نگفتند که خود این کوتاه‌ها و اشتباهات با سایر عیب‌های رهبری از چه چیزی ناشی شده است و دارای چه علت اجتماعی است!"

این ایراد نیست. و بنظر ما وقتا از آنجا که خود به نتیجه‌ای که ما از ابتدا می‌گفتیم رسیده‌اند، لاجرم ایراد دیگری بنا گرفتند که تا بقول خودشان "اختلاف نظر وقتا [یعنی ما] با ماتریالیسم تاریخی" روشن شود!

وقتا، ما تلگراف و ایم و عنوان مقاله‌مان را هم یاد آور شدیم که ما غشویکی از مسائل استالین را طرح کرده و از وقتا یک سلسله سوال کرده بودیم. ما مقاله تحلیلی در مورد استالین ننوشتیم بودیم که از ابتدا ای کردی او را زیر و رو کنیم. ما مقاله در باره رهبری احزاب کمونیستی ننوشتیم بودیم که سابقه و تاریخچه جنبش کمونیستی و دستاوردها و شکست‌های آنرا بررسی کنیم تا باین نتیجه برسیم که چرا رهبری غلبه‌مانده است. اول ما باید ثابت کنیم عقب مانده هست یا نیست و بعد بدینالطی آن برویم. ما از وقتا می‌دانیم تماماً چه بودیم که می‌گفتیم.

استالین آبرنگار کبر برولنار با صفت و ما از آنها سؤال کرده بود به وجه دلیل خلافت‌های و عیب او را نماند، به بگیرند. اول باید در این مورد بیک تشبیه مبرم‌مدوم و بعد دلیل ظلت‌تاریخی و اجتماعی آن می‌گشاییم. رفقا انتظار زیاد روی از یک داورت و بجای عیب به آن بها ابراد می‌گیرند که چرا ما این انتظار را بر آورده نکردیم. رفقا این ابراد نیست. "ابراد" است. بالبدیهه ما در همه جا لزوماً در نظر گرفتن شرایط جامعه را ذکر کرده‌ایم. ما حتی طرح کرده‌ایم "آیا شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه حکم می‌کند... و که این عیب و جسد داشته باشد؟ آیا این باین طریقت بود که پیش‌گویی‌های بالغ‌نبرده... شرایط جامعه آماده نبوده؟" یعنی ما لزوماً طرح همه این سؤالات را می‌دانستیم فقط در جهان استالین را نمی‌دیدیم تا یقیناً او را گرفته باشیم. معنی از رفتاری که این ابراد را بناحق می‌سازد گرفته‌اند سؤال می‌کنیم چرا خودشان این سؤال را مطرح نکردند؟ رفقا دو مقاله فصل ۱۴۵ صفحاتی در مقابل طرح ۳۳ صفحه‌ای ما گذاشته‌اند و هیچ شعلیلی در این مورد ارایه ندادند. اگر کار ما در این مورد ابراد نه‌اشد، کار رفقا ابراد دارد و تنها کاری که رفقا کرده‌اند اینست که همین چند سؤالی را که ما در فوق طرح کرده و به آنها جواب می‌دهیم دادیم و آنها جواب مثبت داده‌اند. همین!

مسئله دیگر:

ما با مرور مکرر نوشته رفقا متوجه شدیم که آیا رفقا با در نظر گرفتن همه شرایط، بالاخره به‌رودی از امر را اجتناب بپذیرد و بارهای را اجتناب تا بپذیرد اند. یا نه؟  
ما حتی بکار نپذیریم که رفقا امر واقع شده‌ای را اجتناب بپذیرد بتوانند. به‌بایدت دیگر بنظر می‌رسد که همه امر را اجتناب تا بپذیرد اند. برای ما تصور این امر هم ممکن نیست و احتمال می‌دهیم که ما کاملاً متوجه نظر رفقا در این مورد شده باشیم. ولی بهر حال به متن نوشته رفقا رجوع می‌کنیم:

رفقا با آن دید مکانیستی که در آن رفقا همه چیز را عداست تاریخ می‌شمارند. و به‌جسد هم به صراحت می‌گویند "اشتباه تاریخی هم یعنی اشتباه اجتناب تا بپذیرد". (۱)  
بنظر می‌رسد که وقتاً به هیچ چیزی باسم اجتناب بپذیرد احتیاط نماند. اجازه دهید چند جمله بماند بالا را ذکر کنیم تا تصویر حتی کاملتری بدست آید:

"وجود شکست در پروسه شناخت اجتناب تا بپذیرد است. پس انحراف سوسیالیسم رهبری از نظر کلی ناشی از احیای بی‌روایی است و اما از نظر برولناری ناشی از اشتباه تاریخی است که در اشتباه رهبری متکسر شده است. اشتباه تاریخی هم‌معنی اشتباه اجتناب تا بپذیرد!!"

این منطبق دقیقاً ارسطویی استدلال فوق که می‌گوید چون در پروسه شناخت وجود شکست اجتناب تا بپذیرد است، پس انحراف سوسیالیسم در شیوه اجتناب تا بپذیرد بوده است و واقعا



شکست آور است . بگذرید اجزاء منطق ثوق را نشان دهیم :

- ۱- وجود شکست در پروسه شناخت اجتناب ناپذیر است .
- ۲- سوسیالیسم در جامعه شوروی تفسیر از پروسه شناخت است
- ۳- پس شکست سوسیالیسم در جامعه شوروی اجتناب ناپذیر است .

فصل ۲

۱- انسان در طول زندگی اشتباه میکند

۲- این عمل من عمل یک انسان در طول زندگی است

۳- پس این عمل من اشتباه است و اجتناب ناپذیر است .

توضیح بیشتری در مورد این منطق ضروری نیست . تنها از رفا سوال میکنیم که پس حدس ما درست بود که رفا شکست انقلاب اکثریت و ساختن سوسیالیسم را در شوروی غیر قابل اجتناب میدانند! رفا میدانند این سخن را چه کسانی میگفتند ( و هواداران امروزی آنها میکنند ) و شما هم بحث با آنها دشمن هستید ؟ این سخن کاذبگی خا بود کسه ساختن سوسیالیسم در شوروی را محکوم به شکست میدانستند . این سخن اگونیست هاست که هر گونه کوشش برای حرکت بطرف سوسیالیسم در جامعه غالب افاده را محکوم به شکست میدانند . رفا مشاهده کنید که چگونه اکراه شما در جد کردن اجتناب پذیر از اجتناب ناپذیر ( اکراه یا عدم اعتقاد ؟ ) بر خورد مکانیستی شما به سئو ضمت و سیر تکامل تاریخ ، شما را به نتیجه گنجهائی رسانده است که همانطور که ما در طرح خود حدس زده بودیم " در کم شکست اجتناب ناپذیر حد فاسوسیالیستی انقلاب اکثریت " را داده اید . شما حتی آنرا با کمون پاریس مقایسه کرده اید و گفتاید همانطور که شکست کمون ( بنا بر پیش بینی مارکس و انگلس ) اجتناب ناپذیر بود ، شکست انقلاب اکثریت هم [ طریق پیش بینی لنین ] اجتناب ناپذیر بود [ و درست همزمان و توأم با طرح این امکان عجیب آن اتهام عجیب تر را در جدل خود یما منتسب میارید و یما دلداری میدید که شکست کمون پاریس بمنزله شکست سوسیالیسم نبود ( گرض ما چنین گفته بودیم [۱] ) ، پس شکست انقلاب اکثریت هم شکست سوسیالیسم نیست و ما نباید تا راحت باشیم ] !

اینطور نیست رفا . شما سخت راستا هستید . فقط با شکست کمون و انقلاب اکثریت منزه نشی سوسیالیسم نیست جلگه شما نباید انقلاب اکثریت و همرویشین و شینیتها را معادل کمون پاریس بر صریح برود و نیستها و بلانیکستها اقراودید . اگر مارکس بد رستی با د نظر گرفتن شعار بیان عصر شکست کمون را اجتناب ناپذیر می خواند لکن هم بد رستی شکست انقلاب اکثریت را بر نمیخواند . جویا ستقا و تشویق و تشویق شما با نوشته های مارکس . مارکس با وجود آنکه تجارب آن عصر را در رفا غیر مکتوب میداند ، قبل و بعد از کمون شدیدترین دشمنانها را به بروون و بلانیک میداد . و نیگت چون بیولناربا گم تجربه است و رهبران نیز کم تجربه اند پس بر آنان خرجی نیست . و شما رفقای مارکسیست ،

خاصیت از محکوم کردن استالین مشهود آرایه بی تجربگی بر پوتاروا احاطه می‌دهد و فقط بقول خود جان زنده باد \* را برای استالین نگاه می‌دارد. شما دائما با آوردن شرایط تاریخی، شرایط جامعه، بی تجربگی بر پوتاروا و استالین که هیچ بشری - مارکسیست ها که بجای خود - در آن تردید ندارند، از زیر بار تحلیل مشخص و نقد تأملات و بی‌امان و بی‌گفتمانی از تسوهری استالین شانه خالی می‌کنید. مگر مارکس و انگلس ولین نیدانستد تمام مترجمین علم‌الکلی آن زمان محصول شرایط تاریخی هستند. آیا آنها هنگام نه‌لا سال و پرودون و کائوتسکی و پخانوف دائما می‌گفتند اشتباه این حضرات بحالت شرایط تاریخیست یا کجاست تجربگی بر پوتارواست؟ اینکه گفتن و صد بار گفتن ندارم. آیا دانش آنها از \* طبیعت و جبر و اختیار سخن می‌گویند؟ در حقیقت رفا باید به نوشته خود مجدداً توجه گفته و ببیند این همه بحث های فلسفی غیر ضروری و غیر دقیق را بچه جهت در تحلیل شخص از شیوه رهبری به یک ضرب وارد کرده‌اند؟ آیا مثلاً واقعی همین است که ثابت گفته استالین مجبور بوده و چنین مجبور بوده خرجی بر او نیست؟ قصد رفا هر چه بوده باشد، در نوشته خود چنین گفته‌اند. اشتباهاتی از جانب او را ذکر می‌کنند و سپس آب تظہیر بر روی او می‌زنند که اشتباه بر پوتاروا است. بنا بر شکی رفا ما حق نداریم از هیچ موجود و مجری انتقاد کنیم و او را محکوم کنیم. چون او مجبور بوده است؛ شرایط جامعه چنین سظلمیده از بجگی به روش گفتن می‌دهد در داستان دستاویزی با اوید رفتاری منکرده‌اند، جامعه یا او چنین و چنان کرده. . . . .

شاره ایگای رفا ضمن منطق کلی غیر مشخصی را چنگیرانه دنبال می‌کندند. شما رفا بچه در دل تروتمسکی و محکوم می‌کنید. یا دلیل داریم. شما چرا؟ مگر او مجبور نبوده است؟ مگر شرایط جامعه او را چنین نکرده است؟ چرا در مورد او مباحثه فلسفی طبیعت و جبر و اختیار را بهمان تنی کشید؟ چرا از کسی صحبت می‌کنید؟ البته با مادوش زائید و جامعه بزرگ کرد، همین جامعه‌ای که مزاران جنایتکار هم ساخت؟ شما رفا در این نوشته - و این را بدون تصدیق احاطت می‌گوئیم - امتحان را طلبه تاریخ و نه سازنده تاریخ تلقی کرده‌اید و باز در همین دید صمیمی نبودید.

آیا شما هرگز از خود پرسید‌اید که چرا در دفاع از مارکس و انگلس ولین در قبال معارضین آنها مجبور نیستید به مباحثه جبر و اختیار و عایت متوسل شوید. اجواب این سؤال را خود ما می‌دهیم. جواب اینست که آنها از دیدگاه ما قابل دفاع هستند. مستحقاً قابل دفاع هستند. برای دفاع از آنها و نوشته‌ها و اعمال آنها احتیاج به کلی گویی و توسل به جبر و اختیار نیست. و ما نیز به شما رفا می‌گوئیم که یک بار نقد با یک مدافع استالین بر روی توپم وار به فلسفه - و آدمی تعبیر مکانستی و مذهبی فلسفه - بنه‌اند.

قبل از اینکه به سخن جواب بدهم \* باره‌ای \* از سؤالات ما بپردازیم لازم می‌بینم در مورد کل

این بخش اول نیز نکتی را تذکر دهیم .

رققا ! کل بر خورد شما در بخش اول این نوشته ، استالینستی است ، باور کنید ما اینرا یا اگر چه تمام میگوئیم چون شما را عزیزترین رقتای خود میدانیم ، مسیحا نی توانیم و بخود اجازه نمیدهم که از ترس رنجش رقتا - حرض و آ که بنظر همان درست است و انتقادی را که فقط بشرط ابراز آن امید تصحیح آن میرود - فروبریم و در حقیقت با رقتا باعادی باقیم ،

رققا !

شما ده ها بار "آه و ناله لبریزی روشنفکران بیوزاری" ، "تبعات های دروغ برد ازان عامل امپریالیسم" ، "دروغها و تبعات های یلغان بیوزاری" و "روزی نیست ها" ، "تروتسکیست ها" ، "سوسیالیست های راست" و . . . را بر رخ ما کشید هاید و با وجود آنکه محبت کرده و سعی کرده اید که بگوئید ما از آنها نیستیم و فقط "تحت تاثیر" آنها هستیم ، معذرتها جداقت رقتا نه میگوئیم که این شیوه بر خورد درست نیست ، این شیوه ارباب است و این شیوه و شیوه دشنام "فیر مستقیم" است ، این شیوه و شیوه رقتا نه نیست ،

رققا !

شما مطالبی را بنا نسبت داده اید که ما نگفته ایم ، شما همه تنها پاره ای از جملات ما را عوش کرده اید ، بلکه کلماتی را برداشته و بجای آن کلمات کاملا متفاوتی گذاشته اید . این شیوه نیز شیوه یولسک امپولی نیست .

رققا !

این دو شیوه ، با اضافه ابهام قراران در نتیجه گیریها بیان - با وجود اینکه به تفصیل به مطالب پرداخته است - و مشخص نکردن موضعشان با دور قلمح و پیچیدگی باعث شده اند که ما از این نوشته شما چیزی نیاموزیم ، و حال آنکه مشتاق شنیدن استدلالات و رقتای انقلابی هستید بودیم . ما دفاع از استالین را باورها در طول زندگی سیاسی خود شدید بودیم و کوتاه های خای و خشم و شیوه عای نادرست را ، انقلابی نبودن مخاطبین ما توجه میکرد ، ولی ما از شما رقتای انقلابی انتقادات دیگری داشتیم . برای ما جالب می بود اگر دفاع از استالین را بر مبنای یک شیوه تحلیل صحیح تریزین کنیدیم ولی شما رقتا چنین تحلیلی را به اراکه ندانید ، شما متاسفانه از شیوه عایی و و با احتمال بسیار نا آگاهانه و بدون قصد به - در استدلال خود استفاده کرده اید ، که به طبعیجه نمیتوان آنها را از جانب شما درست دانست ، رقتا یکبار دیگر میگوئیم که ما نیز مانند امپریالیستها و . . . استالین را محکوم می کنیم و از این وادهای تداریم که رقتای انقلابی ها - با شوقای غیر انقلابی - ما را تحت تاثیر امپریالیستها بنخوانند . بگذر امپریالیست ها استالین را باول رقتا از زاویه هویتارسم بیوزاری محکوم گفته ، ما او را از زاویه هویتارسم بیوزاری محکوم میکنیم ، ما او را بخاطر اینکه حتی بتول شما "عامل ضد اندرافه و تسلیم بیوزاریا" بود و است محکوم میکنیم .

و بگذارد. اگر هنوز وقت مایل باشد، ما قریب خودگان ( بیروزی ) باشیم یا هرگز این دشتام های رقت را بدل نخواهیم گرفت تا زمانی که مستعد باشیم در بین دشتام شنیدن میتوانیم خدمتی به جنبش کمونیستی کنیم .

ما در نیست قلب ادلهار کرده بودیم و در اینجا نیز تا آنکه میگویم که مسئله استالین بعنوان يك شخص مرد یا قیول از تجلیل یا معکوبت او برای ما بی شمه پاندازه ارزشی ارزیابی ندارد . ما نه فرصت و نه علاقه آنرا داریم که در شرایط فعلی به بررسی پرسونالیتیهای جنبش کارگری بپردازیم ، اینجا به معبد تاریخ خودمان است و آنهم در شرایطی مناسب تر از این . برای ما مسئله استالین از آنجاست اهمیت دارد که با شیوه تفکر و عمل خاصی که هم قبل از او و هم بعد از او تأثیر به تفکر و عمل انسانها و بسیاری بوده است و بعداً سیستماتیزه شده بارز کنیم . و اگر بتوانیم نمونه این تفکر و عمل استالین را انتخاب میکنیم باین خاطر است که استالین با موفقیت استثنایی و مجال و هدائی که داشت توانست این شیوه کار و اندیشه را بعد از خود گسترش دهد و تمام آنرا پشناسانده و نیز باین خاطر است کسی گفتار و کردار او در سطح جنبش کمونیستی بخصوص تا چند سال پیش در حد بسیار وسیع مورد بررسی قرار نگرفته بود و لهذا مسئله مورد جدل است و تا امروز بهیچ کسی امروزه در مورد شیوه تفکر هیتلر با کاندی یا مارکس جدلی نمیکند چون جدل خا شده و مواقع نیز روشن شده است ولی سنجی و عفتان حاکم به شروع نقد بر استالین در زمان خود او و سپس نقد های مفرطانه روز به وضوح ها که باعث ایجاد فکر العمل در کمونیست ها شده و نیز دفاع تاکتیکسی و دو پهلو دشاد مند و حیوانی چنین از استالین باعث شده است که تا ضمن سالهای اخیر این شیوه تفکر و عمل مورد نقد عمومی قرار بگیرد . البته همیشه کمونیست های رژیمه و آزاده ای وجود داشته اند که مسائل را مورد نقد قرار میدادند ولی همواره صدای آنها در میان حیا حوی طرند اران بی خبر و یا مغرورترین دورو نایند میشده است . و ما اگر امروز نیز کسی قادر هستیم این تجویبات را مورد بررسی قرار داده و از آنها میانویچ ، اگر امروز هم که میتوانیم ، این کار را کنیم ، تاریخ ما را نیز محکوم خواهد کرد و این حکومت بحق خواهد بود .

\* \* \*

و اما در مورد ایرات، شخصی که رقتا سعی در توضیح با بهتر بگویم توجیه آنها کرده‌اند : رقتا از ده ها سوالی که ما کرده‌ایم بخوبی خود " توده هاشی " انتخاب گردانند و معلوم نیست چرا به باقی آنها حتی پاسخ کوتاهی نداده‌اند . آیا رقتا با طرح آن سئوالها موافق بوده‌اند ؟ مخالف بوده‌اند؟ آنها قابل بحث میدانستند ؟ حد اقل انتظار ما این بود که همین مسئله به صراحت گفته شود . و جای تفسیر و تعبیر باقی نماند .

ما از رقتا سؤال کرده بودیم که آیا تز سوسیالیسم در یک کشور مورد تأیید رقتا است ؟ رقتا جواب داده‌اند که " آری و حتی گفته‌اند که " شعا نیز بآن معتقد هستیم " و در حقیقت حرف در دفاع ما گذاشتند . اینطور نیست رقتا . ما نه تنها بآن معتقد نیسیم ، بلکه تنها معتقدیم رقتا در نوشته خود که بآن خواهیم پرداخت اشتباهات و خطی می‌کنند بلکه معتقدیم که این تز مسخنگی ، بی اعتبار و انحرافی است .

رقتا شیبه بحث خود در مورد مارا- کبریتای آن مارا نیز معتقد به این تکرار کرده‌اند . آن در مورد لنین هم یگانه بگیرند و بگیرند که او نیز به چنین تزی معتقد بود ، است ! معلوم نیست رقتا این اطمینان را از کجا پیدا کرده‌اند که بر خلاف نص صریح نوشته‌ها، لنین و چنین نیسی را با و وارد می‌آورد . رقتا برای توجیه نلر خود حتی یک خط از لنین را نیز پیدا نکرده‌اند ، و البته طبیعی است چنین خطی پیدا نشود چون لنین چنین اعتقاد نداشته است که می‌توان سوسیالیسم را در یک کشور مستقر کرد . اولی از رقتا می‌روسم که اگر جسته‌ای پیدا نکردید ، اگر نمی‌نویسند که لنین را در این مورد تمیض خواهند در نظر بگیرند چگونه بخود حق می‌دهد حقوق خلاف آنها؟ به لنین متمسکند ؟

رقتا میگویند " تز سوسیالیسم در یک کشور باید استالین نبوده بلکه این چیزی از تعالیم لنین بود . " آیا زیاد خواهد بود که از رقتا سؤال کنیم لنین در کجا و در چه زمانی چنین تعلیم

نادرستی را داده است ؟ آیا زیاد خواهد بود اگر از رقتا بخواهیم که به نوشته های لنین توجه کنند و نه انتهاهای که استالین به لنین میزد . اگر رقتا در یک باورتنی اسمی از کتی اصول

لنینیسم و مسائل لنینیسم نوشته استالین آوردند . این کتب توسط رقتا تجدید چاپ شده است و رقتا به جهت آن اطمینان دارند . آیا زیاد خواهد بود که از رقتا بخواهیم کتاب

لا ائله به حق همین دو کتاب توجه کنند و ببینند که حتی استالین در زمانی که بی از میرگ

لنین کتاب اول را نوشته نه تنها چنین انتهای به لنین نبرد بلکه کاملا و تمام و کمال خلاف آنها

گفت . اگر رقتا باین نوشته استالین در همین کتاب در سال ۱۹۲۴ ( بلافاصله پس از برگشتن ) توجه کنند :

آیا هنوز هم رقتا معتقدند که لنین چنین می‌گفت ؟ جای شکتی است که رقتا تناقض این نوشته استالین را با ادعاهای او در سالهای بعد که تصور میکرد این نوشته بدست لراموشی سروده شده است نمی بینند . بنظر ما این بی توجهی نیست، مگر، بیستانه چنین مسئله نمی چنین نوشته‌ای که خود رقتا آنرا تجدید چاپ کرده‌اند و چنین ضمیمتی که مورد بحث و جدل طولانی بوده و هزاران نفر قربانی داشته است " بی توجهی " شده باشد . رقتا در امری که در دفاع از

استالین دارند. از این نتایجها قفس‌های منگند و این البته شیوه بررسی غبی نیست. قبل از اینکه به توضیح نظر خود بپردازیم به پاره‌ای از مسائل ظاهراً فرضی که رفتار این قسمت از نوشته خود بآن اشاره کرده‌اند بر خود می‌کنیم. بر خورد رفتار با نژاد و تروتسکی بر خورد نظرات بر خورد سیاسی و آید کولیچنیک نیست. فحش و دشنام و افسام است. این روش‌رئای باعث میشود که تروتسکیسم رشد کند. و نه اینکه افشا شود. وقتی رفتار خلاف واقعیت تاریخ اظهارات می‌کنند، یک فرد کالیب و جویهای غم‌خیز و تا بحق منتقد می‌تواند وجه مسا به ناحق احساس مظلومیت و سبهای نسبت به تروتسکی پیدا میکند. وقتی رفتار تروتسکی را نیرنگ بازی میدانند که میخواسته انقلاب اکثر را به شکست بکشاند، که میخواسته مانع از ساختن سوسیالیسم در شوروی شود که میخواسته سرمایه داری را بر قرار کند، که مخالف صنعتی کردن کشور بوده و چگونه انتظار دارند کسی که بیونی از تاریخ برده باشد این نوشته را حمیانه و استالینستی تلقی نکند. و نقاب‌پلین افسام برزند که همان ترس غریب سوسیالیسم در یک کشور استالین داشته دلایل بر تائید نظر خود ندارند که ارائه دهند. از متن خلاف آن چشم پوشی میکنند و آنکس را دشنام میدهند بکم کسی که خلاف ایشرا بگوید. بی شرم و خاشاک و نیکو پس جیره و مواجبها بریزد از وی. و نیرنگیاز. . . . است. اگر نخاشی و دشنام این نیست چیست؟ پسندین و لیسل. . . . در خلاف ناکت های مسلح همه جا موجود اظهار کردین و سخته‌ترین دشنام‌ها را به کسانی که حرف بیهوشی و خلاف واقع قبول نمی‌کنند. زدن! این‌ها تویی بر خورد است که بنظر ما رفتار از استالین آموخته‌اند و همجناس است که برای ما آفتاب مهم است. برای ما مهم است که به اینم رفتار بر خورد رفتار یا استدلال به پیشی می‌آیند با دشنام. بنظر ما اگر تروتسکیسم تا امروز آنقدر که باید و شاید افشا نشده است، اگر هنوز عده‌ای تحت این پرچم در رویتن گرد می‌آیند نگاه آن نیز در قیما بعیده استالین و استالینست‌هاست. آنها با بر خورد سطحی و غیر علمی و جمع‌بندی تروتسکی را توجیه میکنند و در مردم تمیست با ایجاد سبهای میکنند. چرا امروزه هوا و سما پلما نفیست و کاتوتسکیست وجود ندارند. آنها که بسیار محتر و عالتر از تروتسکی بوده‌اند؟ دلیل آنرا در نحوه بر خورد متفاوت لحنیست‌ها و استالینستی‌ها باید جستجو کرد. لحن و لحنیست‌ها با استدلال و افشا یا پلخاتف‌ها و کاتوتسکی‌ها مواجه شده‌اند استالین با دشنام و تحریف و نروغ و با پختنهای شرم و ترس و سرخیزه.

لحن میگفت کاتوتسکی و پلخاتف تا اینجا درست گفته‌اند و از اینجا غلط استالین میگفت که تروتسکی از بیگی تا خلف بوده و در تداق هم بعد از این گویی می‌کرده است. در انقلاب اکثر هم کارهای نموده و دلش هم برای سرمایه داری لک می‌زد. رفتار با این بین متن لحن و استالین یکی و آنجا بگفتند. حال ببینیم چرا استدلال و نه افشا بعضی‌ها را با کوسمالیستی در یادگشوی تنهایی ممکن نیست اما در اینجا به جدلهای زنجیور و استالین و تروتسکی نمی‌پردازیم بلکه سطرهای از اوهای دیگر مورد مطالعه قرار می‌دهیم. به چشم چرا مارکس و انگلس و لنین درست می‌گویند.

در مسئله بر سز تشخیص تضاد اساسی سرمایه داری است. تضاد اساسی یعنی تضادی که تا وجود دارد سرمایه داری وجود دارد و هنگامی که از بین رفت سرمایه داری از بین رفته است. تضاد اساسی سرمایه داری قبل و بعد از مرحله امپریالیسم و تضاد جهانی است. ستون فقرات و محور یا هر چیز دیگر، این تضاد تضاد بین کار و سرمایه یعنی تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است. هر روز که از عمر سرمایه داری می گذرد تولید اجتماعی تر و مالکیت خصوصی تر و (بند و بند) میشود تا جاییکه شدت این تضاد به حدی میرسد که سرمایه داری منقرض میگردد. این تضاد که بصورت مختلف (بر حسب اینکه در چه موقلهای سخن میگوئیم) گفته میشود، و اصطلاح ترین آن تضاد بین نیروهای مولد (تولید) و مناسبات تولیدی (مالکیت) است. با هر گسترش و تکامل سرمایه داری عمیق تر و همه جانبه تر میشود. ضرورت تیانس بین این دو و عدم وجود آن در سرمایه داری کند منجر به انقلاب میشود. اولین انقلاب سیاسی، گفته در اثنای مارکسیسم است. اعتقاد به این قانون یعنی جزئی از تضاد به مارکسیسم و نفی آن یعنی رد مارکسیسم. میگوئیم تولید اجتماعی و ورقه نیز قلمها میماند. هستند که این خصیصه سرمایه داری است. ما حتی در صورت آن چیزی تعویض چون با این عمل یا آن معنی خواهد بود که بخواهیم مارکسیسم را ثابت کنیم و یا طبیعت را و یا مبارزات طبقاتی را. ما چنین باید داریم که ورقه با این اصل معتقدند. این تولید هر روز اجتماعی تر میشود، مرزهایی که جزو داری در ابتدا ای صخر خود برای خراست از خود بوجود آورد روز بروز محو تر و کمرنگ تر میشود. در تولید یک کالای ساده دیگر چند نفر در حالت نیکند بلکه اجتماع اجتماعی که بتدریج در حد جهانی گسترش می یابد. دخالت میکند. برای ساختن یک جفت کفش و دیگر مانند سابق یک دباغ و یک چوبان در یک ده واحد اشغال سالی نمیکند بلکه امروز چرم آن از استرالیا، رنگ آن از آمریکا، بند آن از آلمانیا جمع آن از افریقا می آید. ماشین کفش روزی از اریبا می آید. ساختمان آنرا سرمایه داری ن زایشی مبارزه و... یعنی برای تولید یک کالای واحد تمام جهان در بر سه ای ظاهر آ تا مرئی و ملی واقعی دخالت دارند. دیگر قیمت کفش را بدون مناسبت دستزد دامدار استرالیا می و کارگر آلمانی و معمار زایشی و جنگلدار افریقایی تعیین میکنند. همه اینها بوسیله رشته تا مرئی مناسبات تولیدی در سطح جهانی بهم وابسته اند و این امر ضابطه که می اندازد هر روز بیشتر و عمیق تر و همه جانبه تر میشود. و با گسترش سرمایه داری غیر قابل دولتر این حکم اولی به سواد حکم دوم میرویم هنگامی که نسیه کارگر در یک کشور میشود. انقلاب سوسیالیستی کند چه هدفی را تعقیب میکند؟ آیا هدف او از سوسیالیسم فقط به معنای واژگون کردن حکومت بورژوازی است و یا برقراری مناسبات تولیدی سوسیالیستی یعنی مناسباتی است که حتی بز استعمار و انباشت سرمایه نباشد. اگر هدف قاجلی و نهایی این دو می است یا برای طبقه کارگر خود خواهانند و ملی گرایانه نخواهد بود که همیشه خود دیگر استعمار باشد فراموش کند

که همین جرم و رنگ و ماشین و صحنی که او از آن بهره‌مند می‌شود، که از نگاه متعلقه دنیا باو می‌رسد، حجت چه روایتی تولید شد تا آنکه آنرا با تحقیق و یا کارگری که نسبتاً با تولید کرد مانند هر رابطه اشتغالزای قراردادی داشته یا نه؟ البته مهم است و البته تا زمانی که این رابطه استعماری وجود نداشته باشد، کارگری همین کشور "موسالیمتی" غیرمیل نبود در پروسه استثمار دامدار و دهقان و کارگر کشور دیگر قرار گرفته است. و می‌باید دید که مارکسی‌تریا در هر آن آلوده که کارگران سراسر جهان متحد شوند، این شمار صرفاً بمعنای آن نیست که دست دو دست یکدیگر برای مقابله با دشمن مشترک بگذازند. اگر این شمار را باین حد تقلیل دهیم دیگر چیزی برای مارکس نگذاشته‌ایم. مارکسی‌تریا می‌داند که متحد شوند، چون یکی هستند، چون طبقه کارگر می‌توانند، چون استثمار یکی بمعنای استثمار دیگری است، چون تولید جهانی است. و آیا باین روش باید این امر را هم انبساطی تریا را باید رساند کند و یا خفه کند. آیا باید این امر را هم انبساطی تریا را بجا بی‌تر کرده است و یا محدودتر؟ آیا مالکیت را خصوصاً تر کرده است یا اجناسی تر؟

بنابر این، حکم جدیدی که شما داده‌اید که گویا باید این امر را هم انبساطی تریا را بجا بی‌تر کرده است و یا محدودتر؟ آیا مالکیت را خصوصاً تر کرده است یا اجناسی تر؟

بنابر آنچه در بالا گفته شد تا موسالیمتی در سطح جهانی مستقر نشود، هیچ بخشی از طبقه کارگر بی‌معنای واقع آزاد شده است. مانند این است که دست طبقه آزاد شده و وی با عشق و گرایش هنوز در زنجیر است. نخستین طبقه کارگری با خود استثمار می‌شود و با پروسه استثمار دیگران فرار می‌کند. و این فرار را مارکس بیش از صد سال پیش زده است و هر مارکسیستی هم بدان معتقد است. اگر استالین مایل است در اساسی ترین اصل اقتصاد سیاسی "مارکسیسم تجدید نظر کند و بدون استدلال و تنها با دست‌نویس فراموشی بجای آن پیشنهاد خود داد. ما آنرا تجدید نظر و ریویزیونیسم می‌خواهیم و نه تنگنا مارکسیسم.

بر این مبنی ما معتقدیم که انقلاب جهانی نه بر مبنای خواهرش و نه مبنای دل، بلکه بر مبنای اصل مسلم ایندیلینیک طس تنها راه استقرار موسالیمتی است. معجزاً برای اینکه همان انتباهاتی که استالین می‌گشاید به مخالفانش بیفتد، توجه ما نیز نشود. دادن توجیه‌های ضروری بدانیم، اعتقاد به ضرورت انقلاب جهانی بمعنای اعتقاد به امکان پیشی انقلاب در سطح جهانی نیست. هیچ کسی که حتی خرده شعری داشته باشد نمی‌تواند ادعا کند که باید دست روی دست بگذارد و منتظر انقلاب جهانی شوم و با اینکه اگر در یک کشور واحد امکان انقلاب هست از آن صرف‌نظر کنیم چون بقیه جهان آماده نیست. استالین می‌باید می‌گوشد بی‌سهم یا برقی در صحنه بعد.



مخالفتین خود همه کسانی که مد بار بیشتر از او در انقلاب روسیه مؤثر بودند. چنین اتهاماتی بزند و رقتا بی‌زیا پذیرش این اتهامات ریشه‌نگری نکردند. مسلم هر سر اینست که مارکس و انگلس و قنن و همه مارکسیست‌ها هیچ‌وقت انقلاب در یک کشور آغاز برنده انقلاب سوسیالیستی است نباید به ساختمان سوسیالیسم شروع کرد ولی آنگاه بود که تا این برنده در سطح جهانی تعمیم نیافته است ساختمان سوسیالیسم مستقر شده است یعنی امکان برگشت و شکست وجود دارد. یعنی باید گام‌های بزرگ‌تری داشته‌باشند. قنن هم از اکثر تاگه میکرد که اکثر پروتاریای اروپا بجا نگیرد ما شکست خواهیم خورد. او شکست طلبی (۱) نبود. او عالم و مارکسیست بود و چیزی را که امروزه ما چشم می‌بینیم از رشد مجدد سرمایه‌داری در کشورهای "سوسیالیستی" را میتوانست از همان هنگام ببیند. پیشگو نبود ولی پیش‌بین بود. چون به سلاح ظم مجهز بود، چون تجربهی گرا و سادیند ارتبوت‌مانند استالین، مجری که کولکها و تجار نامری، چونند ادعای وجود جامعه بی طبقه (۲) را بکند. دنیای او روسیه و آنهم در حد وقایع "ملوش" و "میری" نبود. او ملی‌گرای خوبی گرا نبود. او سوسیالیست و عالم بود. بنا بر این رقتا [۱] تراستالینیمتی "سوسیالیسم در یک کشور" یعنی "سوسیالیسم در هیچ کشور". این ترسوسیالیستی نیست. ناگزیر دنیوانگانی وجود داشته‌اند که زمانی گفته‌اند ساختن سوسیالیسم را اولی که کشور نباید آغاز کرد. ما از وجود این دنیوانگان بی‌خبریم. استالین نیز کنگی به ما در شناساندن این دنیوانگان نمیکند. شما رقتا نیز دستخام بسیار داده‌اید ولی هرگز نگفته‌اید چه دنیوانهای در چه زمانی و چه کشوری چنین ادعای کرده‌است. یک نشانه دیگر نقل قولی و یک اثر ارائه داده‌اید. و البته هم داده‌اید چون چنین دنیوانگانی وجود خارجی نداشته‌اند.

ولی تکما این سؤال پیش می‌آید که استالین این ترزا از کجا آورد و چرا مجهز شد. اینها بی‌ساز و بها حمله به آنها - تاکنیک انحرافی - کرد و خاک کند. هنگامی که دستمیتدیهای تروتسکی در مقابل دستمیتدیهای استالین در حال شکست خوردن بود استالین سعی کرد با کمک عناصری تروتسکی را از تیسوروسک تیزرکوس در ایسن روال حقایق زیادی ملطبا بی‌بایه نوشته شد که اکنون همه را از ترک ابتدال تاریخ فراموش کرده است. در این میان وارد که همین برخاستن تروتسکی به او جاودانی شده، اتهامات به تروتسکی وارد ساخت که تروتسکی در انقلاب بیکراود همه دیگران را بجارزه طلبید و از آنان

مربوط به صفحه قبل

۱- رقتا در صفحه ۹ اتهام جیبی به مارکس زدند که گویا او دعای بار گفته است که انقلاب جهانی در تمام کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا بطور یکزمان باید انجام شود. آیا ممکن است رقتا یک بار از این ده ها بار بیدرا نشان دهند؟ و بعد چنین اتهامی به مارکس بزنند؟ مارکس و انگلس مسئله نباید و نباید را مطرح نمیکردند. آنها پیش‌بینی میکردند که چنین مشهور

خواست که اتهامات خود را مذلل کنند . یعنی از نیشته ها و گلشه های اوستد بجا آورند . این بمصافه اللیدین بخاطر بیبایی و کذب اتهام زنده گان بلا جواب ماند و در حقیقت جواب تعویذ آن سابقها بعد . با غیر داده شد . گرچه تمام افرادی که به دفاع از استالین ترویجی را شتم می کردند از جمله همین وادک خود به زیر تیغ استالین رفتند ، معذرتاً چسبیدن به این اتهامات گریبان استالین را گرفته و مجبور بود که در مقابل تزه های صنعتی که به ترویجی نسبت میداد آنتی تزه های صنعتی بپوشد آورد . البته این آنتی تزه ها باحتی در شرط مه اشتد . اول اینکه با شهر ریات مرحله ای رشد جامعه شوروی بد انسان که استالین آنتیا را میدید منطبق می بودند ، ثانیاً از محدودیتش مکانیستی استالین فراتر نمی رفتند . نزد سوسیالیسم در یک کشور این دو شرط را داشت و اگر هم در عناقش با گفته ها نوشته های فلی استالین بود آنقدرها مانعی ایجاد نمیکرد زیرا همیشه میشد گفت که این " تکامل " استیاست و با اینکه اصلاً از تزیه های قلبی سخنی بماند نیامرد . این عذر در سال ۳۶ آهسته آهسته طواری شد و مفری برای رهائی از انزاسات انقلابی بنیانی بکنیم مسائل داخلی بود ولی در طول زمان این بجهنمود برفا استالین بیا به ای شده برای هنگامی باختن . این هنگامی تقطیر مگنا پانچا بست از بولتاریای آن کشورها ممکن بود . ما در اینکه این اقدام یعنی اتحاد با تحقیق در آن زمان درست یا نادرست بود در اینجا بحث نمی کنیم . نکته ما در اینجاست که این هنگامی ما ضرورتاً تکنیکی بدست استالین یا همان قومیه ایدئولوژیک پیدا کرد . این هنگامی بصورت دستور انحلال گسترده و احزاب کمونیست سراسر جهان و " وحدت " آنها در جبهه ضد فاشیست نظامیست باقت . و البته باید از نظرات اولیه کمونیست ها [ و نول خود استالین ] که رهائی برونظاریای سراسر جهان را خواستاری بودند و استقرار سوسیالیسم در یک کشور را غیر ممکن میسردند ، در اول همیشه چپا تکبیرا دغای بعدی اواد همیشه گفتند ، آنطورها کمونیست سوسیالیسمها در یک کشور نیز میتوان ساخته . احزاب کمونیست جهان هم با درک نمی خوردند ، کمترین هم نباید شمول شود . این امر یعنی طبعی کردن ضروریات تکنیکی به صلاح تئوریک و ایدئولوژیک استالین همین کاری که بارها در جریان تاریخ شاید آن بوده ایم ( و امروز نیز تحت نام هریشی مسالت آمیز تویبیرگ سیاست خارجی ارتجاعی چین و شوروی است ) و از زشت ترین و فاجعه آمیز ترین اشتباهاتی است که یک رهبری میتواند مرتکب شود . بجای احترام صریح به ضروریات ، بجای صراحت انقلابی با مردم و توسل به توجیهگری و تئوری بانی مبتدانه و کم سابقه نسبت .

لنین هنگامی که برنامه تیه را بحکم ضروریات پیشتیا کرده به دایه های از ما در مهربانتری که میخواستند ثابت کنند این برنامه منجر به بازگشت کاپیتالیسم در شوروی نمیشود شد بدترین دشنام ها را گفت . او گفت که ما مجبوریم یک گام به عقب در جهت کاپیتالیسم برداریم . او گفت که نه باحت و شرف سرمایه داری در کشور ما بخورد ولی ما مجبوریم بآن مبادرت کنیم ولی در عین حال با تجارت و جرات هم میگویم که برنامه های کاپیتالیستی است و آنرا میتوان سوسیالیسم بخورد

مردم نمیدانیم . بگذریم خوبه همین سخن گوید :

\* با بازار آزادی که اکنون میزبان است و تکامل می‌یابد ، موسسات دولتی [نیز] تا حد وسیعی بر مبنای یک پایه تجاری و کاپیتالیستی قرار خواهد گرفت \* [ کلیات جلد ۲ ، صفحات ۳۲۵ - ۳۳۶ ] و نیز :

\* آزادی می‌باید به معنای آزادی برای سرمایه‌داری است . ما اینرا آشکارا می‌گوئیم و روی آن تأکید می‌ورزیم . ما هیچ‌چیزه آنرا پنهان نمی‌کنیم . و اگر بگوئیم که آنرا پنهان کنیم روزگار ما بسیار سخت خواهد شد \* [ همانجا ، صفحه ۲۹۹ ]

این چهارم انقلابی و مداخله‌گرایانه‌ترین سخن برای این نبود که ما امروزه بنده بگوئیم البته میدانستیم که در حالی که در کشور تحلیلی شدیدی وجود دارد میباید به عقب نشینی موقت در مقابل سرمایه‌داری است و مجبور به دادن امکان رشد به سرمایه‌داری است ولی در همین حال معتقد بودیم که یونان با داشتن حکومت در دست خود و پس از تثبیت خود و تحولاتی می‌توانست این رشد سرمایه‌داری را متوقف کند . او نه تنها نگویید که نباید را بزرگ کند بلکه به طواری ایران تا بخرد خود هشدار داد که دروغ نگویند و واقعیت را از مردم پنهان نکنند . این شیوه تئوریک بود . ولی هنگامی که استالین منظر خود با شوروی مواجه می‌شود و تلاش می‌کند بیشتر را تحت فشار متوقف کند با این نتیجه تا صاف نماند او روبرو می‌شود که املا کمترین بدود نمی‌خورد [ انترناسیونال کمونیست یعنی چه ! ] و محاسباته امروزه رفتای انقلابی ما نه تنها حرف استالین را تکرار می‌کند بلکه چیزی هم بدان افزود و آنرا هم تابعه می‌کند ! رفقا میگویند: اگر انترناسیونال امکان وجود داشت چطور انترناسیونال چهارم ( تروتسکی ) کار می‌نکرد ! واقعا ما اسی برای این شوی احتجاج رفقا پیدا نمی‌کنیم . معلوم می‌شود اگر کاری را تروتسکیست ما نتوانستند بکنند کمونیست ما هم نتوانند . از آن بالاتر وقتا ما اندرزی هم میدانند که ریشه‌خند آیمز است :

رفقا بما میگویند از از بین رفتن کمیشن ناراحت نباشیم و " زیاد در قم صحبت نباشیم " !  
 وقتا بر این باره استدلالاتی هم کردند که در غیر نتیجه است . وقتا میگویند " کمیته اجرائیه کمیشن در تاریخ ۱۵ / ۵ / ۳۲ یعنی بر این استدلال که احزاب کمونیستی و کادرهای رهبری آنها در کشورهای مختلف به رشد و بلوغ سیاسی رسید باید تصمیم به انحلال کمیشن گرفت ؟ منظر رفقا چیست ؟ اینست که چون کمیته اجرائیه تصمیم گرفت درست است ؟ بگر ایسین کمیته مرکزی رتبه‌بندی منظمی خلافت نظر استالین گرفته‌اند که ایند تعیین کرد ؟ مگر آراء آن کمیته مرکزی کمیشن که بر زیر تیغ رفته بودند نیز بحساب آورده شدند ؟ اینجا باز هم توسل وقتا به خریبه‌انای برای توجیه استالین بخوبی آشکار است . تمام دعوا سر این است که استالین کمیشن را به آلتی بی اراده خود تبدیل کرده بود و بعد هم آنرا منحل کرد . رفقا دلیل می‌آورند که کمیته مرکزی در تاریخ فلان رای نداد \* [ این چه حرف مسخره‌ایست که کمیشن زده و وقتا

بدین وجه توجیه تکرار میکنند که "چون احزاب کمونیست و کادربهای رهبری آنها در کشورهای مختلف به ریشه و بلوغ سیاسی رسیده‌اند، پس باید کمترین منحل شود؛ تنگ بر این کادربهای رهبری " احزاب کمونیست که چند سال بعد همه با بیوس خروشیفت شدند همان‌گونه که در روز به تابعیت از استالین رای به انحلال کمترین می‌دادند. همین حرفه بی‌پسند که گویا همه در سراسر جهان به "بلوغ سیاسی" رسیدند؛ نشانه نهایت نفی و یا تقابلهای تقیسی آنهاست. معلوم میشود انتزاسیونال کمونیست برای کمونیست‌ها تا بالغ و احمق است؛ وقتی همه بالغ شدند (آنها چه بلوغ!) دیگر انتزاسیونال برای چه از قفا واقعا مسا معجزیم که شما در دفاع از استالین حاضرید تا چه حد، بر پایه این مصلحت‌محورانه. استالین مرد و بی‌سند. آیا هنوز هم ما باید همان درجه "بلوغ سیاسی" ضعیف رهبران را نشان دهیم که میگفتند تالیفات کمونیست در ایران "مضر" است، که انتزاسیونال بدرد نخورد؟

رفقا ما را به تودها حواله میدهند، که چیزی همه احزاب کمونیست دنیا قبول کردند و ملیونها کمونیست آنها بد برفتند. باز در اینجا صورتی افه با حل قلمه حرفی گرفته شده است. ما هم همین را میرسیم و طوا چشمجو میکنیم. ما هم میخواهیم بدانیم این سمیت که اشیایی جیبی داشته که می‌دوخته کمونیست آن چیزی بودند در مقابل تصمیمات آن سکوت یا تکلیف کنند و همین ملیونها بفرق رفتا "پویاترین انسانها تاریخ" برهوار بدنیال خروشیفت هم بروند. حسیب است که رفقا هنگامی که این کمونیست‌ها از استالین تبعیت میکنند اظهار میکنند که شما درست می‌گویند چون ملیونها انسان پویا که بره نسبتوند ولی هنگامی که همین‌ها دنیال خروشیفت می‌افتند یادشان می‌رود که آنها همان پویاترین انسانها بودند؛ نقصان عظیم جنبش اخیر کمونیستی همین است که شکله برانی در آن پیچیده آمده که انسانهای پویا مجبورند از اوامر یک اقلیت رهبری اطاعت مطلق کنند. اگر استالین باشد، اگر خروشیفت باشد، اگر پویاترین باشد و اگر ما تو. رفقا شما تکلیف کنید که با این دلائل که "کمیت تصمیم گرفت" و "توده‌ها تبعیت کردند" صحت چیزی را ثابت کنید. این نوع برشورده شعشیر دو دم است و همه از شما خواهند پرسید: این توده‌های میلیونی که هنگام ورود فرح دیبا برقی در آورده میشوند چه چیزی را ثابت میکنند؟ که فرح دیبا درست می‌گوید یا سمیتی که آنها را برقی می‌آورد تا درست است؟

رفقا بهتر است اشتباه نکنند که ما قصد کم‌بها دادن به توده‌ها را نداریم. بر فکر ما معتقدیم که آن کسانی به توده‌ها کم‌بها میدهند که یک حیسیم جابر و آمرانه در توده‌ها را تأکید میکنند. ما درست بخاطر اینکه به توده‌ها اعتقاد داریم است که در مقابل این سمیت جابر یا مخمزمیم و می‌گوئیم که بگذارد توده‌ها آزادانه و آگاهانه تصمیم بگیرند. بگذارد توده‌های میلیونی در سمیتی گرفتار نشوند که امروز. ۱۶ در آمد به استالین را بد عند آوردن پشیمان بود بگذارد پشیمانتر

انسانها بویخ کنند . و شما رفقا بر خلاف میل باطنی شان با تقدیس یله سیستم جابر و تمسیرگر بلین بویخ کتک نمیکنید . یگذاز خد بدانید که هنگامی که ۹۹ در صد مردم از چیزی که بقول خود شما "جندان آگاهی هم ندارند" دفاع میکنند در حقیقت ۹۹ در صد آنها و آن سیستم را محکوم کرده اند .

بهر حال این تلگرافی سوسیالیسم در یک کشور و انحلال کمترین واحدها را دگروری که قبل و در طی و پس از جنگ جهانی دوم بعنوان رقیب نشینی در مقابل متفقین اشغال شد با خاطر عدم صراحت و صداقت ، ترس و کوبه بینی و غلامی غیر لئنیستی بودن رهبری سوسیالیسم های مردم بصورت یک کتب "شعری" مطرح شد . بلکه تکرار شده بدین معنی "شعری" مطرح شد و بنا بر این اثرات شوم آن از محدوده زمان خود فراتر رفت و به امروز و نزد گذرانده شد از اثرات آن عصر پس که امروزه نیز رفقای انقلابی ما از انحلال گمشتن دفاع میکنند .

بل از اینکه به محبت دیگر بپردازیم فروری است در مورد یک نکته تذکر در هم و آن اینست که همانطور که گفتم هنگامی که یک کشور سوسیالیست ( بخاطر این معنی کشوری که بسوی سوسیالیسم در حال گذار است ) با یک کشور های سرمایه داری همجوار است با تمام جهان پس بودن تولید و معیشت به اندازه یکی از این اکثر نامیوست . با سرمایه های خود را بستند و یا بکشاید . بستن دروازه ها یعنی محدود کردن خود به منابع الزامات غیر اقتصادی و خروج از دایره تولید جهانی . یعنی مثلا درخت صنوبر را در شرایط تا مسافت پرورش دادن و نه برای قیمت بین المللی آن غرچ برداشتن . این امر باعث خواهد شد که رشد اقتصادی به تصویق افتد که بقصوم اگر اصلاح زندگی مردم یا همین باشد و تبلیغات سوسیالیست ها بالا به موجب بریز صیان در میان توده های تا آگاه خواهد شد . ( نمونه کلاسیک آن دوران ۱۹۱۷ - ۱۹۲۱ شوروی است که البته در اکثر مدارسه اقتصادی بوجود آمد و نه بیل حزب کمونیست ) . البته باید گوئید تا حد محدود بستند شد ولی این حد محدود خود برزهایی در بالا و پایین دارد و مبادله با کشورهای غیر سوسیالیست را اجباری میکند . از طرف دیگر ورود در بازار مبادل سرمایه داری جهانی همانطور که گفتم بمعنای شراکت در مناسبات استعداری است . خریدن کتبی ملی از ایران توسط کشورهای سوسیالیست یعنی کمک به انباشت ثروت آقای ایرانی و استثمار بیشتر کارگران ایرانی یعنی ایجاد یله کارخانه دیگر بهالکت همه آقا و گشایرش حسن مناسبات . در این صورت یعنی در صورت وجود دو آلتزناتیو که هر یک چانه حساسی خود را دارد ، پرولتاریای مان کشور سوسیالیستی چه باید بکند ؟ بنظر ما در این مورد راه حل اینست که در مبادله با کشورهای سرمایه داری ، بجزو مشخص وظیفه انتزاع سوسیالیستی خود را نسبت بد پرولتاریای آن کشور سرمایه داری قرار مویختن کند و اجازه ندهد تا این شیخ بورژوازی تغییر کند . در شان مشخص اگر کشوری سوسیالیست میبویست است که از ایران کتبی بخرد و بخرودتا

ایروانی نامی را تقویت کند باید در صحن حال هم‌مکتبی برولتری خود، و کلمه در همه سطوح به پروپاگاندای ایران، را تعیین کننده اصلی مجموعه حرکت خود بدانند. مسئله این کلمه مسئله کمی نیست، یعنی به این بستگی ندارد که چند جفت کفش خرید - وینا بر این چندریم پروپاگاندایا کلمه کند. مسئله این است که تغییر تناسب قوای سیاسی پروپاگاندای و پروپاگاندایا را که در اثر این امر انجام شد، است را از بین ببرد و این کار البته در مورد هر کشور و هر زمان شکل مشخص بخود میگیرد. آن چیزی که عام و جهانشمول و اصل اساسی است انترناسیونالیسم پروپاگاندای است و ملاحظات اقتصادی اجباری فقط بشرط رعایت این شرط قابل توجه هستند.

این امر نه در زمان استالین رعایت شد و نه اکنون، نه شوروی آنرا اجرا کرد و نه چین.

و اما در مورد ماتریالیسم تاریخی، ما هنگامی که شروع نوشته رفقا را در این مورد خواندیم در ابتدا تصور کردیم که رفقا حتماً پس از دشمنان های اولیه کوششی هم برای رد نظریه مایکتندگی و ماسکانه دیدیم بحث تمام شد و رفقا ما را حیران رها کردند. آشکارا رفقا این است که اظهارات استالین یعنی ماتریالیسم تاریخی، و کسی که در این شک گفته ماتریالیسم تاریخی را نقل کرده است ( ) وینا بر این ماتریالیسم دیالکتیک را هم نقل کرده است وینا بر این در این اصل که "تمام پدیده ها جلوه‌های از حرکت ماده است" شک کرده است و . . . ! رفقا میگویند "بقی با اصطلاح "پیش‌تک خطی استالین که ماسکانه تا خواسته به معنی نقل ماتریالیسم تاریخی است ماتریالیسم دیالکتیک را هم بود می‌کند" آیا رفقا ماسکانه حتی شایسته بحث این نوع برخورد و برخورد مارکسیستی می بینند؟ قصد رفقا از نوشتن این صدمات چه بوده است؟ اگر میخواهند بگویند که حتی بحثی در این باره می‌باید تحت چسبها میان اول نمی‌کنند و قنده را خاشاک نمیدهند. باور کنید رفقا در این مورد از استالین هم پیشتر رتتاند. اولاً الی نقلی به بحث می‌کرد. شما آنرا هم ضروری نمیدانید. می‌گویند هر کس‌های نوشته استالین را مبر نکند کافر است و خوش‌حلال.

ما گفته‌ایم و صد بار هم می‌گوئیم که ما دلیلی بر رد نظر مارکس در مورد نورمانسون بودن تولید آسمانی نداریم و حرف طریچکس را هم تا دلیلی ندهد نمی پذیریم. استالین هم دلیلی که ما را قانع چینی این که مثل رفقا بگوئیم مارکس در سراسر عمرش در این مورد شایع می‌کرده [ ارائه نداده است. نقل کنید نظام آمیجی نورمانسون نیست زهر مار است. مارکس هم باقول شما "شایع" نمی‌گردد لابل می‌گردد. این چه ربطی به بقی ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک و ماده و روح دارد. رفقا چنان به صیانت کم دچار میشوند که حتی تاب شنیدن نظر دیگری جز نظر خود را ندارند. بما چه که فلان پروپاگاندای ارجحاً گفته است. ما داریم حرف مارکس را می‌زنیم رفقا جواب میدهند پروپاگاندایا خیلی حرف‌گفته کول آنها را نخورید. ما کتاب نورمانسون های ما قبل سرمایه‌داری نوشته مارکس را بقارسی ترجمه کردیم ( همان کتابی که استالینسین سانسور کرد و بود ) و برای رفقا فرستادیم که ببینند این پروپاگاندای چه می‌گوید. ما حتی مارکسین



رفقا فریاد میزنند و بنا شدار مدهند که این را از هر جا شنید باید شمت بی حرمانت است. البته اثر رقتا بنا نشان میدادند چرا که نیز باین شمت زمان بی شرم دستام می گفتیم. رقتایی جواب باین شمت که او کتب مخالف نظورش را سانسور میکرد ما نه به میگویند که او دستور میداد. در این معارضه چند ده جلدی میباشند! آیا این جواب این است که او سانسور میکرد یا نه؟ رقتا نه در جواب به بلکه بهواژات با سخن میگویند. معلوم نیست مخاطب آنها کیست. آیا نشانه سانسور عکس اینست که او دستور داده در این معارضه بنویسند؟ این استقلال رقتا را بجه چیز میخوان حمل کرد. چهار گنید رقتا که اگر بجای دایره المعارفی چند ده جلدی و چند هزار جلدی هم بنویشت جواب ما که چرا کتاب نورماجون مارکی را که مخالف نظریه بود جواب تکرر را ندادید. این امر نیز که کتاب خانه لنین ۴۴ میلیون کتاب داشت نیز جواب حرف ما نیست. اینکه این اسمهای مختلفی که پشت سرهم نوشته اند که در مورد ایران تحقیق کرده اند هم جواب سانسور این کتب مارکی نیست. رقتا شما استقلال نمیکنید شما حرفهایی برای زدن دارید که بیای خود بمانند شویند و شمس متاسفانه جواب سئوالات ما نمیتند.

پس اوج ملاحظه رقتا در جای پیدا میشود که میگویند استقلال در زمینه علمی دارای روحیه ای آکادمیک بود! دلیل رقتا هم بسیار جالب است و آن اینست که "استالین همیشه در کنفرانس و کنفرانس ها و لیبره و روش چیزی تسد است در باره آن سکوت میکرد و قضا به نردهای دیگران گوش میداد تا اینکه بعداً فکر و مطالعه میکرد و نظر قاض خود را اظهار میداشت که این امر یکی از پر ارزشترین خصوصیات روحیه آکادمیک بود."

در میان استالینیست های بنشماره ما اولین بار است که بشنوم کسی به استقلال شمت آکادمیک بودن بزند. یاد کنید حتی عاشقان استالین هم تا این حد به پیش نمیروند. این روش سکوت استالین را به چیز دیگری میخوان حمل کرد که خیلی هم بدین نزدیکی است و اینست که او محاسبات همیشه یاد از کدام سو بوزد. چه نظری چند طرفدار دارد و چه دستهای چه میگویند و... اینرا آکادمیک نامیدن چیزی بالاتر از عشق است. معلوم میشود لنین غیر آکادمیک ترسند "فصل آموزش لنین" و "خود نمازین" کدامهای روی زمین بود. این "غیر آکادمیک" حتی نمیگذاشت بک به جملات بوسند. حتی قبل از جملات هم نظر میداد. عجب فصل قرون خود نمایی بوده است این لنین. رقتا باور کنید زیاد میروید. شما از استالین اجماعهای ساخته اید که مارکی هم هنگام نگاه کردن به نامت او کلاه از سرش می اندازد. و اما در مورد "درک عمیق استالین از دیالکتیک مارکسیستی" اثر آینه تا بحال گفته ایم و بعضی مکاتیبی او را نشان دادیم برای رقتا کالی نباشد. تنها راهی که داریم اینست که با حزب کمونیست چین صحبت کنیم و بگوئیم: استالین در برداشت از دیالکتیک



انحراف داشت و به متجارب منورگویی در بی‌فکیدی<sup>۱</sup>. شاید این نقل قول کمتر بدست آید باشد.

در مورد کمک به تشکیل دولت صهیونیستی اسرائیل، رفقا همیشه در استالین فریب خورد و قصد کمک نداشتند. کمک خورد، روحش از ماجرا خیر نداشت... ما امیدواریم چنین باشد ولی امیرالیهت جای کیف‌سند رو میگفتند که در کنفرانس‌های سران و تقسیم جهان مطرح و حل شده بود. امیدواریم چنین نبوده باشد و امیدواریم تعجبند و گویا گسه بگیرند شوروی از آنها خواست که رای موافق بدهند نیز دروغ بگویند. ما اصراری در یزد برتن حرف دروغ بود از آن در آیم ولی کاش بدلمای برای رد آن داشتیم و منکم به سرشان میگویند. سخنان رفقا نیز بدلمای عیست ما ندادند.

سلطان زاده و پیشه‌وری - ما در مورد قالب تکانی که رفقا نوشته بودند نظر در آیم ولی جواب یارین تنگه را بیست موکیل میکنیم و دلیل آنهم اینست که امکان ندارد بدون برخان شدید به مطالب تا درستی که رفقا نوشته‌اند جواب گفت. و ما تمیخواهیم با رفقای عزیز و انقلابی خود اینگونه برخاستگی کنیم. فقط در بیان کلام میگوئیم که رفقا! صح کناصی برای مک گویست بدتر از تقسیم واقعیات جنبش کمونیستی بغاطر ملاحظات ناگنجی نسبت و رفقا چنین گناهی را شده بد ا و عیست مرتکب شده‌اند. سلطان زاده ها و پیشه‌وری ها بد فاع ما نیارند ازند و کناصی نیز که بوی از تاریخ برده باشند گذاشتن جرم احسان‌الذخائر ها را بگردن سلطان زاده ها - کاری که شما رفقای عزیز بیک کرد در قلم میگذارد - تصدیق نمی‌کنند. وای بر ما که گناه شکست انقلاب گیلان را بگردن سلطان زاده‌ها می‌اندازیم و نام‌های چیچرین و سناست شوروی و تانکد رضاخان و وزیر آب زدن انقلاب گیلان را نمی‌بینیم.

آیا برانستی رفقا نیز مانند حزب کمونیست شوروی رضاخان را در مقابل میرزا کوچک خان تأیید میکنند؟ آیا برانستی رفقا نیز مانند حزب کمونیست شوروی تصور میکنند بهترین کاری که میرزا کوچک خان میتواند بکند این بود که بدستش چیچرین املاحه را بزین بگذارد و تسلیم رضاخان شود (و دولت شوروی هم شفاعت کند)؟ البته عتگامی که رفقا میگویند این جویان در زمان حیات لنین بود و او در آن دست نداشت استالین هم دبیر کل حزب بود و او هم در آن هیچ دستی نداشت دختا باید معتقد شد که سفر شوروی بخاطر جنبه‌وری سلطان زاده (که دیگر در حزب هیچ‌کاره هم بود) در گذشته (یا سال قبل که دبیر کل بود) عصباتی شده و خود سرانستامپلوت و تاج شوروی را واداشته از رضاخان بعنوان رهبر شرقی ایران ناچیز بود های خای ایران به روسیه را به او بیخشتند (چقدر این شبهه‌است به ما جرای تحول طلاها به حکومت خواهد بود) و او را تا روزی که تسل کمونیست‌ها را از ایران بکنند تاویت و حمایت کنند (وای بر این سلطان زاده

۱ - و چون شدیم به نامه چیچرین به میرزا کوچک خان

با وی بر این تحلیل ما ؟ کنگره مردم حزب کمونیست ایران ( ۱۳۰۶ ) در این مورد میگوید  
 \* یک چنین نظریه را که \* کودتای رضاخان معنایش سقوط حکومت فئودالها و استقرار حکومت  
 بورژوازی است بایستی بلاشک نظریه ایبرونیستی اینالوقت و ضد انقلابی محسوب داشت \*  
 آنها وقتا معتقدند این \* اینالوقت \* این \* نظریه ایبرونیستی \* از کجا نشأت میگرفته است،  
 و چه دولتی چنین میگفته است .

کمونیست های آینده در باره مدافعین گنوی سیاست خارجی چین همان تقاضای را خواهد  
 کرد که در مقابل مدافعین سیاست خارجی شوروی در زمان استالین . اگر حائظه ما ایسین  
 تشابهات را حفظ نکند . رحائظه تاریخ حفظ خواهد کرد . محمد رضاخان مستقل و ملی نوزند  
 خلف رضاخان مستقل و ملی است . با ملنن محمد رضا خان مبارزه میکنیم چون در مقابل  
 ما هستند ولی از ملنن رضاخان تحلیل میکنیم چون گذشته گذشته است و فائحه سلطانزاده  
 را هم با یک گردن قلم میتوان خواند ]

بگذار و قکای عزیز ما چنین کنند . ما هرگز نخواهیم کرد .

و بیسین دلیل تیز کشتن سلطانزاده ها را نخواهیم بخشید . و بیسین دلیل کشتن

هزاران هزار کمونیست مدیق و صاحب اندیشه را نخواهیم بخشید .

شاید یا همه نکاتی که گفته ایم با ذهن لایع باشد که بر این نکته تاکید کنیم که ما نه با کشتن  
 مخالفیم و نه با تبعید و نه با اردوگاه کار اجباری . در جنگ طبع ما تیز هزاران هزار ارتجاعی  
 مسلح کشته خواهند شد .

ما همیشه خون زخوریف و بخاریف و تروچکین هم

نیستیم . ما دل های گریگان از بدن خون به طیش نمی اندازیم و هوامییم بورژوازی مان

بسیار صلح جویی نمیزند . همه آنهاهی که توسط استالین کشته شده اند اگر هم کشته شده بود نه تا حال

بس از مرگ کمی هم هفت گن برسانده بودند . در تاریخ هم خیلی جا بناحق کشته شده اند

ما برایشان قاشقه نمی فرستیم . اینها را ما نباید قاعدتا برای وقتا شرح بدهیم . حرکتی که

معقد به مبارز مسلمانان باشد میدانند که اسلحه برای کشتن یکار میروند و نه برای ترساندن . و

ژسته گرفتن . وقتا جنان بر خورد میکنند که گوئی با خدای نازک دل گانده است مقابلند که

از ترساندن سولوتیسن بیخ کار اجبارتی برشان خاطر شده اند . وقتا خوب میدانند که

چنین نیست مسیذ ! برای احتجاج حتی از وارد آوردن چنین کتایه خانی آنها ندارند . اگر ما

کشتارهای استالین را محکوم میکنیم باین خاطر است که معتقدیم این نوع کشتار داری در د

اجتماع نیست . باین خاطر است که معتقدیم بکشتار بباطرم التی باید بطریق استه آن نظروا تان بود

تیمکند و بلکه تند هم میکند . با تر کشتن تروچکین ، او را از دچار شدن به سر توشه کائوتسکن

رها کرده است . به غرضیخا ها امکان رشد داده است . بعد درون چنین کمونیستی و هر

نوع مخالفت با نظرات . رایج \* او تکذیر کرد با است . انسانها را به آلات بی اراده در درون

یک سببم وحشت و ارعاب تبدیل کرده است . هیچ نظری را بجز نظر بیخوار - خدا جانز شعوره

است، بجای آنکه اجازه دهد به مشهور گشته‌یرون جنبش کمونیستی راه های جلوگیری از ظهور ریزش‌ریزیم جدید را بیاید همه را خفه کرده و جامعه " استوار" را یکجا به گرد آید ریزش‌ریزیم گشاده است . جامعه‌ای بچون آورده است که وقتی خروشچف " کودتا " میکند یک نفر جرأت مخالفت ندارد و همه " انسانهای پویا " بره وار بد تبال او سرزنش . بيشوا برای همه فکرمیکند ، برای همه می اندیشد ، برای همه تصمیم میگیرد ، به همه غذا میدهد ، لباس بپوشاند همه میکند اشکهای همه بچشان را پاک میکند ، و پدر همه است .

اوه استالین وهر بزرگ همه خلق ها

تو که انسانیت را زندگی بخشیدی

تو که زمین ما را بارور کردی

تو که قرن را جوان کردی

تو که بهار را بزم آوردی

تو که گیتار را به شمه بر می آوری

تو که بهاران من هستی

خوشبختی هستی که از هزار قلب انسانها دوباره بیرون میزنی

.....

بیشوا امتیاز نمی‌کند و اگر کرده " عشیه تاریخ " است و " عشیه برشتاربا " است . بسیار خوب است این تفصیلات برای من و شما چه جای فکر کردن می ماند و چه کاری بجز آنگشت و ابزار این دستگاه خدائگونه شدن می ماند، چه جنبه هائی از شخصیت ما باشد میکند ، و چه جنبه هائی از ترس مرگ سکوت را جشجسو نمیکند ؟ مگر من و شما اطفا سادۀ این سیستم از بوخارین کردن کلمات شرمناک بشود گشت که او خراستار و جمعیت پرورازی بود ، اگر بشود ایشان تاریخ را تحریف کرد ، من و شما چسه راهی بجز تمکین عیدانه بیشوا داریم ؟

و اما ما در مورد خلق قهرمانان و پاره استالینیزیم چه میگوئیم :

ما مستخدم که استالین را خدا نمافریم و با چهر نیابت وارد جامعه روسیه نکرد ، استالین نیز مانند میلیونها مومون دیگر مولود این جامعه بود ، این جامعه یک نوع نوزده و از یک لیده واحد نداشت . مایونتها نرژند از طبقات مختلف و گرامین و رنگ آمیزی های ایدئولوژیکی بشمار داشت ، بر آرون مبارزات طبقاتی این افسانهها بشمار ، مبارزاتی که سرنونت آنها در صنعه غل زمین میشود و نه بدست یاک سرنوشته ساز خارج از تاریخ ، موجب بقدرت رسیدن رهبری خاص میشود . این رهبری که خود از بطن جامعه بچون آمده است بر مسیر حرکت جامعه تاثیر میگذارد . اگر این رهبری از برشتاربا باشد جامعه را در جهشی و اگر از کبکات و افشار دیگر باشد در جهات دیگر میرد . جامعه بر حسب چرخ چیری نیروهای ۱ - من لایقی بیشتر ایدی بر اولد ا برای توایگان شهری

می‌بود در درونش حرکت نمکند بلکه بر حسب رابطه این نیروها با هم بعضی تناسب دیالکتیکی  
 حرکت و موضع این نیروها حرکت می‌کند و به همین دلیل است که پروتارها می‌کوشد حکمت، دولت،  
موضع برتر در این تناسب را تصرف کند. حرکت جامعه بر این مبنا نیست که چند میلیون  
 دشمن وجود دارد و چند میلیون کارگر و چند میلیون خرده بورژوا که بنا بر این بر آید چیزی  
 ساده این نیروها تعیین کننده می‌شود. حرکت جامعه بر این بناست که کدام يك از این  
 نیروها در موضع رهبری و در موضع قدرت است. آنچه تعیین کننده است، کیفیت  
 این نیروهاست و نه وجود و تمداد آنها ( البته تعداد هم بدون تاثیر نیست ) در جامعه  
 آمریکا تعداد کارگران بسیار بسیار وسیعتر از دهقانان و خرد بویژواها و بویژواهاست ولی  
 آنها در موضع رهبری نیستند. قدرت سیاسی را بدست ندارند. در وینام مگر این مسئله  
 صادق است. به همین دلیل است که هر گاه می‌کوشد رهبری را بدست گیرد، پس مسئله  
 رهبری این نیست که تا کجا بر آید؟ نشانه تاکید نقش شخصیت یا گروه رهبری بد اینم. رهبری  
 تلویحاً تناسب دیالکتیکی نیروهای حاکماتی است، از لحاظ مشخص کردن يك مسیر از مسیرهای  
 مختلفی که يك جامعه در صورت رهبری اقتدار مختلفی میتواند بیامد و در محدوده امکانات  
 جامعه تعیین کننده است. اگر گزینشی بر رهبری کنین، در موضع قدرت قرار گیرد یا گروهی  
 بر رهبری پلن یا اقتدار یا مستقیم مسرهای مختلفی را میتواند بیامد. کل مبارزات طبقاتی بر همین  
 مسئله است که کدام يك رهبری را بدست گیرد. اگر این - نوشت از پیش معین شده بوده تمام  
 این مبارزات به حرکات نمایشی بچی برای لذت خداوند بیشتر شباهت پیدا می‌کند تا مبارزه  
 طبقاتی. ما گفتمای را که در نوشته قبل آورده‌ام تکرار می‌کنم و آن اینست که در يك جامعه  
 واحد، رهبری های مختلفی [ از نظر وابستگی طبقاتی یا مادی یا ایدئولوژیک ] متجرب شده  
 نتایج مختلفی می‌تواند. بنا بر این برای اینکه بگویم مکی پروتارها درست بوده است یا نه  
 خود، بویژوازی، استدلال می‌کنم که چون از شرایط واحد حرکت می‌کند به نتیجه کار مشخص  
 کند و صحت یا عدم صحت شیوه رهبری است. اگر کنین تزه های آوریل را نمی نوشت و با امکان  
 مراجعت به روسیه را پیدا نمی کرد و تاریخ الزاماً همین افکار را از دهان اتوریته دیگری به  
 قدرت کنین - و عده نظریه کینه مرکزی - نمی توانست به خوب بقرولاند. انقلاب اکتبر  
 به همین تنگی که انجام گرفت انجام نمی گرفت شاید پدر می‌شد و شاید هم جتر (۱۱) . این  
 روابط تولیدی جامعه نبود که باعث شد کنین قبل از رسیدن به روسیه تصور. این يك مسیر  
 فن بویژوازی بود، بویژوازی بود. ولی همین می‌بود بویژوازی البته و عد البته محمول تاریخ  
 بود. حال اگر ما بگویم شرایط جامعه حکم نمی‌کند که کنین بمرور در حدیث تاریخ را با جامعه  
 در يك مطلق واحد عوضی گرفته‌ایم و بقول انگلس مستحق تعسیر هستیم. اگر هم بگویم اگر کنین  
 ماشون تصادفی می‌کرد جامعه " صد ها کنین یا همان مشخصات پیدا می‌کرد " باز هم اشتباه  
 کرد نام. کنین با آن سابقه خاصی و با آن نفوذی که تاریخاً پیدا کرده بود می‌توانست تزه های

آزید، خود را باقی‌نماند. هیچ موجود دیگری تا آنجا که تاریخ میگرد در آن زمان وجود نداشت که مثل "مدار تراش" جای نشن را بگیرد. نشن محصول تاریخ بود، اراده او هم محصول تاریخ بود، هم او و هم اراده‌اش مولود جامعه بودند. و هم او و هم اراده‌اش بر سر جامعه شایر میگذشتند. جامعه کارخانه نیست که کالا بسازد و تحویل دهد. جامعه "کالای" میسازد که خود این جامعه (کارخانه) را میسازد. مکانیک بر جامعه حکمفرما نیست. دیالکتیک جریان دارد.

پس صحبت ما این نیست که "گویا" شرایط جامعه را در نظر نمیگیریم، کم "گویا" تمدن‌انتم تدبیر کننده حرکت جامعه "اقتصاد" است که "گویا" به فرسب "عامل" ها "متکثریم" که گویا "دولت" هستم و گویا یکی برتریم! صحبت ما اینست که رابطه جامعه و انسان رابطه نهاد و نهاد تراش "نیست" که رابطه "از کثافت‌ار بهیند اهل غرب" نیست. و بهیند دلیل هم نیست که مانند هر کمونیست دیگر میگوئیم بسبب خود بر رهبری طبقه کارگر در اجتماع کمونیسم، که بهترین کمونیست‌ها را بر رهبری طبقه کارگر قرار دهیم، که خود دشمنین آنها را در رهبری خرابه قرار دهیم. و بهیند دلیل هم مبارزه میکنیم و بقول رفقا "کشته مشوم" و بهیند دلیل هم وقتی کسانی که بهترین گمان باشند - از هر قطر و نژادهای - در موضع قدرت قرار میگیرند با آنها مبارزه میکنیم و میگوئیم که "خواست تاریخ" است که "اجتناب ناپذیر" است... بهیند دلیل است که دائما بجای آنکه "جامعه" و "برولتاریا" و "تاریخ" وجیر و اختیار را باستقامت بخداییم با اشتیاقات مشخص این رهبری بر خیرد شکست و توقع داریم که همسر کمونیستی بدانند که همین رهبری - از صیقل گرفته تا مارکس تا بقول رفقا چنگیزخان و تاورشاه - محصول تاریخند. و اینکه يك خط در میان این اصل بدیهی را تکرار نمیکیم نیازی به تکرار هزارها باره با اصل سلطه‌ای کمونیسم‌پاشی نیستیم. بهیند دلیل است که بخود اجازه میدهم از مارکس تجلیل کنم و هیتلر را دشنام دهم. اینکه هر دو محصول تاریخند. اینکه در نیویورک مارکس و دیوانگی هیتلر قانون علیت در کار بوده است چه بخش به تحلیل مشخص ما از مفکرین آنان دارد. امگر قرار بود محصول تاریخ نباشند یا بدون طلت نابند با دیوانه خنده باشند؟ مگر میتوانیم تحلیل روانشناسی و نموه برایش اولاً ن‌کنیم. ما هنگام تحلیل اجتناب محصول تاریخ بودن و قانون طلت، شرایط جامعه و تمام اصول بدیهی را جزئی میکنیم نه اینکه مفکر مشوم. ما هنگامی کم میگوئیم هیتلر جانی بود فراموش نمیکیم که محصول جامعه بود. ما از ذکر مسئله بدیهی محصول جامعه بودن خود داری میکنیم و میگوئیم جانی بود. اگر کسی برسد این جانی از کجا آمده بود میگوئیم محصول جامعه بود از کرات مساوی نیاید، بود اگر برسد چرا جامعه چنین محصولی داده بود قانون علیت را برایش مطرح نمکیم. جانی کسی این سوالات را میکند که از مرجع برت باشد. يك کمونیست جد اقل میدانند که همه چیز محصول جامعه است که همه چیز تابع قانون طلت است و هنگام صحبت اشاره بانه در میان

به تاریخ و آبیات تمسکند . این کار جز اخترازی از بحث شخصی به هیچ چیز دیگر نمیتوانست تعبیر شود .

بنا براین ما استالینیزم را نمودار انحرافی در جنبش کارگری میدانیم و اگر آنرا محکوم میکنیم بخاطر اینست که در انحرافی را محکوم میکنیم و باید بکنیم . دشمن برای رهبری "مدیئ" یا "نامد بق" محمود . بعد زحمت کشیدن حایش وزند این روش را اقمیم . انحرافی را انحراف انحصالی و سیاسی بینیم که آیا این انحراف اجتناب پذیر بوده است یا نه . اگر اجتناب ناپذیر بوده آنرا تاریخاً توجیه میکنیم و اگر اجتناب پذیر بوده آنرا محکوم میکنیم . ما فقط "زند هادی" تارکس تمسکیم " و هنگام " مرده باد " گلشن زبان دردمان تمسکیم .

ما معتقدیم که بسیاری از اشتباهات استالین در مسائل " نا شناخته " و تو نبود . بحث های وسیع و خلاق در طول یک قرن سابقه جنبش کمونیستی در سطح جهانی و ده ها سال در خود روسیه بسیاری از این مسائل را حل کرده بود و مبدع استالین نسبت به آنها بی توجهی کرد . لزوم تکیه بر توده ها و توسل به آنها موضوع بدیهی نبود که استالین را بخاطر عدم توجه بآن ( حتی بقول رقتا ) بیعتیم ( لزوم توسل به جدال ایدئولوژیک در مقابل با مخالفین می ساده نبود که تصور کنیم استالین از آن چیزی نشنیده بود و " خیال میکرد " با کشتن مخالفین قریه حل شده است ! خطرات بهرگز اساسی ملیونها صقده کافد و ده سالان جنبش جهانی کارگری را بخود مشغول داشته بود و چیزی نبود که " بروتاریا " آنرا شناسد . تجلحت درونگری و حمل تاریخ برای بروتاریا " نا روشن نبود که استالین را بخاطر " مسمی جنبش بروتاریا بشخصم لژوم وجود ائترناسیونال کارگری موضوع بدیهی نبود که انحلال پیچیده نا صاد تانه آنرا از نظر بیند ایزم . ماتریالیسم تاریکس کشف نشده نبود که ماتریالیسم تاریخی مکانیک را محصول تا دانی بروتاریا بشماریم . ماهیت رضاخان نا شناخته نبود که مستقل و ملی شعردن او را متویب به " اشتباه تاریخی بروتاریا " کنیم .

اینها و صد ها مسئله دیگر نشان دهنده انحراف و نه پیشروی در جنبش کارگری است . ما رهبری را به سخت انتقاد می کنیم و نه بروتاریای جهان را ، نه آن سابقه غنی و مشو از اعتبار را در مارکس را و نه لبین را . ما نوشته های مارکس رهبر بروتاریا را در کنار نوشته های استالین مدهی این رهبری می گذاریم تا معلوم شود " بروتاریا " چه چیزهایی آورده و مدعیان رهبری او چه چیزی . ما شیوه لشیستی را در مقابل شیوه استالینیستی میگذاریم تا معلوم شود که بروتاریای جهان چه تنوعی داشته است و " رهبری " تا چه حد کنترل یافته است . آری ما درست میدانیم که استالین را " حقیق " کنیم و نه بروتاریا را .

وئی ما یک سوال مهم رقتا را بلا جواب گذاریم و آن اینست که چگونه جامعه شوروی استالین را تحمل کرد ؟ جواب مختصر ما اینست که همانطور که جامعه آلمانی پس از آن مبارزات درخشان کارگری " هیتر را تحمل کرد [ البته منظر نیاس در شکل است و نه سنتی ] ما قصد

قیاس استالین با هیتلر را نداریم! همانطور که جامعه اسپانیا پس از حماسه جنگ داخلی و فرانکو را همانطور که جامعه ژرمنی پس از شکست در جنگ جهانی دوم را غلبه بر فاشیسم و نازیسم را شاهد تمدن جدیدی می‌کند، جامعه ایران شاه را به عبارت دیگر بر خلاف تصور مگالمنستی و یک جامعه واحد حکم به وجود یک رهبری واحد نموده است. کلیه ریشه‌های از رهبری (برحسب موضع طبقاتی) ممکن است در یک جامعه رهبری واحد نباشد. مثالی می‌زنیم. جامعه‌ای با شرایط اقتصادی - اجتماعی معینی را در نظر بگیریم. در این جامعه یک رهبری وجود دارد. در این جامعه گودتانی صورت می‌گیرد و جامعه در جهت دیگری شروع به حرکت می‌کند. شرایط اقتصادی - اجتماعی - بهتر بگویم شرایط مادی و کلی جامعه - فوراً عین نقشه‌هاست. رهبری که جزئی از یک جامعه است تفسیر یافته است ولی مسیر حرکت عین شده است. بشاگرد این می‌توان دید که این جامعه هم حکومت قبی را می‌توانست تحمل کند و هم حکومت جدید را. یعنی هر دو حکومت تفاوت در رهبری، در رهبری، در کلیه تحمل جامعه هستند. به بیانی است که این طریقه تحمل انسان و جدودن ارزشهای دارد. شریک جامعه برده‌داری گودتانی سرمایه‌دستی نیست! زودتر یک جامعه سرمایه‌دستی هم ده‌ها می‌توانند برده‌داری بسازند. بنده از آنجا می‌گویم که این کلیه تحمل و کمابست برده‌داری‌های طبقاتی تولید می‌کنند. در جامعه آمریکا هم گودی لیبرال تحمل می‌شود و هم گود واتر محلیه کار. هر دو کلیه‌المنبت و هر دو طرفدار مناسبات تولیدی سرمایه‌داری هستند. ولی در نمونه، در جامعه و مناسبات تفاوت‌های ده چندانی نمی‌دارند. ولی همین جامعه فعلاً رهبر جمهوری کومنیست را می‌پذیرد. دلخواه را هم نمی‌پذیرد و چون از طریق تحمل آن جامعه خارج است.

استالین در کلیه تحمل جامعه شوروی برده است. در این نکته تردیدی نیست. ولی این جامعه و جامعه ای‌اصولاً ده‌گانه بوده است. در این هم تردیدی نیست. در کلیه تحمل دهقان، هم برولشاری قرار دارد و هم خرده‌بورژوازی. یعنی دهقان اساساً می‌تواند جزیر این یا آن برجگه‌داری. هم‌کنین در این طریقه تحمل قرار می‌دهند و هم‌کنین. در حقیقت در دهقانان حتی گریختن را ترجیح می‌دهند و تا بعد از انقلاب هم با لنین سازگاری نداشته‌اند. چه ده‌روزی که دنیا را لرزاند مرجع گم‌هوشی مسکا او و پراشمان\* قابل تحمل\* می‌شود. این قابلیت تحمل مسئله‌های روانی نیست بلکه همانطور که اشاره شد یشتی مستقیم به‌روا تولیدی و سیاست‌داری در قبال این روابط سطح سیاسی توده‌ها و بالاخره مکانیسم اتصال قدرت حاکم دارد. اکثر لنین شمار زمین برای دهقانان (شمار اساساً خرده‌بورژوازی) را بطور فاشیستی (بندرتی) مطرح نمی‌کرد غیر قابل تحمل می‌شد. استالین نیز به همین سبب ... ولی تحمل برولشارما چنین نبود. گلخان و جناح بندی‌های نئون حزب، کومنیست، بهترین معرفت این مسئله بود که استالین "بطور انحصاری" تحمل شده است. نیاز استالین به سه گسترش بنا و تمسک‌های وسیع نیز مصرف این بود که در تحمل در بخش از برولشاری وجود

دارد ( یعنی حتی در پیوند انقلاب و پس از آن چنین نگردد ) . آنچه در عمل اتفاق افتاد ( و بنا بر این در طیف تخل بوده است ) تا اجتناب تا پذیرا این بود که آن بخشی از پرولتاریا که استالین را تخل میگرد ، با عاطفه همه نیروهای دیگری که آن بخش از پرولتاریا که با او مخالف بود غالب شد . ملاحظه ما در این نکته خاصیت یقین بودن یا نبودن استالین است . بلکه توضیح این مسئله است که چگونه یک رهبری که مبنی بهترین سیاست پرولتاری نیست میتواند در یک جامعه عقب افتاده به عاطفه تخل شود و در هیچ صفت که میخواهیم اشاره کنیم که برخورد رفا نی بر اینک چین استالین در قدرت ماند بنا بر این خواست پرولتاریا چنین بود است در قدر و مضمین ساده بنده داشتن روابط پیچیده اجتماع است . طبیعی است که رهبری پس از کسب قدرت از ماشین دولتی برای تمکین بیشتر خود استفاده میکند و تا زمانی که نگانسی در جامعه پیچیده نباشد ، امکان که آنرا خارج از طیف تخل قرار دهد ، باقی خواهد ماند . این بحث لازم نیست . اگر حتی استالین خود نعرده بود روابطی که در جامعه شوروی پیچیده آمده بود ، نهایتاً بعدی مرسد که او را طرد میکرد . بنا بر این سر تخل آنچه که رفا از تخل گفته آمیز ما در حرد - کودتای خروش پیر است کرد و العهد با ایده بعثت شیعیت که خروش کودتا کرد ( خروش جف ) با بهر بگنوم خروش جف ر روز نیم جدید ( هیلد کیمی روابط جامعه بود و بدون " درد زبان " تخل شد . حج تخل هم در جامعه وجود نیست چون آن روابط تولیدی میتوانست خروش جف را تخل کند اگر این روابط تولیدی سوسیالیستی بود طبعاً نیتوانست کودتای ماورا مرز منااسات تولیدی د کودتای کاپیتالیستی را تخل کند . گزار منااسات آمیز عهد استالین به عهد خروش جف بزرگترین مست تاریخی مکن بودن روابط تولیدی آن عهد با این عهد است . اگر رفا روابط کونی را سوسیالیستی نیدانند و اثر مستند نیستند روابط تولیدی میتوانند بدون انقلاب دگرگین شود ( و از آن مستند حتی به ضربه برگرد ) اگر رفا مستند نیستند قدرت سیاسی بشری و آرامش از دست طبعاً به طی که ای دیگر مسرود ، آ چیم باید معتقد باشند گفته آنچندی که در عهد استالین برپدید آمده بود سوسیالیسم نیست و مگوست و قدرت سیاسی بدست نمایندگان ( ایدئولوژی ) پرولتاریا نیست .

با در اینجا بحث شفافیت مشخص روابط تولیدی عهد استالین را به رساله عهد و کولی میکنیم تنها فقد ما از این تذکر ایست که به رفا یاد آیر نیم که ما بدون ارائه تحلیل و مرزا در بنای امتالین و طریق شاهدات خود در تخل گمینا شدن روز روز نیم به ضرب نیست متمناً مستند نیز ان امتالین " سوسیالیستی " طبی گنم و بعد مستند به انیم که تخل در رواناری را جا نباید برید ند و چیک در نیاید . یا در جامعه " سوسیالیستی " تولد تا کردند ( سر پرولتاریا در سال ۱۹۲۶ بوده شد . سر در سالهای ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷ برید شد و بسیار هم زبان ند . ایدئولوژی گفته و تخل از دک پرولتاریا و ایستادگان میان )



در آن که خالق انقلاب انگیز بود، در حق آنها حقوق حزب ملو از عناصر نا آگاه و نا فرصت طلبی عد که بعد از انقلاب (پس از خلافت سید شریعتی) بلافاصله بر سر کارگاه حزب وارد شدند بود. در همان کسانی که برای های و در مدعی استالین می، آمدند ( همان کسانی که چون خود در انقلاب شرکت نداشتند "معمار انقلاب بودند" استالین را رشخند میگرداند )، این پرونده پرونده عناصر جدید و خروج عناصر قدیمی، یکی از وظایف عمده تغییر تکلیف قوا در داخل حزب بود. حزب بلشویک لنینی مهم سر سخت ترین کوشش ها را در درون خود داشت و همگام با مسخر خود، بهروزها یا گراست های بسیار تفاوت و فراوان را بدینوسیله است که وجود عناصر بیگانه و غیره بهروزها در درون یک حزب کمونیست در مرحله پیش از انقلاب و انقلاب امری طبیعی و گریزنا پذیر است و مبارزه مداوم آنان نیز بهمان میزان اجتنابنا پذیر است. لنین خود پیش از هر فرد دیگری برای مبارزه با گراست های غیر بلشویک در درون حزب مبارزه میکرد و همچنین جهت همواره بر کوشش اضافه تاکید مینمود و باز آزدیاد کسیت استقبال نمیکرد. در دوران شد، بسیاری لنین و لنینی تخصصی سر از مرگ لنین میگردانند، بیگانه بلشویک، از یک جانب از تجربه و دریافت لنین محروم شده بود و از جانب دیگر مسائل و مشکلات تجزیه استقامت بیامسه و تشکیلی مختلف داخلی و خارجی وضع ناممکنی ایجاد کرده بود. لنین خود از سال ۱۹۱۱ در امر این وضع تا بهمان زمان، بر نامه اقتصادی توین را بعنوان یک حزب نمیست میواند طرح کرد. باین تیکت میرسد که طرف چند سال بعد از آن عقب نشینی موقوفه شده و استقامت واقعی سوسیالیسم آغاز خواهد شد. لنین بهتر از هر کس دیگر میفهمد است و میرسد میگوید که در این دوران سرمایه آری رشد خواهد کرد، ولی چون حزب توسط نقشه کارگر رهبری میند می توانست به وضع این پرونده را حرکت کند. اما آنچه که در صل اتفاق افتاد خلاف پیش بینی لنین بود. لنین ششبار نعره زد که جدال فراگمونه با رهبران در حزب به اوج برسد. همگام با جناح بنده بهای درون حزب بهمدتی اوج گرفت که لنین را در دستور برگ صند، به یکبارگی. او کوشش کرد از همان بهتر در سر حوادث تاثیر بگذارد. اما نامه های او و تقاضای صبح او به تعویض استالین، اجلاهای گریستکیا و شکایات او به مرکز باطالع دیده های حزب نرسید. رهبران زن و پندگی، تریتسکی و استالین و چوهارین و ژوشیوویچ و . . . میان خود در وقت و پند های خود بودند که "حزب انقلابی موافقت کرده که کمی میبندد، لنین را از سرود حسن نگه حزب پنهان کنند. نوده تا نزد گروهی صند، تاثیر این رهبر بلشویکی صحت شایر آن به در جدال با بان نابذیر در کشور شد. زد و بند های پنهانین بر علیه استالین و هر کس که تریتسکی و به بالا خرید بر شده خود استالین میبندد، نای زمین میبندد، و . . . نزه های فریب د حزب، نیده های که با تمیلهندگان ( ) پس از رشخند، این است که استالین در عنوان جزوه اصول تقسیم خود نوشت که "آزاد" به آنها می کسیرا و برگاهین در حزب میبندد. حد میبندد. از این شگانه تر شد لنین را فرستاد کرد (

ده ها هزار گشت جنگهای داخلی بودند را فراموش کرده تر کرد . اتحاد " مقدس " بولشوی و استالین و تروتسکی را از حزب و حسین از کشور بیرون راند ولی این تازه آغاز کار بود . موج بعد از موج تصفیه و حسین بعد از موج اندام و تمسید و کهن ترین و معتقدترین کارهای حزبی را از صحنه بیرون راند . حزب بولشوی با ورود صد ها هزار " عضو " یکپس " تقویت " شد ولی این " تقویت " نیز بر همان جهت یعنی در جهت دورتر و دورتر شدن حزب از ماهیت بولشویکی خود بود . انقلابیون حرفهای جنگلگران انقلابی از بین رفته و آنهاست که مانده بودند بر الویت بودند . شیروهای غیر آگاه و غیر بولشوی اکثریت مطمح یافته بودند ، مبارزه بین گرایش های بولشوی در روند تراژیک خود به پیروزی غیر بولشویها - خود بولشویهای رادیکال - انجامیده بود . تحولات برنامه اقتصادی نوین از روی کاغذ تراش برقت . رادیکال که قرار بود بوقتی باشد همسنگی شده بود . خروشیف ها ، موزنفا ها و مانکنک ها و یارگرنی ها و مولگنس ها . . . در زیر چتر استالین فراموشی میکردند ، مبارزه درونی حزب بولشویک در یسای پیوسته نه چندان کوتاه و تنگین کشته گان قرومایه را بجای رهبران انقلابی کرده جای نا آگاه را بجای انقلاب کشته گان گذاشته بود . حزب باهیتا و عملا حزب خود بولشوی رادیکال شده بود ، حکومت از دست بولشوی خارج و بدست خود بولشوی رادیکال بولشویکات افشا بود . وضاحتی که همه بقیه میدانیم رادیکالیسم بود . بی سر و صد ویلا قاسک و بدون مقاومت حزبی و توده ای ، خروشیف های کشته کرده مکان کشتی را بدست گرفتند . خروشیف ها همان استالین خدای رادیکالیسم او بود . نه کرد تا کرد و نه انقلاب . حزب سیخ شده و توده سیخ تر نیز دیگر انقلابی نبوده . اجساد انقلابیون آنها در میان میلیونها کشته و تصفیه دوران تصفیه ها پیوسته بود . تفکین کشته گان و سیخ شده گان ، دل زدگان و ماهیسان انقلابی کشته ، و لا اقل تا کین نگرنداند . روزی بیستم جان بولشوی غیر قابل تصور بجهت کریم خود را نودار ساخت و حزب بولشویکی که ۳ سال تسلیم طاقتناز رهبر رادیکال و سیخ شده توده ، بدون مقاومت از رهبر جدید تسلطت کرد .

ولغا انزادی تاریخ اخیر شوروی بیان تر از آنست که ما بتوانیم بازگو کنیم . جاممنه سوسیالیستی و آندرها بیرون ، بدست و بلا و ناع نیست که تصور میروند یک کرد تا چسبند ، روز بیستم خروشیفی \* را جای دیگتوری بولشوی نشانده باشد . این نوه تحلیل که از طرف ساده گرایی بصورت تعیین نا آگاهانه یا آگاهانه نسبت به سوسیالیسم و دیگتوری بولشوی در می آید ، نتیجت منطقی " منطبق " کسبی است که استالین را رادیکال خود مند بولشوی با چاندید شوروی در زمان او را جاممنه سوسیالیستی و شیخ حاکم را طبقه بولشوی می خوانند ، و زادگان نیز با خود متوجه چندین شخصه منطقی نیستند و یا اینکه سعی میکنند با آوردن بمقتضی فاکت های نادرست آنرا تحریف دهند . از جهت اینکه خروشیف " پانها "  بند از مرگ

استالین بر سر کار آمد. و حال آنکه چند ماه بعد از برکنار شدن از همان لحظاتی که اولاً با تفاق سایر حضرات روزی بنویست مشغول عمل شد. در مورد عیادت پادشاهی بیخود مردم نیز رفتار حکومت مطلق می‌گفتند. چون اگر واقعا به آن می‌پرداختند با ما هم قریب میشدند که خانه از برای جنت ویران است. حزب بلشویک نیز در آن محفیه ها وارد و بندها تبدیل به یک حزب کرده و بیروانی را نکال شده بود. و پس از مرگ استالین نیز عکس گرفته بود. آری ولدا — خروشچیک همان استالین است. منهای رادیکالیم او. و این درسی است که تاریخ آمریکا

گروه اتحاد کمونیستی